

مستجاب در کداس از نوازی منصب و مسائده لبر من رسانید پس ملتس آن درجه پذیرائی یافته
و این نوزده تیر بمطای غلعت و منصب و نوازی سر سفره ز شده باوردن سلطان بلند اختر و
در کداس حضور پر نور از پیشگاه خلافت و ستون یانت عبده پیام شجاعتمندان احکام مطاعه صادر
شد که در مقام این کار موجب کمال بکراتی خود دانسته لوازم تمام بلهور رساند که / انشاء الله تعالی (دور)
با مناد نمایان مبادرت علیا نوب رسید النور من و قسب که این زره حقیر چون احمد آباد رسید خان
مذکور به بنایت غلعت و انعام امتیاز داده باز نوزده سلطان بلند اختر و در کداس رخصت کرد و چنانچه
مکرم نوزده در کداس رفته و بیست و بیست و یکم و سکونت بخانه از طرف خان مذکور خاطر نشان او کرده
بعد و محول به و اجابت جا که و خوش شدن محال در محال با احمد آباد آورد و شجاعت خان بلوازم
پیشکش سلطان بلند اختر از انعام عایف و انجاس به و اخذ با در کداس لازمیه بهائی و سلوک
مجهز به بلهور رسانید تا آنکه سلطان بلند اختر و در کداس را همراه گرفته بسورت نزد سید ^{حسن} خان
و شاه بیک و غنیه که از حضور برای استقبال آن سلطان مامور شده بودند رسید که بعنوان
اتامیق همراه بوده با و اب شناسی و مرتب دان آشنا سازند لیکن از انجا که طبیعت سلطان با
صحت انزال و حبال خونیای شده بود تعسیر و قرق بر خاطر ایشان کران آمده و مهر سکوت
بر لب نباده و زبان را سرگزشت آشنای کردند و چون لب چندی از رسیدن حضور پر نور هر چند
نعل سنجانی روح الرخان را فرستادند که تعین احوال نموده و همین حکیم را معالج کردند اما علاج نفع
مند نیفتاد و در کداس چون بیزم ملازمت بر و لود می رسید حکم شد که بی سراق بیاید خیایه مشارالیه
بی تامل سراق را با لب و جوشی این معنی حکم شد که با سراق بیاید چون اندرون رفت بر روح الرخان ^{دور} ۸

و خان شازادیه بنوعالیه بنو لایزاله از نسل نور حکم والا به پذیرائی آن شرف
نفاذ یافته است و الا بنام خان مذکور صادر شد که استقامت مخاطره کرد اس نموده و توبیه که اکبر را
بسیار و سه جانبی را این باشد طلبیده روانه میفرماید آخرش عاجز بود بمولیه و اینها معلی بطریق
اشاره در آن مذکور نگردد بگوید که در میان محب اقامت داشته رفته و به سخنان معلی و عملی
متمم نموده عقیده انجمن را از او لایزاله کرد و باز به دست خان مذکور رسیده و با غریب و سامان
و زبانه خود را رسانید و در خان مذکور بمو بیکم جمع و باز گردیده آمد لهذا از راه دست ردانی و بنده
فوارسی و حجاب را یعنی دست خلعت و اسب و در سوار بر سپه نقد عنایت فرموده و چون حجاب
سده سفید بپوشید از خدمت و سه جانب و فرمایشات این بنده مستوی بود و تکلیف هم را می کردند و غرض
باستقامتی خان مذکور به باب عالی بنو لایزاله بنور رسیده پس از آن / چون حضرت ظل سبحانی
نظر بر اینکه در آن میان خواندن مصروف مجید از اوست داده باشد و آتونی برای تدریس
ایشان تجویز فرمود و مذکور بمو بیکم رسانید که در کلاس از راه خدمت آتونی از انجمن به
رعایت مسئول در آنجا طلبیده بود و چنانچه عاقله بتعلیم او حافظه کلام است ازین معنی نقش بندگی
در خاطر اقدس مستقر شد و ذرات تعویضات او بعبودیت مقرون گشته و فخر فضل و کرم در جوش آمده
حکم شد که آنچه او اتماس کرده باشد بوجوه رسانید درین صورت بیکم عرض نمود که فلانی که عبارت
از اتماس این سطر باشد واقف است بالاخره بیان وقت بقاضی عبداله قاضی اردوی محلی که واسطه
عرض مطلب شجاعت خان بود حکم شد که فلانی را نکر شجاعت خان را در خلوت ملازمت
بکنند چنانچه روز دوم بموجب علم او — بر ساله تامنی القصات شرف ملازمت در فیه ؟

بودند متمنا کردید لجه به من اقدس بسا که درین ایام اکثر مردم یک چشم به منصب سرفرازی
یا مقصد یافته اند عکس که منظور ندارد و به طرف سازید مگر شخصی که خانه زاد سوره فی بوده / امیر و
و شهبور بود او جلال باشد ان شاء الله چون این دو مقام در او در ذوالجلال خواهد که کسی را از حقیقت منزلت
و نوازی با عزت و نامدانی سر نفس گردانند منت او را خرد و فرزند و رای زرین خسته تا بر نهانی
آن از زمین و عساکر و فساد بشایه الهیات و شبدکی و انقیاد و پیرشدن خدا و کیمیا خداوند
زمین و زمان که نسیم گلشن از سر عتده کشای غنیمه طالع ثبت خرد و بشکان است قدم گذارد و تازان
از کین او گذشته به افقت پیر از و ستمگر یک غامه فکر سر نقش مصنوعه که بر لوت خیال زدر است
آید پس مصداق این مقال سرفرازی یافتن در کداس راه پور است که به منصب عمده باز رسیده
چنانچه تعقیق آن بر سر جمال اسکیه چون او مدتی با سلطان ابن اختر و سیف النساء بسکیم سپرد
و دختر محمد اکبر از او بادیه مملکت و نخی بوده مصدر سنگار و فساد و تاخت و تاراج پر کنات
بوده از آسب انوار قاهره در شان صوب و شد بد که عبور طایفه خیال در آن دشوار شده
روز کار بهی برود در سقوت که طالعش عید ماری برخاسته و زمان پریشانی و حیرانی او گذشته
ایام بهبودی رسیده خلی بنام این شکر فنام که لجه متوجه شدن شیخ الاسلام بنیارت / در رق
مکه منظمه معاهدت طالع از قبل شجاعت غان ناظم احمد آباد عیدت امانت پر کنه جو دپور
قیام داشته با جماعه راجه جوان ارتباط و انبساط تمام پیدا کرده بود قلمی نمود که اگر خان مذکور
قبول بد و تا مملکت بنجاب اقدس آسب انوار متعینه جو دپور بودن او بر سد سیف النساء
بسکیم را بطور والا فرستم چنانچه عالمی خلا مذکور بخشش نزد خان مذکور ارسال داشت و خان

و درین ایام یکبار پیرانان بارگاه خاقانی ارشاد فرمودند که امیرایان و منصب داران که در رکاب
فیروززی و دیاق و خدمات میمانند قریب مطالبه از راه فضل و کرم و امتنان و احسان تا عبور نثر
نبرده موقوف و اعتنا نموده زرباست اتمانات و مساعده و تفاوت داغ و لغت صحیح و جرات غیر
حاجری از یک باز یافت نمایند و چون از راجه کشور سینه ماوه و اندر شکله راه نور و سرالجه الیه
خان و خیر عثمان حسن ترمودات بطریق آمده بعد مسند اسیران را در حوز محالست نجابت اضافه
مناسب و دیگر مراحم خست از غرق عزت برافراختند و درین ایام او علانی از ولایت تازه
آمده بشریف بسایه مقدس شهرت گشته و یک جلد مصحف مجید و دو طبقه گمان و دور (درق
تیر کش ملوک با تیه های کار ملا و چنبر اس اسب و نفیشت شسته پشیکس و ده اشرفی نذر گذرانیده
نجابت خلعت نموده و طبقه خنجر باریسته الماس و مرصع منقش و میاهی گردید و هم در بیوت
عزم داشت مصطفی آملیان فوج باریک کول واقع تلنگ مسکین لکبه رویه نقد و دور
زنجیر منیل با ساز نقره و سی اس اسب که از آن جمله ده اسب با ساز طلا بودند و دو مرد وجه با
دسته مرصع بر سهیل پیشکش منظر العز گذارنده پایه قبول و درجه استخوان یافت و بعد درین
اشاء عزم داشت باو شانزده عالمی جابه محمد اعظم شاه شتمسیر مبارکبادی سالک و والا
که از عمر کرامی خندان و چهار سال بمبارکی و منیعت با بنجام رسیده با یکیز از اشرفی نذر شمار
از نظر انظر گذارنده باو شانزده نجابت خلعت نموده و یک زنجیر منیل و دور اسب
سر بلند گردید و سپید ارخان بهادر خدمت فوجداری لکبه چکل از تفریه الله او خان سر
سرافراز ییخته و وزیر او پافندی ذات و دو هزار سوار که از آن جمله پافندی سوار و اسپه

سلطان بلند اختر را به حضور پیر لوز و سرافرازان در کلاس و تہیہ السیر و اس بذریعہ شجاعان صوبہ
دار اسد آباد ۱۱ عمدۃ الملک خان جہان بہادر زلفرخیک کوکلتاش کہ بہ سبب مفت نزاری
ذات و نہیت نزار سوار کہ از جملہ چہار نزار سوار دواسپہ بودند مگر در ام طریق العام سر نزاری
داشت نہیت محبوب داری و از سلطنت لاسور از تغیر و ملک بادشاہ زادہ والا جاہ نگہ آغلم شاہ
محمیہ آن نزار سوار جہون از تغیر حفظی الش خان بالعام مشتاد ملک دام شرف اخقاس یافت و
حفظی الش خان فوجدار منزل جہون کہ بہ سبب نزار و پالندی ذات ایک نزار و دو چہد سوار کہ از ان
جملہ شش سوار دواسپہ بودند سوشتاد ملک دام بر سبیل انعام ممتاز بودند شش سوار بر داری دوم
انعامی بر بزرگ کردہ طلب حضور پیر لوز فرمودند و اعتماد خان مستندی بندہ صبرت و دولوان صوبہ
احمد آباد کہ بہ سبب نزاری ذات و نہیت سوار سر نزاری اندوز بودند راستی و درستی و تعاملہ فہمی
و کارشنا و سخندان از مرسم خانہ مبارک ماندہ خدمات مرجوعہ را بکمال سنجیدگی و کزیدگی اسرار عام
می نمود با نماندہ و چہد سوار سر بلند کردید و بہادر نمان کہ درین ایام ترددات و تلاش فراوان
بہ عمر مہم نور آورده بودند با نماندہ پانصد سوار از اصل و اضافہ پنچ نزاری ذات و پنچ نزار و پانصد سوار (دو)
کہ از ان جملہ یک نزار سوار دواسپہ باشند معزز شدہ و شکر خواہ زادہ سنبہا مقہور کہ بہ سبب
پنچ نزاری ذات و نہ نزار سوار سر بلند داشت لعلبای علم و نگارہ علم عزت بر افراخت در زمین
بہ توسل نشتمان بارکامہ والا بہر من معلی رسید کہ راجہ ساہو بہر طبق حکم عالی اندرون صلابت بازی
آمدہ است و حمید الدین خان در چوکی خود نشانیہ پس در باب منصب او بہر چہ امر شرف صادر
اولی و انسب باشد بنابر ان حکم صادر کردید کہ منصبہ جاکیر او بحال بودہ مستحقان از بجای خود باشند

[illegible]

فصل کوتاه عرضداشت سلطوره و مرسله چون تبوسل یار علی بیک بنظر انور گذشت منبدگان
حضرت از روی مرام خزانة عفو لغیرتش فرموده و فوج متعینه را طلب حضور نموده حکم کردید که رانی
سوای منبت لکهر و سپه پیشکش مقرری لبست و پنجزار همون طریق نذرانه دیگر سال سیداده باشد
سوائش پالند سوار و دوزخار پیاده نوکران خود را بدشتور محمد علی عادی شاه تعین تملک و کن سازد
که همراه فوجدارانجا تقدیم خدمت نمایند پس از آن فرمان عاطفت عنوان مستملک دلاسا و استخالت
او با خلعت فاخره معه یکیز بخیر فیل و پنجبراس اسب و دیگر اقمشه مرحمت نموده حواله وکلای
او نمودند آخرش بعد رسیدن رانی مذکور عرضداشت مستملک شکر عنایات سلطانی بایک لکهر
پانزده هزار همون از جمله بر پیشکش و دوزخیر فیل و ده راس اسب از انجمله دوزخیر اسب
مرصع و دوزخیر اسب با ساز طلا منیا کاری مصبوب جوک پیشت و غیره و دو کس وکلای خود
ار سال حضور پر نور گردانید چنانچه پیشت سلطوریستان / ملایک آشیان رسیده و پنجاه (دوق)
مهر نظر گذرانیده با دراک سعادت کورنشات معزز و شرف گشتند و همون و میلان اسپان
به نظر انور گذرانیدند پس آهسته درجه اجابت یافته سر به کس لوطای سر و پاسر فزازی یافتند
مهمنداد در بنوقت فتح جنگ خان لعلایت یکیز بخیر فیل و پنجبراس اسب و پنجاه هزار روپیه طریقی
مساعده سر افتخار با وج آسمان رسانید و راجه انوپ سنکه فوجدار و قلمه دار امتیاز نگه
که منصب پالندش با پالند سوار مشروط بود آنرا بلا شتر مقرر فرمودند و محمد سعید که منصب
سه هزار و پالندی ذات و دوزخیر سوار سر فزازی داشت خطاب فیروز خان سرباز
کردید و میان حرنن بهمان منصب مقرر شد و خطاب هیت خان ممتاز شد و به سید محمد

بنام رانی عز و رو یافت با سیمغنون که آمدن رام را جانزداد از محاسن کشته باید که بجز در محل
حسب حکم او را مقید نموده و جمعیت خود همراه داده بر نفاقت سید عبدالرحمان روانه حضور ^{دوره}
پهلو ز نماید مگر از آنکه رام را با از مستبان رانی بود بر نترت رات و نسبت از ذلات سالت او
انعام نموده او را نزد خود نگه داشته در جواب آن عرض داشت ارسال نمود متضمن بر اینکه
رام را با در اینجا نیامده است و سید عبدالرحمان روپا پیوسته را با بران او دشمن کرده
و به بیعت اغلب که با کمر نه نشان آنها خواهد بود فی الحقیقه آنحضرت تجرید پیش فرمودند که
رانی عم خود را پنهان داشته انکار می نماید من بعد حکم بنام بهادر خان و سید عبدالرحمان
محدور اینست ملک رانی را پایمال سازند چنانچه رانی با ستماء این خبر و عدد و ویرانی ملک
خود گشت و چون اکثر مقبالت و و هیات روپا رانی آورد خود از بدینور بر آورده و در قله
کوم کده که در استقامت نظیر ندارد در نه آفات گرفته و از اینجا عرض داشت بجناب سلطنت
لنصاب ارسال داشت و در آن سند رج بود که چون بعضی اهل غرض حقیقت آمدن رام را با
نزد من بعض مقدس رسانیده اند بمنس خلاف است اما سابقا در اینجا آمده بود چون در میان
من داد از سوابق اتفاق و عناد بود مجموع آمده بود بنا بران او را در اینجا ماندن ندادم بنا بران
بر خاسته نزد عم خود رفت و چون این عاجزه بر جاده سبک کی مستقیم است امر که خلاف ^{دوره}
مرعنی مبارک باشد چگونه به ظهور خواهد آمد از سیف و شمشیر از مضروب اسید و ارفض و کرم
خداوندی آنست که از کفنه بی صر نه کویان مورد اعتراض نکرد و ا فواج مسنوره که جهت
تخریب ملک من یقین گشته طلب حضور پر نور شود که اختلال و پریشانی در آن راه نیابد

پیمای باز بصوب بدمنور گردید و چون نیم فرار رام جا به سید عبداله خان رسید با شمع این
خبر لشکر را تیار کرده به تعاقب شتافت مگر رام راجا تا طلوع آفتاب عالم تاب بمصافت نسبت کرده سواره
در آشنای راه چون جای محبدا بود در اجا جهت پرستش فرو آمده بر طبق دین و آئین خویش
می پرستید درین صحن سید عبداله خان قدم به قدم پی گیر و رسید و رام راجا از رسیدن فوج
مضطرب و حیران گردید و در الوقت رو پا به بونسله و انبا کهنسله گفتند که ای برادر چرا حاضر را
نشد ری می نمایند و بهجه و جوه سلمین باشد زیرا که مایان با جمیعت خود پیش رفته مقابل
سیکیم / و شما درین فرصت اسپان را تاخته عبورید حاصل چون سید عبداله خان (در)
در عنقریب رسید رو پا به بونسله و انبا کهنسله هر دو متعجب شده و با پانصد جوان کاری
سبقت حبه مقابل گرفت در مخالفت رام راجا با محدودی فرصت یافته راه پیمای فرار
گردید لیکن عبداله خان با احتمال رام راجا بهر مان خود تعجب نمود که چنان تلاش نمایان بکار
برند که معذ زنده اسیر گردد پس جوانان بیاد را از طرفت گرد شده محامره گرفتند و زود خوردی
در میان آمده قریب دو صد کس از جانب غنیم عاقبت و هنیم تهیح رسیدند و زخمی شدند و
از طرف و از طرف فوج بادشاهی یک صد و سیصد کس بکار آمدند و زخم برداشتند آخر الامر
جوانان کار از ناتلاش محوره بکار برده رو پا به بونسله را با مقتدا کس زنده اسیر نمودند اما انبا
کهنسله با چندی منظم گشته رفت بالا طره سید عبداله خان رو پا و غیره را همراه گرفته و محسب
رسیده عمر داشت بجناب سلطنت متضمن بر اسیر نمودن رو پا به بونسله با مقتدا کس و فرست
رام راجا به بدمنور نزد و رانی انجا ارسال داشت چنانچه بعد محروض حسب حکم اعلی بمهر حبه لک

دور از تیره مغزده مودیت و در کرد و بجای بابت خواهر یافت الغرض همان مسلوب جهت نیت نبرد
مستحب است که در ذات و در سوار بابت و تفت زار و پیت و طریقی مساعدت برای شایان
و به انجام تجویز مغزده مودیت داشت این آن مودیت بجا بابت کردیده حسب حکم و الا بنام
مشارالیه و ریافت و خود را زور داری قیاس که گذر زینده بتجانب رام را بجا بابت بخانه پنهان
میری الیه و وقت از شرف بعزل او و در آن محفل داشت سید عبدالرحمن بن قزلباشی مظهر
گذشت گذارش نمود بود که سید و بالا شاد و زمست بنیاد دریای قهبره عبور نموده در قریه
جوار بدین سید و از بنا صفا شد که به را بجا تری و تکیه بدینور رسیده یکسرا بخت آمدن
خود ندون مکتوب و زنی فرستاد لیکن از آنکه مابین رانی و او از ایام سوانح مخالفت بود و بقاء
خبر و روزه مکتوب بنا ساخته آمدن ندارد و زیادت استقلال او به با نمانده و از آنکه کرغیه نزد
الکوتی و عم خود نیت چنانچه میده پاشا و در پی او شافعه و با مکتوبی گفته فرستاد که اگر شما بهبود
حال و مال خود می خواهید تا رام را مجاز کنید مغزده و الا سببهای بادشاهی / نمانید و الا مورد در
عمتاب بادشاهی و مغزده قهبره است خواست بخت از اینجهت الکوتی در در طره اسیرگی افتاد که
اگر این را نیت نمی دیم مبعوض عمتاب بادشاهی می در آیم و اگر ترکب این امر میگردم چه بکنه برادرزاده
اوست بدنامی آن تا ابد بر بدست مینماید ناچار به رام را جاکفت که افواج بادشاهی در تعاقب نه
چنانکه جمیع نه سزا نه همراه من که مقابل گرفته عبد الفت پیر و اخیه آید علی بن ابی جودن شما
نزد و مقدماتی مصلحت وقت نیست و جز رفتن نزد رانی بدینور باعث استخلاص شما و کیری
منیت عمر نمیکه رام را بجا بروی عمل عم با پیر تاپ را و و همییر را و و روپا پهنه بر آمده راه

ممود و چون آن منظر انور گذشت حسب حکم والا بنام خان مذکور عمر احمد دریافت که بر وفق استدعا
او توفیق فرمود بدینکین آن بیاد و مکار است و این همه انتهای و انتهای خالی از مکر و فریب نیست
منی ندیده گفته نوشته او اعظم و مکره هر چه در میان می بیند نیک نایب و اگر التماس را بدین
عبدی است بعد از آنکه شرف استا بنویس آنچه در باب ترقیات و رفاه او آن در شان
مردم می خواهم داشت پس این اجابت خواهد یافت فی الجمله درین وقت اکنون وکیل رانی
مدینور سیمور رسیده به شرف استا بنویس مشرف گشت و یک چندی مانده رخصت انحضار
حاصل نموده و او بوجای اسپ و بالوچی نیت تمام می او بانعام شامل سرفریزی یافته
و جهت رانی یک او و بهی و دوشاله و باب زمانه از سادی زرد و زو جز آن و بخش
دیگر و بهای پیرانی ملکت نعامه و یک زخمیر مثل و دور اسب جواله آینه گشته حکم
شد که مشیت لکه روپیه بابت بیکاش بر دوز رانی و اجب الا دست از انجلیه بیک لکه روپیه
ارسال نمود نماید و دو لکه روپیه نیز از بیجا پور و امل سازد و یک لکه روپیه نیز و ذوالفقار خان
نفر سکه سهند او و سه احادیث جهت سر اولی و دوم زر مذکور همراه آنها لقی شدند و قصد
سید عبدالرحمن متعاقب رام را با تا کنار دور می تمسکیده رسیده چنانچه در انجا جواجی نوکر
عمده رام را جانبداری نمود و موافق آئیده رسید عبدالرحمن را و در پس خان مشارالیه بعد استقرار حال
رام راجه که او در مای مذکور را عبور نموده بملک رانی بدینور رفت و حقیقت آمدن جواجی نیت
با سید سبکی درگاه والا و رفتن رام را جانبدار رانی ابدینور بدینرگاه عالم پناه مومنی (در
داشت لهذا حکم شرف محمد دریافت که خان مذکور از جانب او واقع شده و مصنف

[illegible]

و کر نه قتل نمایند لکن چنان نشود که جان به سلامت بر ندهد چنانچه راجه مستار الیه لاجرم هت
طی مراحل کرده به قلعہ مذکور رسیدہ بمجاہدہ پرداخت آفرش یکماہ و پانزدہ روز محاربه
تو پانہ از طرفین در میان ماند مکر از اتفاقات آتش در بار و تخانہ غنیم در افتادہ و
باروت از قوت آتش در دیوار را بر داشتہ چند جا در محور علی انداخت در مصوت قریب
دو صد کس از معتوران با سیب سنگها جان بر باد دادند بپران رام راجا مضطرب و
سراسیمہ گردیدہ و بیخام نبدکی در گاہ والا در دادہ و دوسہ روز بہانہ ساعت در میان آورده
و دفع الوقت کردہ و قابوی وقت را از ^{نظم} داشتہ و وقت شب با پرتاب راو و
حمیرا و غیرہ عمدہا از قلعہ برآمدہ راہ فرار در پیش گرفت لحدہ راجہ مذکور در آمد قلعہ
شدہ عرض داشت مشتمل بر فتح قلعہ و فرار نمودن رام راجا در خدمت سامی بادشاہ زادہ والا
جاہ فرستاد و بادشاہ زادہ عرض داشت مذکور و کلیہ طلا حضور پر لوز ارسال داشت عرضیکہ
چون آن بنظر النور گذشت بآرنده عرض داشت یک صد روپیہ طریق انعام و میر عیاش الہی
وکیل بادشاہ زادہ عالی جاہ را / خلعت مرحمت شد سواشش راجہ کشور سنگہ باضافہ دو صد سوار
و ابو الخیر خان محببت علیاری سر بلند گردیدہ و بہ سید عبداللہ خان و بہادر خان فرمان
صادر کردید کہ جو اسیس معتبر تعین ساختہ ہر جا کہ ازان غبت برگشتہ جنہر یا بند طریق الیجاہ
رسیدہ تا توانند اسیر نمایند و کر نہ بہ قتل رسانند و بعدین حال بحر من رسید کہ کیشوی بندت
نوکر عمدہ رام راجا با جمیعت کثیر بارادہ فاسد رخت ادبار بدیار کرناٹک کشیدہ ازین جہت
سید عبداللہ خان و بہادر خان از تعاقب رام راجا موقوف ماندہ حببت تبنیہ بندت

[illegible]

بادر حسیه را و کرمه را و قلمه را و جلف غایان با فوج منصوره می نمود پیغام داد که سنها
نام دار شما که بدولت خدا و آدم مخالفت و سازش می زدست این اعمال خود را به سنجید نقد
گشت و به غضب بادشاهی که نموده قهر الهی است گرفتار آمده رشت هیات ازین عالم برست و
چون پیران و متعلمان او متجاذب گاه و الا که ملجای بادشاهان سعادت اقلیم است آوردند
با وجود آنکه سنها و معدومیات محظوم گردیده بودند و بدان حضرت به مقتضای مرام خروانه
رقم عظیمه بر جای آورده اند و بنایک مشارع عالیه و عظمای سامان شایان سر
انجام کامیاب مراتب بلند فرموده سواش از اجاد مخالفت نمودن باین دولت ابد القل
عی و مال و استعمال نمودن ایشان است نیابان اگر خاصیت رسی نماید و مساعدت
طالع یاوی و بد قلمه را و احوال الیای دولت نموده سید کی درگاه والا قبول نمایند و به ترتیب
و نحوه نامه نموده در بنی الاقران رسانند شوند والا چه سید از خود سید العزیز چون
طاعت او در ترقی و سعادت و بهر شس بود سید کی درگاه والا قبول نموده استدعای قتل و بهینه مبارک
کرد و چنانچه خان مشارعیه تحقیقت را بر من رسانید و سید کمان حضرت بر حسن تدبیر خان مومی
الیه انده می فرموده شران مخالفت نشان شتم بکسر بر قتل و نرسن با پیخته مبارک نمان مومی
الیه عنایت فرمودند و خان مرقوم نزد کشامی فرستاد و بعد در و دکنارش پیغام نمود که صلح
خواجه العزیز با سامان و اتمام تیار شده و لقب العین دروازه رسیده یورش نماید و من
تو بخانه خالی سر خواهم داد و نکته برین بی لریس خود را بدروازه رسانیده اندرون قلمه در آید
بالاخره همان مشارعیه صبح یک پاس روز برآمده با فوج کران و امیرایان عالی شان به مقابل

فوج مسفوره تاسماه به محاصره قیام نمود و پیاپی از زمین جنگ توپخانه شب در روز میماند اما ببادان اسلام چگونگی دست نیافتند و تپشید و آرزو آخرش برین معنی بود که مغفرت عافیت منزلت خود بدولت واسطه تسخیر ملوک مذکور و تمهینه و تادیب مفسدان آنفلج توجه فرمائید و چون درین سیدند بادشاهزاده والاجاه و غازالدین خان بهادر و بهره مند خان و غیره از این بالاشان باستقبال سیاه لشکر درایت سموات ملازمت شرف شدند پس بجهت انحراف بلم مغایرند که از مسکن بهستانزاده والاجاه گردیده و در چهار طایفه امیران مجامعه تعیین شده معتمد ته تیپ مورجل گشته و لحد استحکام آن شهرت در جنگ توپخانه گردیده تاسماه بمیچو باش باران شب در روز آتش افروز ماندند و هم درین صورت که گاهی انبوه معتوران در برابر فوج مسفوره عبور و بار نموده و زود خود در زه و پای چندان بهر جانداشته فرار می نمودند و گاهی فوج مسفوره / یورش در زه نموده خود را بپایین قلعه می رساند و آن حملات نشان از بالای تپه شکهای که زیاد از کوره توپ کاسیک و زنجیری انداختند و خلق الله از توپخانه و آسیب شک بسیار تلف گشت و از کت و تاز معتوران راه بند شده و از عدم رسیدن رسد علت رو کمرانی اتم آورده و لغت سیات کمال نبال شکریان علاید گردیده و خلق الله از بس عافز آمده اکثر آدم و چهارپایه هلاک شدند و غرضیکه سبک مغفرت و امیران عالیشان هر چند تلاش و تردد یکبار بردند اما اثری مرتب نه شده لکن پیش نهاد خاطر مبارک آن بود که تا لیکنهم سرباز پذیر کارزد متوجه بامری دیگر نشوند لهذا غازالدین خان بهادر اندیشه نموده به کشنابی راو

از معذب داران در جهنم یافتم و همچنان دیگر قریب یک هزار کس بکار آمدند و اوتم
نزاری کرناکلی باد و صد کس سمرانان خود و نیز دیگر برقت از ان سبکی پانصد کس زخمی شدند
و نیز از طرف شقاوت نشان قریب دو هزار کس علف شمشیر شده مجروح گشتند و
آخر الامر معذوران تاب تعلات نیاورده روگیرز نهادند پس از ان خان شارالیه و
وعدیه با احداث ساخته و از فرزان توپخانه بروج و باره ملو را از چند جامه بدم کردند
فی الحقیقه از کم شدن آذوقه و رسیدن بان و کولها وقت بر سختی نهارت تنگ گشته و ابیوچی
حارس ملو و غیره و عدای او غیر از بندگی درگاه والا و سپردن ملو با ولیای دولت قاهره باعث
نجات خود و نذیر و قول نامه طلبیده خان مومی الیه را دیدند که برین خان بر قوم آنها راستمال
ساخته و میر نعمت را حجت محافظت در آمد ملو نموده عرض داشت ششملک فتح ملو با طلب ارسال
صورت پرور نمود و چون آن به نظر النور گذشت بر حسن ترددات خان مسطور ~~مستحق~~ استحقاق
فرموده بمرام خسروانه مبای نمود و نذیر فتح ملو ستاره چون در ملو ستاره ناسر داری حمیر نام با
فوج عظیم از معذوران فرا هم آورده و دایما از ملو و ناحیه آن برآمده با فوج نفرت امتزاج
نایره قتال و جدال با شغال می آورد بر سینه خبی بادشا سرزاده والا جاه محمد اعظم شاه
غازالدین خان بیاد در اسرار اول فوج مغر موبج نموده متوجه تسخیر ملو مذکور شده و بحیطی
مراحل به ملو مذکور رسیده به فاصله سه کوه فرو آمد و چون ملو مذکور بر قله کوهی عظیم
نیایافته و از ارتفاع کمال سرستاره آسمان میساید و بروج و باره اش از کثرت توپخانه
استحکام تمام یافته از تمام کوه و ترکم اشجار اندیشه را عبور سپهر امون آن دشوار بود فوج

از ابرایان طریق ارسال مراسلات سلوک میداشت در مصنورت از آنکه بر ظاهر است هر که دست
از جهان بشود سر چه در دلی دارد و بگوید آن منور و معجب زبان التجات و تربات به نسبت حضرت ظل سبحانی
بر شاد و مکر خاند کور انچه از زبان شعاوت ترجمان آن ملعون و مردود بر آمده بود صریح ظاهر نکرده
شطری از آن طریق رمز و ایما بعرص رسایند بنابر آن فرمودند که از کشیدن میل چشم او را سرمه ببار
دهند چنانچه عجب کم معمل آوردند لیکن آن منور و نخوت گیر از غیرت تمام از آن روز ترکی طعمام
نمود و هر چند حارسان / و نگهبانان در سائل تکلیف کردند و باعث شدند اما سینه مسموم (دوق)
کرده چند ناله کشید آخرش با سینه معنی بعرص رسید چون دولت حیات او نیز و یک رسیده بود
حسب حکم در سیاست گاه برده و عفو عفویش را از هم جدا ساخته و کله او را از خنجره بنیاد او کن
آباد تا دارالسرور بر پامپور گردانیده و در دار الخلافت شایع جهان آباد برده بدر و از او آنرا
کردند ضحی قلمه پریم کده درین ایام بهره مند خان از خدمت سامی بادشاه زاده والا جاه قلم
اعظم شاه سعادت از خاص نعمت تسخیر قلمه پریم کده حاصل نموده و با فوج بادشاهی به قلم
مذکور رسیده و قلمه را محاصره نموده تا دو ماه و نسبت روز قلمه را در محاصره داشته و یک توپ
زنبورک در میان ماند و بعد ازین ایام که گاهی معنوران با بنوه کثیر بشکر لغت پیکر
نمودار شده و زود و خورد نموده می نشستند روزی ابنو جی حارس قلمه با فوج کران از قلمه
بر آمده و مقابل عسکر آمد چنانچه از طرفین صفوف آراستگی یافته اولاً توپخانه از خبر او
شترنال و بان و سندوق را گشت و بعد از آن اسپان شتافته با هم در پیوسته و یک
سخت در میان آمد درین صورت خواجه قمر الدین نجفی و واقعه نگار فوج بادشاهی با چهره

وقت گشت پس از آن چشم عبرت بین گشاده و از فراز تخت خلافت پابر زمین نهاده دو کمانه
تخت تادور کمال بجاکو دروندان اما مقهور نخوت و غروری که در سر داشت با وجود اینحال قدر است
را با دای سر اسم تسلیات اندک خم نشاخت و سر خیزد و نهاده اخلاص خان و حمید الدین خان
تعیید کردند اصلا موثر نگشت حکم فرمودند که باین اختلال حال دایره بمقل دایره سکندر خان
ایستاده کرده در آن فرود آرد و کب کلس و دیگر رفقاییش را سلسل بنکام دارند و چون لجه حبیبی او
اخلاص خان عازم باد اک شرف ملازمت گشت حسب حکم معالی روح الله خان تادور و از غنای خان
باستقبال و به حضور آورده بملازمت والادرجت شرف ساخت و خان مشارالیه از کمال صفت
و اخلاص که سرمایه از دیادولت و علو رتبت او بود در اطمین خاص پیشانی نیاز را به سجدت شکر
گذاری منور ساخته و پانصد سرنذر و نزار رو سپه شمار گذرانیده قدم لبس نمود و حضرت
خلیفه الرحمانی از کمال نبذه نوازی / دست مبارک بر فرق او گذاشته و از زبان الهام
ترجمان احنت و تحنت فرموده بمطای خطاب خان زمان فتح جنگ و منصب نزاری
و نزار سوار اضافه و پنجاه نزار رو سپه نقد طریق انعام و خلعت خاصه و شمشیر با قبضه مرصع و
یکینر نجشیر خیل و منجر اس اسب که از اجمله یک راس با ساز طلا بود سرفراز و محال بود
ممتاز فرموده پس خان مشارالیه در مقابل این عطیه عظمی لوازم تسلیات بقدیم رسانیده
لجده بهادر خان و رستم خان نیز بمایات خردانه زیاده از آمال خود سرفراز گردیده
کامیاب بلبله پایی گشتند العرض منبر کان حضرت پس از دور و زبر روح الله خان فرمودند
فرمودند که از سبها استفسار نمایند که خزان و جواهر و امثال دیگر تو کجاست و با تو کد کم کنی

مہاسبی و مفتخر گردید و چون رسید پیران سہنبا بہ توسل خان مشارالہ ادراک سعادت تسلیمات
 و کورنشات سعادت جبارہ الیہ حاصل کردند سر یک بقدر درجہ شہنشاہ و الای را یکی /
 و مناصب بلند و مراتب ارجح و عنایت فیلان و اسپان و غیرہ کارخانجات بدو جہان
 فائز شدند و کارپردازان تحت نظام امور سرکار انہا از حضور و الاسرحت کردیدہ حکم بہ نسبت
 انہا و رودیانت سوش ماوروزن سہنبا را بالتفات زلیور مرصع و پوشاک اقسام اقسام سرفراز
 کردانید کہ میکوچی و راماجی و جالوچی و غیرہ نامی سہنبا کہ ہمراہ پیران و متعلقان سہنبا
 آمدہ بودند انہا نیز در خور حالت مناصب عالیہ ممتاز و بر عنایت نقد و اسپان و غیرہ سامان
 و سرانجام کامیاب گردشتند و نشانہ نامی خدمت کار محمد اکبر و متعلقان عبد القادر خان
 کہ از انہا خلاص شدہ ہمراہ متعلقان سہنبا آمدہ بودند حکمت کہ دو انامی داخل محل سالک زند
 و مابقی را آزاد غامید و متعلقان عبد القادر خان را حوالہ کسان خان مشارالہ کردانند و
 مقرر سیری را مخاطب او تم کڈہ مسمی ساختند غرضیکہ در خلال اسبخال اخلاص خان و بہادر خان
 سہنبا ہی مردود و کتب مجلس مطرود را با چند لغزنا سر در انش بارادہ استیلام عتیقہ سپہر حرام
 غفریب تہذیب متماکسہ رسیدند ضیاء پڑی مطابق حکم قضائیم اخلاص خان و حمید الدین خان
 سہنبا و کتب مجلس و غیرہ — ہمراہی اورا بر شتران سوار کردہ ہزار رسوالی و خرابی بار دی
 معلی آوردند / مکر و قیقہ بدروازہ خاص و عام رسیدند حکمت کہ قریب عدالت العالمی طرف
 دریا ستادہ غامیدہ حاصل بہر فوق حکم اشرف اورا بار نقای او استادہ کردند و چون حضرت
 ظل سبحانی بر حال او نظر انداختند از دید و فوراً بی حرمتی و خرابی او دل رحم منزل مقرون

اؤتم كڭده سمي نمودند لبيده حمده الملك مدارالمهام دوصداشرفي نذر و يك نزار روپيه نثار
و يك چوكره شام شميم مرصع و مالای نزار دان مروراید و روح البه خان پالفداشرفي و ديكر
امرايان غنایم نشان و منصب داران بلند مكان در حضور حالت نذر و نثار گذارانیند اما نذر و نثار
حمده الملك مدارالمهام و روح البه خان قبول فرموده و كاین را صحاف نمودند منی بعد حضرت
طل سبانی از روی الطاف و قدر دانی خلعت خاعمه و شمشیر قیبه مرصع كعبه الملك و خلعت
فاخره و خنجر باوسته اناسی مرصع بر روح البه خان عنایت نمودند و ديكران نیز علی قدر مرام سلطانی / ۱۰۵
انتم خاص یا نیت و بیادش ازاده و از جاه جامه نادری دامن مروراید و چیه با سر و كنار
مروراید و سر شمع مرصع که بر سه بنیت يك لكبه و چهار نزار روپيه باشد لطف فرموده
محموب سعادت خان اصدار فرمودند و هم فرمان عالیت عثمان مرزین بدستخط خاص و طلب
ذوالفقار عثمان بهادر و بهادر خان شرف ایراد یافت که با پسران و متعلقان و غیره سنبهای
شعادت گیر خود را بدرگاه والا رساند چنانچه ذوالفقار خان حسب تكلم با سواجی و مانسكه و
مدن سكه پسران سنبها و مادر و زن و ديكر لواحتی او به حضور پسر لوز رسیده و به شرف استیلام
عقبه ملك رتبه ممتاز و شرف كشته دوصداشرفي نذر و دو نزار روپيه نثار از طرف خود و دو
صند و تحفه جوهر از اموال سنبها بنظر والا گذارانیند و آنهمه جواهر فاضل خان گردید و سرفرازان
و سید یادگار حسن خان و سید عظمت البه خان و مظفر خان و خیر اندیش خان و دواركا
داس و غیره هم سپانش علی قدر نذر و نثار بنظر اشرف آوردند مگر آنحضرت آنرا صحاف
فرمودند و خان نمز البه بنایت خلعت فاخره و عطای و ديكر مرام حسروانه مبارک

آدم اوسپ بسیار سلاک شدند و بعد از آن به سبب اینکه جوانان نبرد دوست سبقت حبه
شامل لشکر نکبت اثر گردیدند چنانچه جنگ سخت در میان آمده از طرف معهوران قریب یک
هزار و پانصد کس بکشم رفتند و از طرف لشکر بادشاهی قریب هفتصد کس بجار آمده اند پس در وقت
امضورت شقاوت نشان تاب استقامت نیاورده نرعت را غنیمت شمرند و همدا
جمیت مفید که بر کتل بانند از طرق بود آنهم بی استقلال شده بگریخت و راه با مشیت جاری
گشت در آنوقت خان موی الیه از طرف قلعہ راه را قرق گردانیده و استحکام دادم و در سنت کوه
و از فرزان بر زن توپباش و روزگار بر متحضان تنگ ساخت در مضورت حارسان قلعہ
از بس عاجز آمده و غیر از سپردن کلید موجب نجات و استخلاص خود ندیده و بخان مرقوم پیام
مصلحت و دادن کلید قلعہ و استدعای عفو و تعصیرات از پیشگاه سطوت و جلال نموده و
قولنامه طلب داشتند و با متعلقان سنبهای بیجا از قلعہ بر آمده بمسکری پیوستند چنانچه خان موی الیه
هر یک را باینین بهین مستمال نموده عرض داشت / مستعجلتر شده فتح قلعہ با کلید ملا ارسال
حضور پر نور نموده سیدهای بادشاهی جهت حراست در قلعہ فرستاد و از آنجا با منصب داران متعینه
به قلعہ پرتاب کوه رسیده و قلعہ مذکور را محاصره ساخته و لوبه جنگ و حیل بسیار قلعہ را مفتوح نموده
در لغت اولیای دولت در آورد و عرض داشت مضمین بر فتح قلعہ مذکور با کلید طلا و یک قلعہ
لعل و سیدانه سرور بدینش قیمت نیز بحضور اشرف ارسال داشت پس آن سرد و قلعہ قلعہ عرض
داشت و لعل و سرور بدین نظر مضمین منظم گذشته و خاطر ملکوت ناظر مسرور و شتهج گردیده از
کمال شادی حکم فرمودند که نقاره میز و زنی و نشادمانی بلند آوازه نمایند و قلعہ را بی را حیل

فرموده ایشان نمودند که در شدت بادشانزاده عالیجاه رسیده و هر چه جمعیت مطلوب باشد
در سر که را بخوابد از تابان آن عالیجاه همراه گرفته و خود را به قلعه مستور رسانده و به تدبیر
نشانی قلعه به اثبات ایستاد و دولت ^و در آورده مفسدان آن غلج را تنبیه واقعی ^{دور}
نماید نیاید آن خائن را به از حضور پیر سعادت از غاص عامل نموده بعد از مراحل حضور سعادت
همه را با دشمنان ^و و الا تبار رسید و از او را یک ملازمت سامی میبای کردیده سه روز مانده و
چند امر این کار دیده و از نموده را بر نماند گرفته خدمت گشت و عیال تا به قلعه ابری رسیده از
مفاصله دو گروه فرود آمده و از آنجا که قلعه مستور در استحکام و استحقاق عدل و نظیر داشت
و سخت ترین از همه قلاع تکمیل بوده غیر از یک راه راسی دیگر جهت درآمد و شد داشت
و از افعال لشکر کوهانی پیرانش از عقب دادن و کشت انداختن منزه و مبر بود علی ندا
خان مذکور مع آقا علیخان با جمعیت همراهی سوار شده و از کمال تهور سپاه تاضیه به پائین
قلعه که در آنجا سگاه آن لالت نشان بود رسید درین صورت از بالای قلعه توپخانه چون بارش
باران سرافیمه بسیار کس از سر اسپان خان مشارالیه تلف شدند و آخر کار خان مومی الیه
سگاه را آتش داده سعادت نموده و نزدیک درگاه بزرگواری که درین قلعه بود تها به قائم خسته
بدیده خود رسید لکن منور پا از رکاب نکشیده بود که حمیر شقاوت پذیر با جمعیت کثیر از طرف
قلعه ستاره رسیده و بر سر کتل به جمعیت سواران نیابراستاد و طرق که رسد غله رسیدن نتواند
کذاشته و / خود با انبوه ناشکوه مقابل مسکر آمده و جنگ قیام نمود و چون ذوالفقار خان ^{دور}
نیز با فوج گران مقابل گرفت تا یکپاس روز جنگ توپخانه در میان مانده از جانبی از

و ملوک را از تو بخانه عظیم مستحکم نموده و جز با باجهت کثرت فراهم آورده با فوج منصوره همراهی
باو نشان داده و الاجاه که در آن ناحیه رسیده مستعد جنگ شده اند آخرش بر منتهی بندها
حضرت خلعت در دست بهره مند خان با چندی از منصب داران دولت خواه تعینات باو نشان داده
عالی بجاه نموده و ترکش و کمان خاصه لطف فرموده رخصت نمودند و سالها ذوالفقار خان بهادر
که حسب حکم اعلی از خدمت سامی باو نشان داده و الاجاه جدا شده جهت تسخیر زمین بروج
پنجانجه در میولا عمر داشت خانمشار الیه شش تبسیر فتح مکانات و ملک طلالی آنجا به نظر الوز
کنه شد / خان موسی الیه در ظهور این خدمات لایق صدر مراحم نه زانه گردیده طلب حضور (درق ۵۲)
پرنور گشت و در سر خان و رستم خان و راجه انوپ سنگه که در آن فوج خان مسطور بودند تعیناتی
فوج باو نشان داده و الاجاه مقرر شده ارشاد رفت که هر چه سارعت لغوج منصوره رسیده
شامل شود و سیدی مفتاح خان و مانسکه راهور و سیدی عبدالقادر خان و حاجی
افضل و دیگر بانیان بادشاهی با خافه مناصب و عنایت خلعت و شمشیر و خنجر مبارکی
شده رخصت یافتند و در سجده و دی ذوالفقار خان بهادر حسب حکم محلی حضور
پرنور رسیده بعد استیلام عتبه عالییه مورد لوازشات سلطانی گردید و چون تسخیر ملوک را سیر
پیشینها و خاطر عالی مقدم بر امور دیگر بود سواش چون سالها واسطه تسخیر ملوک مذکور
باو نشان داده و الاجاه و غازالدین خان و سلواری یافته بودند غیر از جنگ با معاندان
چیزی از تسخیر مکتبه مذکور دیگر بهم نه رسید که برین حضرت ظل سبحانی ذوالفقار خان بهادر
را از عنایت خلعت خاصه و شمشیر با قبضه مرصع سرفراز نموده واسطه تسخیر ملوک را سیر تعینات

بر لشکر رغبت که بهر نوع کوشیده بود و لیکن از اینکه خان مری الیهما التوی عفو نموده مستحق حکم
بود از طرف شایسته محامره کردند درین حالت زد و خورد در میان آمده و چون آن کار طلب
مستعجب شد یکدیگر را بر سر و نموده چهار عدد کس بر سر ای او علف تیغ کردیدند و نیز از دست مفیدان
قرب دور و پنجاه کس از جوانان بکار آمدند و چون در وقوع این صورت دیگر مقتدران
لیست دادند سنبهای شعل اتقیاس خنجر خواست که کوشیده برود اما صورت نه سبته و بدست
بهاوران نرفتند کشتار آمد پس پرتاب شده بدی را سگافات باشد بدی! الحاصل کتب
تبلا فی اعمال خود همراه معتورا خود دیده تحقیق اسیری سنبهای پیمیا از روی عرضداشت
باو نشان داده والا جابه محمد اعظم شاه بمرض والا رسید و هم مباح آن روز گنبد و حی سرکاره اخلاص
خان نیز به حضور آمده تحقیق را مفعول و شروح بموضع عرض اقدس رسانید پس از آن
از روی سرکاره ما تو اتر و توالی ساسخ فروز / خالص و عام گشت لهذا حکم والا صد دریافت (دوقاه)
که نفاذ شادی و شادمانی بلند آوازه نماید و امرا یان عظیم انشان که در رکاب سعادت میاهی
بودند مبارکبار بمرض رسانیده لوازم نذر و ساز بجا آوردند و آرنده عرضداشت و گنبد و حی
سرکاره لحنایت انعام زیاده از آمال خود کامیاب شده اخلاص شان و بهادر خان باصفا
مناسب و عطای خلعت خاصه و تمشیر با قبضه نمرس و نیل و سب و غیره مراحم باو شاهی مفتخر و مبارک
شده فرامین بنام خان مشار الیهما صد دریافت که آن برگشته روز کار را با حیات عام بدرگاه
چون پناه بیارید درین ایام از زبانی سرکاره ما معروض شرف اندوزان مبارکاه محل
کردید که جانوجی و کثوجی نام سرداران فوج سنبها مستحقان او را در قلعه را می معیم کرده و قلمو

مغافرت محض و تمسیدی غفلت و تقصیری اختلاص که در صورت مقرون صدق و معنی
بهستان مرتج باشد بر پاساخته و سنده را باز در ورطه بلا انداخته در قصد من سسی فراوان
بکار برند بنا علیه اگر توبه آخند و نذر طلب من نموده اند بعضی از عمده ما در قلعہ کبلیه تشریف
ارزانی فرمایند که سنده نیز در اجاریه فیضای خدمت سامی گردیده و از عهد و دوستی
تشفی خاطر فایده نموده بالقرام امور ماموره پرداز در مصیورت که سنها که روز بد آور سیده
بود از تنزدیر آن مزور در دام غریب افتاده و با مسدودی در قلعہ مذکور رسیده کلبه طلب
داشت و کلبه کس از آمدن سنها آگهی یافته و در قلعہ اخذ استقام آمده با خلاصخان و چهار
خان که بمحاصره قلعہ بنالہ قیام داشتند نوشته فرستاد که میار جستی در سیده سالهار هزار
تلاش بدام گرفتار ساخته ام ترص که شما بمواری اسپان با در قلعہ خود را عبارت بر چه تار
بر قلعہ کبلیه رسانید که او مید آن شیر شکاران شود غرضیکه تا رسیدن ایشان من جهت
تسکین خاطر مغفرت و میر و دم پس از آن کلبه کس عجاتا در قلعہ کبلیه نزد آن کون ملایح رسیده از
سخنان عقیدت و نثار ویت تنجیر ملوب او گردانید و خاتشار الیهما دست از محاصره ملو
پرنالہ باز داشته و سر انجام این امر عظمی را بر همه امور و سر انجام این امر عظمی را بر همه امور
نداشته در نقش پر قطع مسافت چهل گزده نموده و در رسیده قلعہ کبلیه را محاصره کردند
چنانچه آن سینه بت از خواب بیدار گردیده چون در قلعہ چند آن معالج و آذوقه بود که
که مستحکم کرد و با وجود چند آن جمعیت کثیر که معفت آرا شود پای استقلال او از جابخته و ناچار
دل بمرک داده و نقد جان بر کف دست نباده با مسدودی هم ایمن خود از قلعہ بر آورده بر

فصله مله کشائی سامو کوکب کیشان و کردن فرزان کردید در نیالت سنبهای و خاست
انتما مضرب و سر سمیه کردیده چون از کار پیردازان از یکی تسکین خاطر نداشت اندیشه طلب
کبکس بر گماشته و بتوسل نوشته حاجت در صلح زده پیغام آمدن داده بمبالغه تمام مسطور
ساخت که انچه از طرفین بوقو آمده باعث اختلاف مخالفان خود کام بود من بزرگسالی
خود ناگشتم اما ان ایشان الحال نظر بر سلوک آن کمظرفان مکرده و خوشنشین را بر هر نوع
بر خراج استحال رسانیده در موقوف رفیق کار باشند بلکه متعود محافظت ملک و محافظت
مخالف شده حتی چندین ساله بجای آورده آرند و اگر چنین از علت ملک پوشیده میخواهند
که در ملک اختلاف راه یافته بقصد اختیار دیگر در آید بخار اندازد فرض از اینجا که کبکس دخته
تیسر عقوبات و عذابات او بوده تا حال دل بجه روح او مرهم ندیده بود سوش فی تحقیقت در
بنهاد او حقایق زسته بود بل نهاد او از عین حقا برشته آری **ب** کو هر نیک را ز عقد
مریز او انکه بد کو هر است زو پر سیز **ا** بد که با کسی وفا کنند **ا** اصل بد از حقا خدا انکه
آن سیاه دل کینه در قابوی وقت را ملاحظه کرده و در تدارک سلوک او کمر بسته و درین
ایلاک او نشسته در جوابش نوشته فرستاد که من همان نوکر جانپسار و فدای سر پائشام
و سپر علانیه که عمری نیاز و نعت خداوندی پرورش یافته از احفاظ تمام بسیر بروم و از ان
نفرش که اعتباری را نشاید هیچگونه خاطر عقیدت مطهر غبار ملال بهم نه رسانیده و انرا از شویبت
ایام خود تصور نموده مدام مرتب شکر عنایات خداوندی می باشد و آمدن را بهین سعادت
می داند اما از مخالفان خود کام و معاندان نا سر انجام و ایچمه و اندیشه دارم که مسبا و البعد حصول

بیجا نیز عثمان اختیار خود بدست آورد پس نفس الامر چون او در استحکام قلعات و نظم و نسق
ملک آنچه آنچه باید و شاید پرداخته پایه اعتبار خود را بدرجه کمال رسانید بعضی از کار پردازان سبها
بر عروج و اعتبار او حسد برده خواستند که او را از اعتبار بر سر انداخته بجای او دیگر مرئی
سازند العبد الهلیل و بنابر در پی تخریب او افتاده و حسد او را بدنام منسوب ساخته
او را از انظار اموری و انانی بسای غزل آوردند حاصل او را از اینجا چواری حبه شده در قلمه کهنه
سکونت گرفت لیکن مخافان از نتوان بینی بودن او را در اینجا هم احسن ندانسته با سلاک او
کمر مخالفت بستند او نیز در اینجا مناص خود ندیده و بالعصی از نوکران سبها که از سبها آزرده
دل بودند بدرگاه جهان پناه رسیده و به حصول سعادت آستانه سی موسر و سیامی گشته او
و میرانش بمناصب در خور حالت سر فزازی یانیده بالاخره در وقوع این صورت سبهای
شتافت کیر برادران و منتبان آنرا / محبوب و مسلسل ساخته و سر روز بعبودت سخت
مبتلا می گردانید مگر در ظهور ترقی کب کلس و هم امان او و دیگر ملازمان سبها روی نیار بدرگاه
عالم پناه آورده بسلاک بند نامشک شدند در مضیورت سرشته انتظام ملک او گسیخته شد
معمدا در بعضی الویه جهانگشای و ملک فرسایه تسلط تمام در نواحی حبسیر ظل انداز عدالت شده
و فتح حبسیر نموده سایه عاطفت بر فرق ساکنان آن سرزمین انداختند چنانچه خلق الله در مهید
عدالت و نصفت با من و امنیت تمام آسوده حال و فارغ البال شدند و در خلال اینحال
با و نشانزاده و الاجاه محمد اعظم شاه با ابرایان نفرتمند بغیر محبت محامره قلع را حکده و راهبری
و مهاوئی متوجه شده از حوافر ضیول غازیان فیروزی شمار در قرب و جوار قلعات

میرتوزک دایره اورا قرق کرده خواست که اموالش را ضبط نماید مگر آنحضرت بموجب التماس مستحقان
او از راه مراجع حضرات / معاف فرمودند حسب حکم والا صلاحتجان و حسین خان و غیره بران
آن مرحوم را از ماتم برداشته محضو را شرف آوردند بعد هر یک بعبایت علت سرفراز شدند و از
عرض داشت امیرالامرا عرض مقدس گشت که کوپال سنگه و غیره شش نفر از فرزندان و منتبان
پیار سنگه کوڑ متوفی نزد دیوی آمده نشاد و و بجزار رویه از نقد و حبس پیشکش درگاه
والا بشرط بجای مناسب و تعالی کابل قبول نمودند چنانچه منتبان مسطور از دنیا گرفته داخل
خزانہ عامه مستقر اختلاف اکبر آباد نموده آمدن بابران امیدوار است که تقصیر آنها معاف
شود و چون معروضه آن رکن السلطنت مقرون صلاح و جواب بود درجه اجابت یافته و مضب
هر یک بدستور سابق بحال و مسلم مانده حکم والا صد دریافت که بعد شش ماه سامان و
سرانجام همه رسانیده روانه کابل شوند و هم درین ایام یک قطعه التماس بوزن یک صد و نه تاج
سرخ پیشکش خاقانخان ناصر صوبه دار اختلافات شایع بجان آباد بنظر التور گذار شده و چهل و
مشت نزار رویه قیمتش گشته درجه پذیرائی یافت سواش و دعای زردوزی کار
کجرات پیشکش شجاعت خان به نظر عالی گذشت چنانچه آنرا هم خوش فرمودند شکره اسیر شدن
سنبهای معهود درین ایام فرخنده آغاز و نصرت انجام از حلال فتوحات / تازه فتح عظیم که
بر روی کار آمده اسیر شدن سنبهای معهود است که بعبایت فتاح مطلق به مضه ظهور
آمده تفصیل اجمال آن رقم زده حکم حقیقت رقم میگرد و آن اینست که کبک کلس که احوال
او در اوراق سابق نگاشته و مدار علیه و وکیل مطلق بود چنانچه بعد واقعه پیر سنبهای

بدرگاه حضرت مجیب الدعوات برداشته و فاتحه نیت خیر خوانده جهت تنبیه
سنبهای بیخیا و تسخیر ملت راسخی رخصت فرمودند پس از آن دو لکبه روپیه نقد از خزانه
بطریق مساعد به خان مشارالیه مکرمت گشت و پادشاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه و
ذوالفقار خان بهادر ارشاد کردند که خبر به آن خلافت منش درآمده و اسیر و قتل او سخی
موفوره بتقدیم رسانند غرضیکه افواج بحر امواج طی مراحل کرده / در سرحد آن بدینباد
رسید اتفاقات اقدس و اعلی در باب بادشاهزاده محمد معظم درین ایام از اتفاقات خسروانه
که در باب بادشاهزاده محمد معظم ملوکه منظور شد اینست که بیاقوتخان خواجه سر حکم عالی امداد
یافت که بادشاهزاده را با خبر زندان سوار نموده بیارند تا سیر دیوان خاص و عام و غلخانه و
عدالت العالمیه نماید چنانچه خواجه سراسی مذکور مطابق حکم محلی بجل آورده بمرض مقدس رسانید
که بادشاهزاده شکر عنایات متوافره حضرت شاهنشاهی بجا آورده التماس نموده است
که اگر همچنین نیز تفضلات بر کشور حال مشارالیه از افق مراجع طالع شود از استیلام اقدام
میسمنت انجام ناصیه سعادت را روز آگین سازد و انداخته فرمودند که باطنی این توصیایات فریده
جمیله باعث حصول مرادات اوست لیکن از آنجا که سرانجام امر بوقت بازرسیت انداخته شد
تعالی که بهم بوقت خولش محصل و مسیر خواهد گشت سواش این دو مصرعه بدست حاضر نوشته
دادند و چو وقت کار موقوف است بر عجلت بر بخی آید
چوناکه وقت در آید امارت به یکشاید به به

بالحمد سیدین وقت سیدی مسعود خان رخت حیات ازین عالم بر لب در سنورت اتمام

حیام نصرت التیام کنار در هنر به طره گردید، چند روز مستقر او بک خلعت و میبط الوار نصفت و
عدالت شد خاطر اشرف و اعلیٰ میل تجاشای جنگ فیلان فرمود چنانچه سه چهار مرتبه فیلان
را بیک انداخته احتیاط وافر بر گرفتند و نیز در آن مقام عبدالرزاق صید را بادی باوراک
سعادت ملازمت شرف اندوز شد چنانچه از روی نوازش خسروانه به سرافرازی مضرب
چهار نزاری ذات و سه هزار سوار و عساکرت قبضه شمشیر و خلعت فاخره و عطای علم و تقاره
معزز و منتخبت گشت و از آنکه غازالدین خان بهادر از کسل بدن شفا یافته برباب نصرت
لغاب رسید حکمش که مطلبخان تا دروازه خاص و عام و بهره مند خان تا دروازه غسل خان
استقبال نمایند بکنه برین خان مشارالیهما پیشوا فرستاده به حضور پهلوز آوردند و خان مذکور
بعد تقدیم شرط تسلیمات و کورنشای یک هزار اشرفی او و دراز رویه بنار گذارند و قدم
بوسی اشرف نمود پس حضرت ظل الهی از روی فضل و کرم دست مبارکت بر پشت خان معزز
گذاشته و خلعت خاصه و پنجاه هزار روپیه نقد طریقی انعام مرحمت فرمودند و چون رستم خان
ممراسی خان مومی الیه صدمه نذر گذارند برافرازی خلعت ممتاز گردید و عبده حسین خان و بادشاه
قلنجیان لیران سیدی مسعود خان شرف ملازمت دریافتند و لوازم نذر و نثار تقدیم رسانیده
باتفات خلعت خاصه ممتاز شدند و عبده شیدا کا حضرت ظل سبحانی وقت شب خان فیروز جنگ
را در خلوت طلب داشتند طرح حلقه راسری و عنبره خرابه مهانیه رسانیده ارشاد ملک گیری فرمودند
چنانچه بعد چهار روز بغایت خلعت خاصه و قبضه شمشیر با ساز مرصع بابت داراشکو و
یکینر خبیر منیل و پنجر اس اسب از آنجمله یک راسی با ساز طلا برنواخته دست و عابد رگامه

دور مرده الحال و نارنج البال شدند و ساحت آنفلج از رخسار / خاشاک اهل فساد پاک گردیده
نظم و نسق بائین بهین پدید آمد در موقت از روی سوانجات ملک برار و خاندن لیس و بیکانه
پی هم بدر تیر بار یافتگان درگاه محلی بعضی رسید که سبهای خفت بر کشته و حمیر شقاوت سرشته پا
از جاده عبودیت و عقیدت بیرون گذاشته افواج کسبت امواج را بگلک بادشاهی آواره خسته
است و آن نگوریده خجالت اکثر امصار و قصبات و قریات را به نهمیب غارت داده پامال
گردانیدند علی الخصوص با فرقه مسلمین از سادات و شیوخ و فضلا و علما و شرفا و کبیرا که با عزت و
احترام تمام معزز و مکرم بودند بهیچ مرتبی و خرابی آنچه که نباید و نشاید بکار بردند و اکثر بزرگان و شرفا
زادگان که از حوادث روزگار و گردش ملک کج رفتار در ملک تسلط گرفته بودند
بجال آنها آنچه بر اهل اسلام نه سپندند بجهل آوردند و هم جمعی را از بنده های بادشاهی آن اطراف
که بدافت آن ملالت نشان مقابل شده بودند از جنگ گاه اسیر کرده و بسیاری مستردین و سامرین
را از طرق و شوارع و سبیلها منورده و در قلع و جات برده محبوس ساخته و عقوبت سخت گرفتار می سازند
بالجمعه آوازه ظلم و تعدی آن ظالمان مردود و الحاقبت از اوج غلک در گذشته است انقضی از آنکه
خاطر حق شناس و عدالت گستر بادشاه عالم نپناه که دایا بهیچم بنیان جور و ستم و تبشیه ستم نیکان
و حفظ و حراست ملهوفان و مظلومان متوجه بود توجه باستیصال و ایلایک آن محقوران مصروف نموند
چنانچه در ساعت مسعود و آوان سبک رایات ظفر کایت از دارالظفر بیجا پور رفت و فیروزیه نهضت
لصوب خیمه نمود معنی افراسین قضا آئین بنام امرا یان عالیشان غرض ادا یافت که از مکان خود
عجالتا در رسیده بر کار سعادت انتساب منتظم شوند غرضیکه بعد طی مراحل بغیر فی و فیروزیه مضرب

صحت رود و نه بماند لیکن چنان تفسیح بکار برید که چنانچه بدستور صحیح و سالم باشد و
بصیرت ستم‌زایل گردد آخرش حکیم مذکور پیش خانم قوم رفته لمحه شخصی عوارض محال نمود و چنانچه
امراض رویش آورد اما در دسر بدستور بحال مانده و حکیم علاج در دسر قدری کوفتن خون از
پیشانی معتبر کرده خون برگرفت در مصورت درد از سر و بنیانی از چشم سر و یکبارگی بگذشت
و حکیم همان ساعت از دایره برآمده / و بی رخصت باستقبال کمال حضور پرنور رسیده (در حق)
سرگذشت اظهار ساخت بعده ندیکان حضرت خلافت درجت سرکاره ناراحت خبر فرستاد
و آنها آمده کیفیت نامبنانی بعضی مقدس رسانیدند در الوقت حکم محکم اصداریافت که
فوج که فوج ستم‌زایی خانم بطور بدستور سابق با برادران و سپهرانش بحال ماند و سوائش بر
و فوق حکم معلی بادشاه زاده عالی جاه جهت عیادت بدسره خانم کور تشریف فرمودند
باستماع این خبر چنین قلع خان پسر خود را پیشوا فرستاده و خوانا دیو و بی استقبال کرده
و ملازمت نموده و اندرون ضمیمه برده و بر مسند نشاند و دستاثرنی و یک زنجیر مثل
و یک قبضه زنجیر با دست مرصع و سه سر پیچ مرصع و یک تعویذ پارچه نذر گذاراند چنانچه بپایه
زاده سه چهار کمری نشسته و از عنایات موفوره حضرت شاهنشاهی و توجبات خود ظاهر
فرموده و مراجعت نموده بدولت خانه خود تشریف بردند؛ سر تقدیر داشتن سنه
مخت برگشته و سرگشته و مصرت رسانیدن ملک بادشاهی را و متوجه شدن بنادگان
حضرت جهت استیصال؛ چون مدت یکسال و دو ماه از مایچه دولت و اقبال و
پرچم نفرت و جلال دار الظفر بیجا پور نور اکین گشته سکنة انجاد در ظلال نصفت و عدالت

بأنواع خوب پازنیت باید بچایه خان منزالیه تقسیم نموده گفت که از فضل الهی پیچ بجوینیت و
چون این حرف بگوش والده خان منزالیه که دانش و آگاهی تمام داشت رسید جواب داد که تخت شاهیه مر
خاندان غلوشان صاحبقران انارالمه برمانه راز سیه است و سر او راست پس این دو تعالی دایما اولاد والا
نشاود این دو دومان عالی را مبارک گرداناد و مانند ناسبت حصول سعادت بنده کی و عبودیت و توفیق
القیاد و عقیدت این مخصوصان درگاه حمدیت و برگزیدگان بارگاه احدیت و ناد الغرض این خبر
بمختص از زبانی سرکاره حضرت ظل سبحانی رسید خاطر مقدس از بس کران و غبار آلوده گردید مگر از آنجا
که خان مذکور خدمات مرجعه بدگری تمام تقبلیم میرسانید تلافی این حرف و تقسیم را موقوف بر وقت
داشتند و چون از اتفاقات درین ایام تشویش التیام عارضه در دهر و غیره عوارض البشری
لاحق حال خان منزالیه شد از آنجا که بنده کاخ حضرت قدر قدرت مراد و چیز و ولایت نهاده
دست قدرت بود یکی حافظه دوم بامره یعنی حرفی که سبوح مبارک رسیده باشد ساهیای
در از یاد میماند و هر که یک بار بنظر مبارک درآمده باشد اگر او را بعد مدتی بسیار مملو طای
شد فی العوری فرمودند که این همانست که این همانست که در فلان مکان بنظر گذشته بود
حضرت ظل سبحانی را آن حرف بی مومنت و تقسیم نمودن بران بدل مرتسم بود اندیشه کردند که چون
او بنده کار آمدنی است لهذا سلامت داشتن و از هوش و حواس مایوس ساختن اولی
و السب باشد زیرا که آدم عزیزی بکرم و هوا و هوس جهت حطام و سوزی چه عریده ناکه نمی کند
بر معینی فتاح خان حکیم را طلب فرموده ارشاد نمودند که غازالدین خان بهادر کزنار
امراض جسمانی گشته است لهذا پیش او رفته از طرف من عیادت بنید و مداوای که از آن

با نفدی کم نمودند و نیز نه اسد و غیره در کس کر ز بر دار نبایم طلب گذاشته مذکور تعین شدند
که او را بعقوبت سخت گرفتار ساخته با میلان محصور سپهر بسیارند که متدارک افعال خود برسد
و سیم در آن روز عرض داشت راجه انوپ سنگه ز میدان سپهر گشته بیکانیر نزد الوز گذشت در آن منزل
بود که مذوی آزار سخت دارد و از زندگی امید منتقطع نموده لکن از اینجا که دو کوچ خانه زاد حامله
اند اگر لبه واقعه خیر خواه از آنها یکی را فرزند تولد شود امیدوار از تفضلات والا است که
شیکه بیکانیر با عنایت شود در الوقت آنحضرت که بیکانیر راجه مذکور خانه زاد موروثی و حق
نعل و عز و ست خود را درین بارگاه با ثبات رسانیده مصدر خدمات عمده گردیده بود فرمودند
که حسب الحکم بنام او مشتمل بر دلاسا و استمالات و حال آنکه سرگاه که فرزند مذوی خانه زاد موروثی
تولد خواهد شد شیکه بیکانیر با و عنایت خواهد گشت بنابراین خاطر خود ازین وادی بهمیه و جوه
مطمین دارد غم شیکه چون پیمان عمر او بسر نرفته بود حیات مستحار یکچندی مهلت داد و راجه
مذکور از عارضه صحت یافت من بعد از سر دوا و تپیه فرزند تولد شدند تا بنیاشدن غازالدین خان
در اوراق سابقه حقیقت رحمت شدن غازالدین خان بهادر جهت تسخیر ملوکستاره درج
شده و چون دو منزل رسید مشیت اینزدی صل شانه بران رفت که خان / مشارالیه بصیر (درق
کرد و چنانچه باعث آن بتقصیل رقم پذیر میشود که التاماً در آن ایام روزی خان موی الیه اندر
دایره پوشاک مکلف پوشیده و بر کرسی نشسته و آئینه بدست گرفته تماشای جمال
خود میکرد چون پرستاران چند حاضر بودند یکی از آنها طریقی علق ظاهر ساخت که این خوبی
و خداوندی سزاوار سلطنت است درین صورت اگر تخت شاهی حضور را نصیب شود

محمد معظم ازین جهان ثانی بملک جاودانی رحلت نمود حکم فرمودند که متعل مقبره علی عادل شاه دفن سازند
چون اشتقاق پدری باو زیاده بود حزن و اندوه بسیار در دل راه یافت لاجده زیر دست خان که با بیچسبکی
توان رفته بود و حسب الحکم بدار السلطنت توقف داشت بخدمت صوبه داری کهنه از تعمیر سرحد خان
اختصاص یافت الحاصل درین ایام فرزند فرجام روز عید عتقرب رسیده حضرت ظل سبحانی از
روی دینداری فرمودند که سیادت خان اصدر و قاضی القضاات قاضی عبدالله از کتب متداوله
تحقیق نمایند که در مسجد واقع بیجا پور و مسجدی که در زمره پور است از ان سر دو مسجد بکدام جهان نماز
عید نمودن لازم است بالاخره آنها از کتب معتبر تحقیق نموده بعضی رسانیدند که نماز در دو مسجد
جائز است و هم درین ماده روایتی ناطق بنظر انور گذرانیدند لکن با اهتمام خان حکم صادر
شد که عیدگاه متصل دروازه مکی تعمیر نمایند و هم درین روز بهجت افروز در شهبستان بیت
بادشاهزاده کامبخش شمره شجره عظمت و بختیاری یعنی فرزند سعادت مند از بطن سرده نشین
عصمت محل منور لوی قدم بجایم و جویند و حضرت ظل سبحانی بمجرع استماع این چند شمره بهجت
افزا بادشاهزاده والا کمر را به حضور طلب داشته بزبان کورفشان مبارکباد دادند چنانچه
بادشاهزاده یک هزار اشرفی نذر گذرانیده مراسم تسلیات بجا آورده پس از ان حکم فرمودند که
بدایره بادشاهزاده نقاره شادی و شادمانی بلند آوازه نمایند نمایند و هم لریان عظام
رفته مبارکباد بعضی رسانند من بعد از روی وقایع او حسین بعضی والا رسید که گماشته شیونکه
زمسیدار پرکنه تلام مغاف صوبه اوچین فیلان را بجنی انداخته در میضورت از انجا که این
این مخصوص بادشاهان عظیم الشان است در وقوع اینکار نا سحر و زمسیدار نیز بر راسفین

رسد غلامان نیافته کرانی علالت بدرجه اتم رسیده بکن بادشاهزاده ذوالفقارخان و بخت مندان
وسیدی مفتاح خان را با جمعیت تسلیه بالای کتل فرستاد آنها باین پیاده شده و در آن کتل گشته و
بعنوان یک جنگ انداخته از غایت تهور و مردانگی آن جماعه بی پایه را آواره و شت حیرانی کرد
تتانه خوب مستحکم ساختند و در میان ایام ذوالفقارخان بهادر و قاسم خان ملوک کورام را محاصره نمودند
چنانچه تا دوروز جنگ توپ و ریمونک در میان ماند آخر کار باقبال ابدالقاسم شاهنشاهی مفتوح
گردید و ملوک را بخواران بخشید و در وقت لغرض والا به پیوست که ایلمی کار
روم به پیروستان آمده است بنابراین به مقتضای صواب جات حکم صادر شد که لوازم استقبال نجار آورده
و با عزت و احترام رسم ضیافت بتقدیم رسانیده از حد حد و خود سلامت رسانند بعد از ایام
سیدی مسعودخان باراده حصول ملازمت بنده کاخ حضرت خلافت در حبت رسیده و صلب حکم والا بتلخیص
تا دروازه خاص و عام و بهره مندان خان تا دروازه غلخانه استقبال نموده به ملازمت اشرف آورده و
پس او بعد از ادای آداب تسلیات و کورنش مکیده اشرفی و نزار رو سپه نذر گذرانید و آن در حجاب
یافته بعبایت خلعت خاصه میبایستی گردید سواش میرتوزگان بارگاه و وکیلان درگاه پائین اسناد
الستاده کردند بالاخره روز دوم به منصب نعت نزاری ذات و نسبت نزار سوار و عطای خنجر مرصع
و شمشیر قیضه مرصع و بانواع رعایات دیگر مخصوص و میبایستی گشت درین ضمن محمدراج که وعده زندگی
او به سری رسیده بود ازین جهان فانی به ملک جاودانی شتافت و حضرت ظل سبحانی از غایت
لطف و فرط التفات که با داشتند خبازه آن مسافر ملک بقا را حضور طلب فرموده نماز خبازه
خواندند و هم همان ایام چون چراغ دو دمان دولت و سعادت سلطان دولت افزا پور بادشاهزاده

بودند از هر طرف در رسیده خان مشارالیه را مجبور کرد و اسیدند و پنجاه کسی از تاجران بکار آمدند و آخر کار
معتمدان تنویر حبه مال و متاع از نقد و جنس آنچه که همراه خاطر قوم بودند همه را غارت ساخته بردند
در آن ایام از روی وقایع — کانون بعضی عالی رسید که از معتمدان رستم خان / چهار نفر و دو سپرد کوچک
در بنجا رسیده اند و حالت آمدن امنیت که در وقتیکه دست قمر و معتمدان پیر پی ستری آنها
رسید آنها را وی که منته بر او انداخته از نوکران خان مرقوم اظهار نمودند و حیوان باستماع آن که
از احتیاط آنها باز داشتند چنانچه اینها تعابوی وقت از آن آشوبگاه برآمده و بر سبزی و
سکه نوکران حوز در شتاب جمال رفته پنهان شدند و چون شب پرده طلعات بر انداخت از اراط
بلباس فقیری درآمده و از شبانه روزی قطع شست و بیا بیان کرده بیک یاد شاهی در آمدند
نبا بران حکم صادر شد که میر حسین کرز بر دارد و منزل پالکی و چهار راس اسب همراه برده آنها را
حضور بیاورد و بفضائل خان فرمودند که هر کاره یا تعین نماید که نزد رستم خان خان رفته بگویند
که دو کوچ و دو فرزند شما بار دوی صلی رسیده اند پس پرداخت آنها بواقعی خواهد شد مذهبها
افواج مصوره برای خلاصی شما تعیین شده اما معتمدان ایام از نوشته رستم خان بعضی اعلی
که خان مرقوم یک لکمه چون معادله قبول نموده و عوض آن والده و پسر مهین خود را در انجا گذاشته
و در سالگرد رسیده التماس حصول مفاخرت کونرش حضور مضمین نمود ظهور دارد در آنوقت چنان
فرمودند که بالفعل ساجا باشد با مجله مدت شانزده روز حبس او را مانند در مضمین ذوالفقه
خان بیاورد و قاسم خان به منزل از لکتر باو شانزده عالی جابه عی اعظم شاه پشیت کوچ
نموده مستقل کتلی رسیدند لکن از آنکه معتمدان بدینا در راه کتلی مسدود نموده بودند

مشاور الیه را پای نبات بر جانماده سرسمیه بر پشت و لشکرش هم برکنده کردید چنانچه — زخم سبزو
و تیر پیسم خان مسطور رسیده بی اختیار از زمین بر زمین افتاد لیکن در آن وقت باباچی موریه که
بقابل خان مذکور بود در رسید و خان مرقوم را از عرصه پیرو برداشته در فوج خود برد و سوارش بر فوج
میمنه که از غانچان لشکار داشت کروما کرده مقامی بر رشتی غلبه نمودند و خان مذکور هنگام دانه کرده و
نیز زخم تیر و بهاله بر گرفته بر زمین افتاد چنانچه درین دارو کسیر یک نفر از و پانصد کس از جوانان کاظم
بدرجه شهادت رسیدند و از طرف شقاوت منشان بسیاری چه نیم رفتند و زخمی شدند و درین اثنا
حمیر بی تدبیر از قلعه ستاره بایچه خبر از کس از سوار و پیاده برآمده و بر متعلقان رستم خان رسیده خواست
که دست بی ناموسی بر سر آنها دراز سازد اما اهل و عیال خان مسطور داعیه آن نمودند که کار در دوزخ
بدست گرفته خود را ضایع سازند و حمیر ازین معنی مطلع گردیده نداد او که سر دارشما حیات است
و من در پی جنگ شما نیستم بنابراین خود را ازین اراده بفرانگیز باز دارید مگر درین گفتگو حمیری از
مردودان ناخدا ترس اندرون دایره درآمده و مادر و زن و دختر خان مغز الیه را گرفته بالای
قلعه ستاره بردند و الغرض بعد مروض این حقیقت از پیشگاه خلافت فرمان رفت که غازی الین خان
و دلیر خان با فوج کران رفته قلعه ستاره را محاصره نمایند و مرحت خان و سید علی محمد خان
و محمد تقی خان و محمد مراد خان که با عداد فوج جنگ خان بودند بر وفق حکم محلی تعینات غازی الین
خان مبادرت کردند در همان روز سیدی عبدالقادر که از پرنده لکیر محال بتول خود در فوج
مرحت خان میشتافت که ناگاه روپا بپوشیده با جمعی کثیر بر و کثرت لیکن خان مذکور از
غایت هتور دلیری بای استقلال بر جای داشته نگاهار کارزار کرم گردانید و چون مهموران بسیار

د) و روی فوج بادشاهی گرفته بند وقتها اسراوند چنانچه میلان که در صف سر اول بودند از رسیدن
حکمای بنیدوق روگردانیدند و چیزی از سپاه خان مذکور به ضرب تفنگ بپرده گردیده از پا داشتند
پس متعاقب این حال که رستم خان فوجی آراسته تماشا میکرد و تیز و تند نشانیته بفرج غنیم در رسید که لیکن
از آنکه چند منزل مست مخالفان پیش نکبت مروج بودند و فیلبانان آنها را بر فوج خان مرقوم راندند از این
از سبب میلان مخالف بگرفته رم گرفتند و هر چند جوانان مردانه خواستند که جلو اسپ گردانیده حقیقتش
نمانید اما سیر نیاید مگر رستم خان با چندی از جوانان جنگجو مانده و از دلاوری و دلسیری تمام بفرجه
مخالفان بدو رسیده از تردوات نمایان فوج سر اول آن شقاوت اندیشان را بهر داشت محذرن
اشا مردمان متفرقه خان مغرالیه از هر طرف گرد آمدند پس از رسیدن مردمان استظهار یافته بهر فوج آتش
و خیانت که در آن سبها کهور پژه و جادو پیر کسه ناسر دار غنیم بودند زده از دود و خور و کار رستخانه به
ظهور آورد و تا کهور پژه و پیر کسمیه عمره زندگی خود تنگ دیدند و عیان بر تافتند و سحرمانش نیز
متفرق شده راه گریز نیافتند درین شکل جوانان شیر شکار رو به نشان بد کردار را غذای
غذای تیغ بیدریغ نموده بدو بوار فرستادند اما در شای این دارو کمر فرقی از معنوران ا
د) بر فوج خان مشارالیه ریخته و چندی را زخمی نموده و خود هم زخم بگرفته علم را از دست
علم بردار بگرفته بودند لذا خان موسی الیه از غیرت تمام فیصل سواری خود را با سواران محدود
بر کوتاه اندیشان راند و چون تقدیر بر آن رفته بود و اسر خان مذکور از آتش در گرفت و درین
صورت بند و قحطیان گزنا لکی که سر اول فوج بودند دست از هیک برداشته و بهر گردیده بر فوج
چند راول وارد و تسلط حبیته دست عذارت بر کشاوند آخرش از مشاهده این حال خان

فتح جنگ جان به تعاقب سرکشان با دین شقاوت و ادبار شتابت در مصورت در نواحی کمولاپور
مضاف بوقوع آمده تا یکم پیر و چهار کمر سیر و از طرفین نایره جبال و قتال را اشتعال پذیرفته
جوانان جنگجو قریب بمقتصد کس را از معتور به ضرب شمشیر خون کشانم شبنم و اصل ساختند و هم از دست
مسندان چهار صد کس از تاجان خان مشارالیه بدرجه شهادت رسیدند و از آنکه جمعیت غنیمت عاقبت
بسیار بود پای اقامت برجا داشته بر فوج باوشا بی حمله آورده ملحق گردیدند در آنوقت بهادران
آزموده کارا غیرت را کار فرما شده و بگونه سیراق در پیوسته از دود و حوز و قیامت بر پا نمودند ازین دوره
سبب خان مسطور و خان عالم پیش از خیم کاری شمشیر و بهار بر گرفتند اما مقامی کوه تدریس را تاب
استقامت نمانده و نهایت خورده راه ادبار پیش گرفتند الغر من پس از مومنی این حقیقت حکم
گردید که محمد تقی خان بادر سوار بکیم خان مومی الیه برود و نیز از روی عنایت حمزه آنه از
خلعت خاصه و قتیقه شمشیر لطف فرموده حکیم سبستان فرنگی حبت الیام جراحت فرستادند
و جانب بوقوع آمدن از رستم خان بیجا پوری با غنیمتیم به قلعو ستاره ۱۰ در حلال
این حال رستم خان بیجا پوری در قریب جوار قلعو ستاره که از ارتفاع آن کوکب خلک را دیده توان
گفت رسیده خواست که بهر گونه قلعو را در تصرف اولیای دولت در آورد این خبر به سنبه اکو
پیاده و جادویر کمپیه و غیره ناسر داران غنیمتیم رسید در مصورت معتوران شقاوت نشان
جمعی کثیر فراهم آورده بر خان مشارالیه ترختند و خان مومی الیه غالیخان پسر حوز را با فوج
به پنجاه سوار و پنج منیل کوه شکوه بر روی فوج داده بمقابله صلاحت اندیشان لغتین خست
نیز بمقابله در میان نیامده بود که پیادوهای بر قند از آن ایمنه شقاوت پشروه برآمده

پیر به سند خان مجبور انوار ظهور گذرانید لبه حکم صادر شد که لوازم فوج بادشاهزاده محمد اعظم شاه
 تیار نمایند مگر در خلال این حال محبوب التماس مسداجی بفرستید که اگر حکم والا شود فدیوی مستحقان خود را
 در رباب سعادت نگه داشته برای تن و اسیران مردود برود و اگر تعقیبش معاف شود او را بدر راه والا
 حاضر سازد که برین فرمودند که تیار شود و بعد آمدن مسداجی بمقتضای کار حکم صادر خواهد شد و هم
 عبدالرحمان از اراده خود باز ماند درین ضمن محسن خان عرض نمود که عتقه دار پرناله تعلقه سبهای
 مردود همیشه خود را سوره واجب العرض نزد سبده فرستاده است در مصیورت بخان ناظر فرمودند که او را
 نزد نواب بابی زنیت انسابیکم برده ابلاغ حکم نمایند که مطالب او را دریافت نموده بفرستد
 لیکن سبیکم صاحب لجه مطالب متوجه بر احوال او شدند و چون این معنی موقوف اقدس گشت
 خود بدولت او را حضور طلب فرموده استفسار حالات کردند چنانچه او عرض نمود که علی دار التماس دارد
 که اگر از روی عنایات بادشاهانه سبده بکنصب پنجهزاری ذوات و پنجهزار سوار سرافراز شود و قلعه را
 تصرف ملازمان سوار والا واکندارد چنانچه آنحضرت لجه اصفالش چنان / فرمودند که محسن خان در ۱۲۰
 کس معتبر خود را نزد قلعه دار مذکور بفرستد و پس از رسیدن عرضداشت او فرمان عاقلیت عثمان
 صادر خواهد شد و همیشه عتقه قلعه دار را سب فرازی شمال و ادربی مرص پالعه رویه نقد و امن
 آرزو مالامال گردانیدند و هم مختار خان دار و عتقه توچانه بخدمت آخته سبکی و عنایت خلوت ممتاز
 گردید به آواره شدن غنیمت لیم / بصوب کوه کوه لاپور و محاطه شدن با فوج بادشاهی درین ایام
 و استیلا یافتن غنیمت لیم بر فوج بادشاهی به سببی بوقوع پیوسته چنانچه تفصیل این
 اجمال آنکه چون گروهی از مخالفین بطرف کوه لاپور آواره شده عبارت مردود قلعه را بکنینت خان

محمد کا بخش از سند و ستان آمده و سعادت ملازمت دریافت یک هزار روپہ نذر و یک جلد مصحف
پیشکش گذارند و او در جہ اجابت یافتہ فرمان عالیشان در باب فوجہ داری ملک کرناگ بنام
علی سردان خان حیدر آبادی عزیر ادیانف و از نوابانی سرکارہ لہر من رسید کہ عنیم لہم بہ خدمت طلبان
تہانہ دار ولایت بائین پیوستہ جنگ سخت نمودہ و سر چند کہ خان مزبور تردد نمایان از پیش بُرد
از بسیاری تا جانفش بکار آمدند و آخر عنیم عاقبت و خیم غالب آمدہ خان مزبور را دستگیر نمودہ (درق ۹)
بر در میوقت از عمر من است اعتقاد خان لہر من والا رسید کہ برادران میر لی تدبیر شقاوت
تا شیر باناسر دار سہنہا صلاحت کرا برای تاخت ملک بادشاہی آوارہ شدہ بودند و خان مذکور
بانبندہای بادشاہی در لواحی ملکا پور صرف آرا کردید چنانچہ جنگ عظیم بوقوع آمدہ و بسیاری از
معدن ان ضابطہ پیشہ و نکبت اندیشیہ را العتمہ صمصام انتقام گردانیدہ بسیاری را بجر و ج ساخت و
از سہنہای بادشاہی اکثری بکار آمدند و زخمی شدند اما آخر الامر معہوران تاب استقامت نیاوردہ
و مال و متاع از طرفی کہ غنیمت آورده بودند ہمہ را گذاشتہ راہ ادباز بجانب کلش آباد ناسک سپردند
چنانچہ این کیفیت از روی افراد و قالج لہر من اشرقت رسیدہ سبکاخفت خلافت مرتبت از روی
قدردانی از خلوت خاصہ و اضافہ منصب لطف نمودہ فرمان عاطفت عنوان شہسوار و اساو
تنبیہ اشقیاء صادر فرمودند و نیز درین ایام مہنہیان لہر من والا رسانیدند کہ سید عبداللہ خان
نزدیک قلعہ را پسری رسیدہ میخواست کہ قلعہ را محاصرہ نماید لہذا حکم شد کہ مہراجی بنیرہ سہنہای
بی حیا معہور طرح قلعہ را ہی از — ساخته بنظر الفور بگذرانند و یکس نجانہ مہراجی ؟
رفتہ رفیق آن کار شود / چنانچہ بموجب ارشاد آنحضرت نامبردہ طرح قلعہ درست ساختہ بہر سلطنت (درق ۱۰)

ملو در سلو حاضر آمد در الوقت لصلابت خان حکمت که قید نماید چنانچه خان شارا لیه اورا
 وقت شب آور طلب داشته بمردمان خود گفت که اورا بی سیراق بسیار بد پس از آنکه او از غیرت
 سپاهیکری سیراق از تن بر نیارود در ضمن گفتگو جسد پرا از کمر بر آورده و از دست خود شکم خود
 رسانیده و بزرگین افتاده سپید موش کشت آخرش جسد بمردمن اقدس حکم صادر کرد و بد که
 حواله قاضی القضاات نمایند اما لجب به شدن بدرگاه والا حاضر سازند و منشی هزار روپیه به محمد خان
 که قتل ترکان فتح نموده بود طریق العام مرحمت شد محمد ادر سو لا حکم لازم الانقیاد صادر شد که بانی
 جمودالده محمد معظم و حریمها و غیره محلهای بادشاهزاده را سلطان محمد الدین و عظیم الدین به
 شاهجهان روانه نمایند و سلطان نجفته آخرت حضور آمده نزد پدر باشد چنانچه او حسب حکم
 حضور رسید من بعد آنحضرت به محمد الدین خان فرمودند که پیش پدرش بمرد عا و الرش از آثار
 عنایات بادشاهانه که نسبت بادشاهزاده به ظهور رسیدا مرحمت شدن عطر کلاب و کلاب (در ۳۸)
 و بید مشک و میوه تر و خشک و پارچه پنبه سی است و بحق قاضی میر که لقبه دولت آباد
 قید بود حکمت که کامکار خان بدار الخلافه شاهجهان آباد رساند با جمله درین ایام اعتماد خان
 را خدمت دیوانی احمد آباد بحال داشته یحیی که آن خدمت مقدماتی سید سورت تقوی یافت
 و سید محسن برادرزاده ادر سنجان را که خویش اعتماد خان باشد به نیابت دیوانی مقرر کرده
 فرمان والا نشان بنام راجه لشیق سنگه در باب فرستادن محاکمه بمقدمه اندام قلمی سنسنی
 و سید و سیت خلیع متهرا صد و ریافت و هزار سوار تابعان امیر الامرا و اکا قاضی خان و
 عطاء الدین خان همراه راجه مذکور قضاات شدند پس درین ایام میر حسین دیوان بادشاهزاده

حوادثش گردید؛ سر قفس برداشتن کویاں سکه نبیره پیا سکه کوز در نواح کوالیار؛
سمیرن ایام از روی وقایع کوالیار بعضی والا رسید که معنر خان فوجدار اناجا جانب موضع مجوره
معموره پیکنه مالوه سوار کوالیار سواری نموده بود و چون معنر ان اناجا متحصن قلع شده مستعد جنگ (دوق) داشت
گشتند و خان سلطوره قلعه را محاصره نمود چنانچه تا پانزده روز جنگ تیر و تفنگ در میان مانده چون
درین ایام روز با قلعه مفتوح نشد لیرش آورده و لیرانه در عین بارش تیر و بندوق از هیچ
سپاهیان سبقت حسبه و خود با مسجد دوی، جوانان جنگجو بدلیوار قلعه رسیده و دست از سلاح باز
داشته معنور را بزورن شکها از سر حل برداشته و مردمان خود را در اناجا قائم ساخته و باز بجای
خود خواست که صباح آنروز با تمامی لشکر لیرش آورده قلعه مفتوح سازد لکن معنور ان در وقوع
این صورت ندانست و خجالت کشیدند سوارش با ستماع خبر این غرمت از زندگی مالوس شده از آنکه
راه کریم مانند ناچار حاضر کرده شجون زدند چون صیات ستاره خان شارالیه آخر رسیده بود خود
از نشا، سپاهری که عبرتبه کمال داشت جهت رنج و دفع معنر ان لبتافت غرضیکه در زد و زور
تیر ز سر او زدند کی کسار آن تهور و تار بنراف رسید پس رسیدنش و بر آمدن روح از قالب مکی بود
بالاخره سبک ما غفریت ظل سجانی در وقوع واقعه ناگزیر او صالح خان برادرش را بخدمت فوجدار
کوالیار جهت تدارک و تلافی کردار نامهار معنر ان مقرر فرمودند درین ایام میر عالم کریم برادر دکن
و پنجاه هزار اروپیه پیشکش را و حکید لوز میدار سر نرنگ پتن حضور عالی آورده و اصل (دوق)
خزانه عامه نمود و چون شیخ جهان قلعه دار آسیر کرده کوچ سمنهای معنور را که در اناجا محبوس
بود از ارتکاب افعال شنیعه حائل کرده بود این معنی لبر من والا رسیده حسب الحکم حضور پرلوز

هنا وند پس فتح و لغت نصیب اولیای دولت جاوید طراز شده از طرف معتمدان قریب یک هزار و
پانصد کس بجهنم فرستند و زخمی شدند و از طرف سیدهای بادشاهی فتح معمو خان باد و صد کس همراهی خود
داد و هتور و مردانگی داده کامیاب در جهات قصی شهادت گشت و راجه پوتان همراهی راجه و غیره سپاه قریب
منقصد کس بکار آمدند و زخمی شدند من بعد راجه و سیدها با جانبا دایره نمودند در زمین روز دیگر بر راجه خبر
رسید که معتمد در قتل سوگرفته و اقامت گرفته و باراده فاسد در فرار هم آوردن جمعیت معتمد و سرگرم شد
چنانچه راجه با ستماع این خبر با سیدهای بادشاهی شبانفت از اتفاقات چون در آن وقت در واره
قلعه به سبب رسیدن غله و ابود فوج ظفر مروج جلور نیز در رسیده و به قلعه در آمده سر که دست برداشت
اورا علف کشیر کرده معتمد را با پانصد کس اسیر لقمه تقدیر نموده عطف عمان بدایره نمودند (درق)
فی الحجة راجه پس از رسیدن بمقام کانه عرض داشتی شش بهر فتح عظمی و اسیر شدن آن معتمد را با پانصد
کس منسوب بهادرگاه والا ارسال داشت و بعد انکشاف مضمونش سید کا حضرت خلافت مرتب
راجه مومی الیه و دیگر سیدها را علی قدر منزلت لغایات خسروانه برنواختند و نیز حکم والا پیرایه
صدور یافت که اسیران بدکردار را با احتیاط مجبوس دارد درین اثنا یوش یک ایلمی والی
والی کاشغر حضور پر نور رسیده چون بخوار روی معنی آمد حسب حکم خسرو بیک پیشوارفته
به حضور والا آورد و اول بقدرتیم مراسم تسلیات بجلد مصحف مجید و نه پارچه خطائی و نه پیاله
چینی و یک خضر لایه و شنائی از طرف والی کاشغر و پوستینی از طرف خود بنظر منضی مظهر
گذرانید چنانچه درجه اجابت یافته بر طایف زر سرخ و سفید و عطا خلایع خاصه رخصت
العطای یافت و جهت والی کاشغر کلکی و خنجر مرصع و غیره اقمشه و اخباس هندوستانی

تاب و طاقت نمانده چارپایه از بیطاعتی / بسایلاک شدند و بسالافتر گردیده زمین نشین گشتند
بالحمد در عرصه چهارراه مورصل را لقب العین دروازه قلعه رسانیده و محاصره نموده در استحکام توپها
رعد آواز دادند و نقب و ساختن کوچی سلامت به پیرداختند و هم از اطراف قلعه حینکل سری نموده هر
را کف دست گردانیدند و چون نقب بدروازه قلعه رسید در آنجا خطر طعمی باری باروت گذاشته آتش
دادند لیکن جانان بدنها پیشتر از رسیدن نقب آگهی یافته دین نقب را از شک و کل مضبوط کرده
بودند لذا آتش بباروت در گرفت از رفتن پیشتر بند شده و عود نمود و قوت کرده و سطح
بالای نقب برداشته بسان پنبه حلاج بهوار دادند که برش مردم توپخانه و صاحب اتمام دیگر
لشکریان از صدست آتش سوخته بهوارفتند و بسیار بر خاک آمدند تا هم سبدهای بادشاهی باز دادند
نقب شروع نمودند و چنانچه نقب زنان چابک دست و فرهاد و زن در عرصه یک ماه نقب پائین قلعه
رسانیده باز در دین نقب باروت کسترند و بعد راجه محترمه و دیگر سبدهای بادشاهی با فوج خود
بر چهار طرف رفته تقایم شده در نقب آتش دادند باروت بقوت آتش دیوار قلعه را بر داشته قدری
اندر دین قلعه چه و قدری طرف لشکر برداشت از --- جانان بدنها که بر فیض دیوار قلعه مستعد
به بر قندازی بودند اکثری سوخته خاکستر شدند و بسیاری زیر دیوار آمده جان دادند و چون
آتش نقب فروشت فوج بادشاهی و جمعی راجه از طرف اسپان تاخته از رسته دیوار
افتاده اندرون قلعه در آمدند اما جانان همپای استقلال بر جا داشته و مقابل آمده در
زود حوز و بیج مصور جایز نداشتند بنا بر آن تا دوسه ساعت یکجا محال و قتال کرم ماند
آخر الامر فوج مسنوره غالب آمد و معهوران بهنر از ناکامی منهنز گردیده رو به صحرای کهنای

مذکور رسانیده و او را اخراج کرده قتل را بدستور سابق در تحت و لطف نجار و بسیار د و سر فسد به
 داشتن چو را من جاٹ برادرزاده راجه جاٹ جهنمی در لواح مستقر الحلافت اکبر آباد در اوراق سابقه حقیقت
 مقبول شدن راجه جاٹ بطور خامه سواج نکمار گردیده درین ایام چو را من جاٹ برادر آن جهنمی
 در مقام انتقام آمده و جمعی کثیر از مفسدان تلمذ پیشه را فراهم آورده و قلعی سنسنی و سوکر و غیره
 را استحکام و استحسان داده علم قتل و تلمذ زیاد تر از برادر بزرگوار شد چنانچه جمیع پیکتات مضای
 صوبه مستقر الحلافت اکبر آباد و دار الحلافت شاهجهان آباد را در نهبه غارت / از شورش آن در ق ۱۳۵ ب
 ضلالت کیش طرق و شوارع سد و گردید و چون این خبر از روی وقایع مستقر الحلافت و دار الحلافت
 بعضی اشرف و اعلی رسید حکم بنام ناظم مستقر الحلافت و دار الحلافت و دیگر فوجداران آن ضلع
 در باب تنبیه و تاویب آن فتنه کیش بداندیش پی هم صدور یافت عاقبت الامر بر طبق حکم
 عاقبت الامر بر طبق حکم محکم افواج مسقوره فراهم آمد و بعد از این اثنا راجه نشین شک به بروقی تاکی
 حضور پرلوز سبغت در رسیده شاعلی عساکر گشته افواج بادشاهی و راجه مشارالیه با اتفاق یکدیگر
 عازم استیصال آن بدمال شدند چون راجه در آغاز بمنصب بلند و عنایت ارجمند سرافرازی
 یافته بود بنابر حفظ ناموس و پیش آمد خود و ظهور بحره در بنشگاه عظمت و جاه و وزارت
 سوار و سبب نزار پیاده نوکر گرفته و سر اول فوج بادشاهی گردیده و بمفاصله منجکوره از سنگین
 معذور رسیده مسکوک و العرفن مفسد از غایت نخوت و غرور بهر روز عین و سیار تر گشته
 هنگامه کارزار بر تبه اتم کرم مسکوک و اسید و آخرش کار با اینچار سید کتاب بردن از تالاب رسیدن
 رسد غله و شوار گردیده و از زدن شیخون قافیه بهر لشکر نهایت تنگ گردیده غله و گاه
 مجدی عسرت یافت که بعد سه چهار روز یکسانی تمام بهم میرسد در مصیورت مردمان را از کرسنگی

مهر و من مصلی گردید و حکم شد که آن بدینست را بشوئید که توان بر بند و خانه را را به اسنپ
 پاختی ذات که از جانیان و بلا شرا باشد آرنده نگه این صفت و در ای ذات سر فراز
 کردند: تشریف نمودن صفت خان چاکب و اراسپ را: از غیب سواخ انیکه صفت
 خان چاکب و اراسپ را آراسته بود: باز اندر گذر اسید چنانچه چاکب سوار مذکور اولاد ای
 بزمین گریه و ولید از آن اسپ بالایش برده نشان نمود در صفت اسپ بالایش غنبت پس
 از آن اسپ در ردای طریقه لغیه بسته تا یک کمری نشان داشت و اسپ هیچ حرکت نکرد پس از آن از
 ردای آورده و یک: به یک قبول بدست یک کس داده اشاره نمود تا اسپ نزد او رفته و بیرون
 از دست او بدین گرفته بدست چاکب و اراسپ که برین صفت ظل الهی تبسم فرموده هیچ اشرفی
 به چاکب سوار انعام تلف نمود: سرفسیر داشتند کوپال سنگه بنیر پیاژ سنگه کوژ در لواج
کوایا و محار و قلمو اندر کی را: درین ایام از روی و قالیع بلده کوایا بر بعضی والا رسید که
 کوپال سنگه بنیر پیاژ سنگه کوژ جمعی از متاسیر را فراهم آورده بر قلعه اندر کی که به بخاور
 بهید و ریه زمیاری اینجا مقرر شده بود در سیده محاصره نمود چنانچه تا در روز مقابل از طرفین
 کرم ماند لیکن بسبب کثرت جمعیت که آن صند همراه خود آورده بود قلمو را مستغرق گشت و بخاور
 مذکور دست از ملک و مال برداشته تکیه ایار پو است و صفدر خان فوجدار یکمک او نرسید
 ازین باعث سببمان حضرت یکصد سوار از زمین خان مذکور کم فرمودند و محمد عاقل کز زردار
 را حکم محکم صادر کردید که صفدر خان فوجدار و صوئیسکه فوجدار فود و دلاور خان فوجدار
 از دواتی را سزاوی نما حقته نموده و از محال متعلقه آنها بر آورده و بنابر استیصال آن بدین قلمو

و من اقبال حضرت خاتمانی بمنصبه ظهور آمده از نشسته شدن راجه جاث است تفصیل آن انیکه در میان
راجپوتان سیکهاوت و چوان و پیکه و لایه و غیره از جهت تنه زسیداری مناعت و
مناعت بود قوع آمده بود چنانچه رفته رفته مقدمه به جنگ روداده و از طرفین کرو مار و ده
اجتماع یافته از چند گاه زده خورد سیر کردند در سیفورت کامی سیکهاوت غالب می آمدند (درق ۱۳۲)
و کامی چوان جنگ کوی سبقت می بردند مگر پچلس از عسکر استیلانی یافت ابتدا چوان
التهامی کمک به راجه جاث نمودند و بر وفق استعلا سیکهاوت شایسته غلام زاده سپیدار خان
فریدداری میوات که به نیابت در انجا قیام داشت به معاونت او شتافت غرضیکه چون در
جوار موضع سبیل از طرفین مقابل روداد راجپوتان بنا بر تعصب عسری با یکدیگر آویخته شکامه
کا زار را شکو کرم گردانیدند پس بسیاری از جانبین غذای تیغ کز و دیده بر خاک ملاک افتادند
در صفین راجه جاث از غرور و تهور و نخوت جلالت با چندی از اجل کز تشکان کرم کسرا
در رسیده شامل نبر زم شد و از وقت یکی از ان کران سپیدار خان بهادر که بر قنار حکم
انداز بود از آمدن مشکوب مطلع شده و بر فراز درختی رفته و از انجا مخدول را دستگیر
نمود و ق ساخته چنان بسینه اش رسانید که از خانه زین برآمده و بر خاک مذلت افتاده بکف
رفت لجه غرور و تیغ از هر جانب بر خاسته و چوان با پای استقلال بر جانمانده روی فرار بودی
او بارها و ندیس شایسته ظهور این فتح آسمانی را موجب فرخندگی طلوع خود دانسته و کله کن بکردار
را از دوش نا بکارش برگرفته همراه یکی از ملازمان خود بدرگاه والا / فرستاده چنانچه از انجم (درق ۱۳۳)
در عرصه لبته دور و روز بر باب سعادت رسیده عرض داشت از نظر انور که را مید و چون محو اش

را باده نثار سوار حجت بنیاب احمد سر وی تعیین نموده بود و نامبر و با و لنگه آوریده عمره بنده و
را تشش امروز از روی بیدار کردن از غایت تردد و روی آنها را شکست داد و آنها از محالیت
تمام پشت بهو که دادند تا هم جانب تن را رختند و آن با نوبت علمه متعجب از آشنافت و عمره بنده
مکرت با را سحاره نماید از غایت حکم نموده و در مدت زمان ناظم ملکان دانسته روانه شدن بهو به
نموده و در محرمیت آنرا به موقعیت داشته و به باد است آشنافت و بتلاش نمایان به تسخیر قنار پخته
بعد فتح آنجا هم میزان تمامه و گرد و دلهها و دشمنان بادشاهزاده محمد مابینش در تحصیل علم از پیوست
به پایاد احمد بنیابان درین ایام سیادت خان معلم بادشاهزاده که کابینش در مکتب خانه عالی
آنرا به پیغام تشییع آورد و آن بادشاهزاده نمود و چون بادشاهزاده قدم برین لغز نمود خان مسطور و
به ساعت نیمه نشت لیکن از آنکه نیامدند به حضور عالی رفته اینمغی بونین / ارشرف راسینا (درج ۱۳ اب)
در مصیبت انحراف نموده و با عت نیان استغفار نموده معروض دارد و پناخه نشان مشارالیه
طبق حکم و الامل آورده عرض نموده که بادشاهزاده التماس می نماید که تا این مدت از تحصیل علم سیر بزم
و انچه نصیب بود حاصل نگذرت آینده چگونه تمام عمر بکتب خانه بسر بزم غرضیکه چون این معروضه بهو
پرستی نشان میاید بخاطر مبارک کران آمد و حضور طلب نموده فرمودند که انسان بی علم شال حیوانست
خصوص بادشاهزاده را از شتمه ناگزیر باشد مهذب احکم نمودند که از دیره بدر آمدن نرسند بل جهت
نماز جمعه هم نگذارند و حاصل بادشاهزاده تا یکماه و پانزده روز از ادراک سعادت کورنش محروم
ماند مگر بعد از آن نظر بر اشتغاف و الطاف پدری عفو نموده آتش فرموده تعید نمودند که در حصول کسب
سعادت بنوعی اجمال جان نذرند بجهنم رسیدن راجه جاث درین ایام که از فتوات آسمانی

در زلف طلا و نقره و نیریزه کنیز اکثر متعابر و مراشد را که در شالو و منبم کم کرده رفت و محمد بقا
نایب خانبهان که در اکبر آباد قیام داشت به تنبیه آن مردود نیز داشت بر شیعته بنید کاغذت نخل سجانی
یا انبی منب محمد بقا و یک سوار از عید منب / خانبهان بهادر کم کرده و راجه را سبکه را از غنای
کمال حبت استمال آن بمانا طلب نمید و ندخیا نچه راجه مذکور را اجل سلطت نداده بهما بنا مسافر
ملک اقبالید آخرش در فوت شد و راجه پیش سنگه پشته را از روی مراحم بادشاهانه لغایت
منصب در سزای ذات و دوزخ سوار و عتبات فیض و عدم و نقاره و ایراد فرمان فرمان نیکی
آمیر و حیات راجگی بر نیریز فرموده شد است فوت باری بلده مهتر اوزمیداری سفسنی مسکن
آن عملات اندیش به طر استیصال و ابلات آن بد مال مقرر نمودند در زمین از عمر داشت مکرمت
خان نمیره مهابت خان محبوب دارا و مورخ باریا فنگان پایه تخت خلافت گردید که مهابت
خان تخت اقامت ازین عالم غایی بجام عبادانی به سبت بنابر آن حکم شد که تا رسیدن محبوب
دارا مضروب بوده بنظر حراست اجبا پردازد و علی قلی خان سپهرخانه حرم را که از جناب سلطنت
رحمت نزد پدر یافته بود امر اقدس محمد و ریانت که سر عبا که رسیده باشد معاودت بدرگاه والا
نماید سوار است محبوبه مزبور در قبول و کلامی سر کار بادشاهزاده والا جابه می اعظم شاه تعلق
یاخته نظم و نسق محبوب کبریا و فیض جاری جوهر پور و میر بحان مومی الیه بدستور سابق بحال و سلم
ماند چنانچه خان شاره در ملک کبریا و در ملک مار و از تردوات نشایته بتقدیم رسانیده دور ۱۳۳
و خلق الد را در میدان و بیضا عافیت نگذاشته بدرجه والا غایز مراد و نخواه شد و در بیوقت
از سواخ از سواخ ایران به وقت عرض اشراف رسید که دارای ایران محمد حجه و وطن علی قلی قزلباش

آن و خیم العاقبت با جمعیت فراوان باراده مقابلہ در رسید در مصورت خان مشارالیه که در
عالم تدبیر کمّی زمانه بود نظر بر کثرت یمنذ ولان توپخانه را کرد لشکر ترتیب داده و به یکبار مستعد
موجود کشت غرضیکه مافی الضمیر انکیه اگر یمنذ ول در یک دور و زجانی راه پیمای ضلالت کرد
اولی و انب است و الا مشیت این روی بر سر امری که رفته باشد بر وفق آن بمنصبه ظهور خواهد کرد
لیکن آن و خیم از منیعنی اکامپی یافته و چیر و تیره در مقام مخالفت و منازعت در آمده و پای
ادبار افشوده سوخی ولی آزر می در پیش گرفت بالاخره در وقوع این حالت خان منوالیه
با سواران سراسر سواری نموده و صفوف ترتیب داده مقابلہ گرفت پس محاربه و الجاد و بند
اتم در میان آمده از طرف و خیم و خامت پشروه قریب چهار صد مس طعمه تیغ بیدار رخ شدند
و قریب یکصد و پنجاه کس از طرف خان مذکور در وجه شهابوت یافتند و چهل کس زخمی کردند
آخر کار یمنذ ول تاب استقامت نیاورده عطف عثمان نمود و بعد از آن مشارالیه یکی روز در اینجا
مقام کرده روز دوم عازم منزل معصود گردید العتبه غبار فتنه و فساد آن بدیناد روز بروز
استیلا گرفت و چون این معنی معروض پایه سر خلافت مصر شد صوبه داری مستقر انحلا
فته اکبر آباد به امیر الامر منصوب گشت و حسب الحکم محلی بنام محمد تقی المخاطب بمظفر
خان نائب خانبهان بهادری یافت که تا رسیدن نایب امیر الامر از نظم و نسق آنجا بوا
قعی خیر دار باشد درین اثنا از وقایع مستقر الخلافه لبرض والا رسید که آن سیه بخت و
کنون طالع در سکنده که در ظاهر مستقر الخلافه واقع است عبور او بار نموده روضه متبرکه که جز
عرش آشیانی انارالد برمانه که در آنجا واقعست غارت ساخته همه اقباس از فرش و فرش

افتخار جاوید حاصل نموده منصب پهنزاری نودت و چهار هزار سوار و دیگر مستببان واقربای او بمنا^{سب}
حال بمناصب عالیہ اعزاز و احترام یافتند سر قند و قمر و پسرانشین راجه جاٹ و درلوارح مستقر الخلافه

اکبر آباد در اوراق سابقه حقیقت قمر و قند و راجه جاٹ بدینا و مرقوم ملهم سواج نگار گردیده
در بنو آثانیه فساد زیاده تر از اسلاف سر خلائف و مخالفت برداشته مغرت رسان خلق اندکشت و از
شورش آن سکوب راه چنان سدد و کردید که طایر ذی بال را یارای بالکشتانی نماند مهند اپرگشت
مضاف مستقر الخلافه را به بهیو غارت داده و ازین ناحیه راه پیمایه بوب دار الخلافه شاه
جهان آباد شده خواست که سکندره را ماتحت و مارج نماید در زمین میر ابو الفضل خود را آغا
باستماع این خبر با جمیت سمرای خود از راه بهتور و جلادت عازم مدافع و مدافع آن شقاوت رفتن
گشته بمفاصله پنجگروه رسیده مقابله گرفت و چون از طریق عمره کارزار آتش افروز شد و با
وجودیکه مخدولان کثیر و انیان اندک بودند اما فوجدار مذکور داد بهتور و مردانکی داده سکوبان
را از پیش برداشته و خود زخم کاری بر گرفته سمرانش اکثری بکار آمدند و زخمی شد و هم از اثر
بسیاری علف تیغ گردیده / و بسیاری زخم برداشته رو بفرار آوردند و چون مقهور نتوانست
که به سکندره و غیره آسیبی رساند از آنجا ناکام برگشته و بشکار پور رفته و آنرا تاخه و غنیمت
زر نعت و جنس بسیار برداشته روی او باز بجانب رتن پور آورد و چون خمر شکست دادن آن
مردود و بهرمن والا رسید میر مزبور را بحضاب التفات خان اضافه مضرب دو صد سوار سر
امرا از فرمودند در خلال اینحال مهابتجان از ضباب سلطنت ماب بصاحب بوی و السلطنت
لاهور ممتاز شده عازم منزل معقود بود اما وقتی که به سکندره رسیده برب و ریاجمن دایره کرد

دشاود کرده و بادشاهزاده را بحضرت خیر مرص به قیمت چهل و پنجاه هزار روپیه و مالای سروراید
 به قیمت سی و پنجاه هزار روپیه سرافراز گردانیده و قلعه را بخواب اعظم کمر شمشیر ساخته و آتکمانچان
 داروغه توپخانه را بخیمت قلعه اری مقرر کرده رخصت دادند غرضیکه سیاه و پانزده روز درین مهم
 بامتد او کشید و چون از انظر خاطر مبارک سلطین گشت بادشاهزاده عالی قدر و اشنازاده محمد (درق ۱۳۰) به
 بیدار نخت با امرایان متعینه طلب حضور فرمودند و چون آنها را بعد از مراحل زیاده بار دوی محلی رسیدند
 حسب الحکم باوشاهزاده و الاقدر محمد کامبخش با جمیع امرایان نفیست چوکی با استقبال رفت پس
 از انجا بتوزک و تحیل تمام در عمل یکسر و چهار کتری روز شرف ملازمت و الا در حبت شرف اغراز
 حاصل کرده یک هزاره نذر و یک هزار روپیه نثار و محمد بیدار نخت پانصد هزاره نذر و پانصد روپیه نثار
 و ذوالفقار خان بیادرو غازالدین خان بیادرو و دیگر امرایان متعینه در حوز قدرت نذر و
 نثار گذرانیدند پس از ان شب کاخ حضرت خلافت منفرت باوشاهزاده را بحضرت نیمه استین که
 وانش با بروراید آراسته به قیمت دو لک و پنجاه هزار روپیه بود و طره مرص به قیمت شصت
 پنجاه هزار روپیه و مالای سروراید و اورسی یا قوت سر دو به قیمت یک لکه روپیه و پنجاه هزار روپیه
 نقد و بشاهزاده محمد بیدار نخت خلعت خاصه و جواهر قیمت یک لکه و پنجاه هزار روپیه و چهل هزار
 روپیه نقد و دیگر امرایان متعینه را در خور رتبت و منفرت بعطای حلا و امانه منصب و مثل و
 اسب و سیراق مغفور و مهابی ساختند و بادشاهزاده عالی فطرت و الا قوت بمقتضای قدر
 شناسی و قدر دانی ملازمان خود را در خور تر و دوتلاش بحضرت سرور و پادشاهی و اسب و
 سیراق کامیاب گردانید و سید محمد / عتد ار تبوسل بخشان عظام شرف ملازمت سعادت و حبت (درق ۱۳۱)

شعبان

در حبت

ناکمان مخالفان کنگره به کنگره هجوم آورده بانداختن زنبورک و منبدوق رختن خفه با و دیگر
 آتش بازی بارش آتش نمودند و هم از سیرف از مردان بان و منبدوق و غیره کار بر محصوران تنگ
 ساختند غرضیکه از هیچ تا شام خبک توپخانه یکحال مانده و مردمان بسیار در آتش تلف شدند
 و چون شب پوره ظلمت فرو انداخت متحصنان بس بی طاقت گردیده غیر از مردن اندیشه دیگر نداشتند
 حاضر کردند و چون صبحی آفتاب طلوع شد مخالفان کمرها کرده از علقه برآمده قدم بمیدان مجادله و محاربه
 نهادند و غازیان هم دلیرانه مردانه مقابل شده و از طرفین عرصه سبزد به زد و خورد و تمام آتش
 امروز گردیده از جانبین کشتهایست تا شدند آخر الامر بقبیه السیف تاب نیاورده و رو بکمر
 نهاده خود را رالعبه رسانیدند آخرش در ظهور این حالت سید محمد محاطه خود را بغایت استبر و پشیمان
 دید و غیر از سپردن ملت و پذیرفتن اطاعت و انقیاد دیگر نماند نشیده و ناچار یکی مدار علیه
 خود را حضور بادشاهزاده / والا جاه فرستاده بتوسل اوز نهان خواسته و الحاح و عجز را
 وسیله عنو تعصیرات و جبرایم نموده و دست بسته بخدمت والادرجت باوشاهزاده عالیجاه رسیده
 مکیده ملو و خزان و دفاین را حواله نموده پس باوشاهزاده بمقتضای الطاف و اعطاف شاهی
 که سحبه عالیله این دو دمان عالی شان است بهمیه و جوهه دل مضرب و سر اسیمه او را مستحال ساخته
 و لغایت خلعت فاخره و کیراس اسب با ساز طلا مبارای نموده و رخت دایره داده و شاه
 تلخان بخشی جهت محافظت ملت و ضبط اموال سید محمد فرستاده عرض داشتی مستمیر فتح ملتو با
 کلید طلا و یک هزار اشرفی نذر و مقصد اشرفی نذر شاهزاده والا تبار محمد بیدار خبت حضور مقدس
 محلی ارسال داشت الحاصل مجبور و سامو او و زشتان شمرده فتح و غیر وزی نبد کا حضرت علی نجانی

و نذاشت بر فرق خود بنحیه عمان نریت بجانب قلعه باز کشیدند بالاخره هیچ آن روز پادشاه زاده
والاجاه منظر و منظور متوجه آن گردیده و در هر صبح پنج روز از قلعه فاصله دو سه کرده رسیده و محکم
کرده و با استحکام مورصل اسیر داخه و از توپ و زنبورک قایم ساخته باز داخه توپ و زنبورک
(درق ۱۲۹) با نهادند و دیوار قلعه مشغول گردید و هم از آنکه از بالای قلعه بگردن توپخانه مقید و سرگرم گشتند
گولیا همچو بارش باران آمده احدی از محکم سر برداشتند نمی توانست و هم فرقی از خاک و ذیل
ذلیل از قلعه برآمده با فوج طغرموج دست و گریبان می گشت روزی در چراگاه عبور او بار نمود
اسپان و شتران که جهت کمی رفته بودند می کرده می بردند چون خبر بموضع پادشاه زاده جوان ثبت
رسید شاه قلینخان بخشی و حسن خان ترن را با فوج کران تین ساخت چنانچه مشارالیهما عیادت
در رسیده سیاه زرد و خورد گرم ساختند از شربت بسیاری از آن فرقی بد طریقی علف شیخی
درین گشتند و اکثری زخم گرفته بدامن صحرا افتادند و نیز بسیاری از ملازمان سوار و الا داد
بهتور و مردانگی داده درجه شهادت یافتند و بسا زخم برداشته بر ضرری جاوید حاصل نمودند
پس مقارن این حال را و محکم سنگ و راجه کشور سنگ به کمک در رسیده و بخندلان را از پیشین برآوردند
اسپان و شتران مسترد کرده آوردند بابران پادشاه زاده و الاجاه شاه قلینخان را خلعت خاصه
و یکراس اسب و را و محکم سنگ را خلعت خاصه و یک قبضه شمشیر با ساز طلا راجه کشور سنگ را خلعت
خاصه و خنجر با دسته مرطلا لطف فرمودند لبه بهادران لشکر طبریزی شروع بقتل وانی
و میسا ساختن و یکراساب قلعه کیری سعی موفوره بکار بردند و چون نعت به پائین قلعه
رسید خواستند که گفت را بکنکره فیجش لبته و خود را فر از قلعه رسیده در میانش فرود آمدند
(درق ۱۲۹)

امواج بسیر کردی امرا این عظیم نشان مثل ذوالفقار خان باد و غارالدین خان باد و قیام
و غیره حجت بند و ست انگ در سلوی یافتند پس در بجای که ورود و مرگب انجم ثواب در آن
سیرانی گشت سید محمد قلعه بنگلور را بدو افتاد خان قسید عبد مکرر ساخت که اگر عنایات
حضرت ساداتی در باب من لم یصلحوا فسدوا و رقم عفو بر جبرید آید و ذلات می کشیده آید و
امید بدرگاه والا آورده و بفرست ملازمت عالی در حجت سعادت او تین حاصل نموده و قلیو بنگلور را
با مضامین آن پیشکش بند بای درگاه و الا کتم درین صورت خان معز الیه بر فرستد انهار او عمر و
بنجاب سلطنت نمود و بعد سرور و در تاجا بابت یافت آنرش خانشار الیه بر استخوان قول و بیمان
او مطمئن خاطر کردید باد که رانی بدین صورت معروف و شست و ت نموده شش ماه در آن نرین
به جنگ و جدال بسز آمده آنرا لاری ندانور حجاجه پیمای عقیدت و انقیاد گشت و خان موی الیه
پس از آن در نسق انجا عطف عثمان نمود لیکن آن کوته اندیش باغوی او بانشی به سر از اعانت و
فرمانبرداری باز کشیده و عهد و بیمان را حکم عدم وجود تصور نموده که مخالفت و سازعت بهتر
و با استحکام بر جوباره قلعه و دانسته و انار خلافت و شقاوت بمبصه بنگور آورده و اسباب
نبرد و پیکار آماده و مهیا ساخته مستعد جنگ گشت و غرضیکه در وقوع این حالت خان معز الیه
و غارالدین خان محبت بشیخ قلیو و قلیو به آن کوته اندیش بر گماشته و بمفاصله مشیت کرده از
قلعه رسیده و انجا مسکر کرده حقیقت پیمان شکنی و خیر کی او بدرگاه محلی مهر و صداقت و چون
بجزع اشرف رسیدند بکان حضرت خلافت منزلت محبت عالی نهایت باستیقال آن بد مال مصر و
وانشته و یاد و نشانزاده و الا باه محمد اعظم شاه را عنایت خلعت خاصه و مالای مر و اید و ادر لمی

داشته پیرامون آن حبیل به تراکم انبجار واقع شده فی الجمله سیدی مذکور در زمان حکومت
 علی عادل شاه وزیر مطلق و سپه سالار ملک بیجا پور بوده و تا وقت حکومت خود ملک را با این
 معین بنظر در لطف داشته کار بنرم و تدبیر تمام سر بنجام داد و با افواج منصوره جنگهای نمایان نموده
 ملک را در امن و امان نگاه داشت چون بنجام نزل و بیت رسید شتره خان افغان در امور وزارت
 او مداخلت کرده بر خلاف او کارها سر بنجام میداد که خارش سیدی مسعود در طعن بر این صورت دست
 از وزارت برداشته او خود را بنا رکنیده در ملو ادبونی استقرار یافت هر چند شتره خان از
 رنم و مخالفت قصد او کرد اما راه بجای نبرد تا آنکه نوبت ایالت بسکندر خان رسیده ریاست
 از آن خانواده مستقل گشت القعه بند کانتفرت خلافت مرتبت را و ویسینیدیه را بخت قلم
 داری ادبونی سرفراز فرموده رحمت نمودند چنانچه مشارالیه بقاوه مذکور رسیده بکار ماموره
 مستعد گردید و خان فیروز جنگ و دیگر ارایان متعینه بطریق حکم والا در حضور رسیده بشرف
 ملازمت والا در حبث خلیفه زمین و زمان شرف شدند فتح ملو بنگلور از وقایح این ایام فرزند بنجام
 مفتوح شدن ملو بنگلور است که بهمن اقبال عدوال مبنصنه طه نور آمده چنانچه بتفصیل این
 ساخته طریق اجمال آنکه ملو مذکور در ارتفاع و شانت مشهور بحج قلاع کزناک است و سید
 محمد ملو را بنجا بردی و علومت و میری مشهور و معروف عالم بوده و در خدمت علی عادل شاه پیر
 ورش و تربیت یافته و کمال ثروت و اہبت رسیده سر اعد امرایان و کن کشته ده دوازده
 هزار سوار از جوانان کار طلب و کارا زما با خود داشت معینا علی عادل شاه او را بغیر زندی خطاب
 میکرد الغرض چون ملک کزناک در حیطه تصرف اولیای دولت ابد معرون در آمد افواج لغت

(درق ۱۲۴)

تجربیت

مذکور فرستاد و سیدی مذکور را رسم استقبال و لوازم کورنش و تسلیات بجا آورده فرمان والا و سند آل
 طمغا گرفته و خلعت و یکراس اسب و دو هزار سون بکیز بردار خد متعانه داده و از قلعه برآمده آسپک
 دیدن غازالدین خان بهادرمخود در سیورت خان مغزالیه باستماع خبر آمدن سیدی مسعود مجلس عالی
 ترتیب داده و امیرایان عالیشان که درین سیاق بودند سر یک در خور حالت بجای خود قیام کرده
 و بر در سر پرده افواج صفها کشیده بتجمل تمام التیاده نشدند و چون سیدی مسعود نزدیک سر
 پرده رسید خان فیروز جنگ از کمال تواضع و تحنیم برخاسته تا وسط قالمین استقبال نموده با احترام
 تمام بغلگیری کرده صدر نشین سند ساخته و تانیک پر صحبت کرم داشته از انواع انواع طعام و قشام
 اقسام شرب و فواکه مهانذاری نموده وقت آخر روز رخصت داده بعد از آن خود بار ستم خان و
 فتح جنگ خان و دیگر امیرایان در آمد قلعه شده و سیدی مسعود را اجازت رفتن مله مکل داده و او
 روانه منزل معقود گشته سیدی خان پسر خود و دیگر مستبان و اقربای خود را / در خدمت خان (در ق ۱۲۶)

فیروز جنگ گذاشت و چون این معنی لبرضی بمالون رسید بنجا حضرت از روی عنایات سلطانی
 خان فیروز جنگ را جنابیت خلعت نافره و ستر پیچ مرصع و کینر بنیر و دو راس اسب سرفراز فرموده
 و دیگر امیرایان را الوطای اضافه منصب و غیره سر بلند گردانیدند سواش در طهران این فتح عظمی شاه
 زاده والا جاه محمد اعظم شاه یک هزار مهر و دیگر خوانینان عظام در خور قدر و منزلت خود نیاز و
 نثار گردانیده سعادت اندوز شدند الحاصل کوس فتح و لغت بلند آوازه گردید و فی الواقع
 مله مذکور از کمال متانت و استحکام نشان به سد سکندری میدزد سر که بر سطح کوی که محط بود
 و طول قریب سیصد و نیم گز و عرض چهار و نیم گز و و فراز از زمین تا لب کنه زیاده از دو گز و

خان فیروز جنگ می نماید و آن خان فیروز جنگ بجناب سلطنت معروض دارد که جای از ملک مسیح
 و کمن حبت اوقات گذر من که و التبت کان کثیر دارم عنایت شود که در آن را و یہ خط بند کی درگاه
 والا بر دل ترسم ساخته وقت را بغیر غلبه برم در صفیحن سید خان محمد / اسپر سیدی محمود و بیاعده
 طالع آمده و با خان فیروز جنگ علاقی گردیده و کلید قلع را حواله خان منوالیه ساخته این
 بیت بر زبان راند بیت

سپر دم بتو مایه خویش را « تو دانی صاحب کم و بیش را

الغرض خان مذکور بهمی و جود از دلاسا و استقامت دل مضطرب سر اسیمه او را مطمئن نمود و
 بغیر نندی نام زد کرده و دست شفقت بر فرق او گذاشته و سر نیاز و انکسار بکفایت قادر بر کمال
 سوده و فراوان شکر و سپاس بجای آورده به سیدی مسطور کفایت فرستاد که عرض داشتی با واجب العرض
 مطالب شمار سال حضور پر لوز می نماید لیکن ایشان تا رسیدن جواب و پذیرا یافتن مقاصد در قلع
 باشند غرضیکه عرض داشتی مشتبه مبارکباد فتح قلع با کلید طلا و واجب العرض مقاصد سیدی منور
 مسوئیک هزار مهر نذر حضور لایح النور ارسال داشت چنانچه بعد معروض مضمون عرض داشت و واجب العرض
 مند کاخفت قدر قدرت از روی لوازش سلطانی فرمان عنایت عنوان محتوی قول و ثمرین
 به پیچیده مبارک و سند آل طمغای قلع مدکل جهت وطن داری متعلقانش مصحوب علیهم السلام کز هزار
 اصدار فرمودند و سیدی شمار الیه را بمنصب نفیث نزاری ذات و پنجهزار سوار و سیدی خان محمد
 پسرش را پنجهزاری ذات و سه هزار سوار / و دیگر امرایان و منشیان او را بمنصب در خواست
 و در حبت سر فرار و ممتاز نمودند پس خان فیروز جنگ فرمان والا و سند مرقوم فرمود سیدی

فتح بفرخی مسمی رسید حضرت نعل سجانی از روی عنایات خامانی جفیه و پیر خانه مرصع و یکزنجیر نعل
و دور اس اسب بخان نیز روز جنگ و خلعت خاصه و یک اس اسب برستم خان و خاصه و یک اس اسب
به فتح جنگ خان عطا فرمودند و خان نیز روز جنگ رستم خان را با فوج شالیه حبکلی بری قنین
ساخته تعید نمود که سپهر امن تکه تکه چهار کرده یکی را از اشجار نام و نشان نماد تا مقهوران از
پناه آن مایوس شوند و معاندان پانزده کردی انواع نهر را که قریق طریق آن بد تو فوج میگردند
سواری نموده عیال و اطفال آنها را دستگیر نماید و از آنکه غنیمان شقاوت نشان برسد غله و شیر
میگردند از ادبونی تا بیجا پور که مسافله شصت کرده دارد چهار تپانه بمبافت پانزده پانزده
کرده مقرر ساخت تا مستردین لغز اقبال تردد نمایند و چون تعب و کویچه سلامت بسای قلمه رسیده
زن و فرزندان و چچیان محافزا علوه را که در اینجا سکونت داشتند اسیر نمودند لهذا یکی از سران نبود
قچیان التجا خواسته و تبوسل قول حضور خان نیز روز جنگ آمده ظاهر ساخت که اگر زن و فرزندان
مایان در یک جا باشند و یکی از آن تسفرق نشود و احدی دست بی ستری بر آنها مایان
در دوازه قلمه را و اگر ده حواله منبدهای درگاه و الامی نمانیم مهند المد فتح شدن قلمه عیال و
اطفال حواله منبدها کرد پس خان نیز روز جنگ مسروره اش را مقرون اجابت گردانیده او را
مستمال ساخت لکن وقتیکه این خبر زبانی بر کاره نابسیدی مسعود رسید باستماع آن بی
دست و پاکشته و موش بر جانمانده و غیر از منبدهای درگاه آسمان جبهه دیگر موجب نجات
وحیات خود ندیده ناچار یکی را از مدار کار خود بجز و الحاح بنا بر طلب منشور و الا مشعر بر
قول و منقش به پیچیده مبارک کسبیل نمود ما و الرش اطفال ساخت که قلمه را حواله آن

۱۲۲ درق ۱۲۲
ارسال داشتند پس از حضور نینم پهنور علی داران اقمین شدند غرضیکه در وقوع این صورت
سنگ لغزیده در جمعیت سیدی مذکور افتاد و دل از درد داده پای تفرارش از جانب رفت و خان فیروز جنگ
پس از شامل شدن خان شازلیما علیه ادسونی رسیده و بمعامله مگرد و کرده قلمه مغرب خیام نموده
شروع در استوار اسباب قلمه گیری از لقب دادن و سلامت کوچ ساختن نمود درین شکل سیدی کوته
اندیش را مغزی عظیم بمایل راه یافته و بمحکونه راه مغر خود ندیده و از غایت اندیشه لبواض تشویش
گرفتار گردیده و ناچار دل برترک و پلخ تن بر جنگ داده و شورش فتنه انگیزی آغاز نهاده
جمعیتی کثیر را بمقابل و مجادله تعیین ساخت تا آنها بشکار آرای زد و برد گردیدند درین صورت خان
فیروز جنگ اینچنین مضمونه نمود که خود بایران کار از مادر ابنوه اشجار پنهان گردیده و محمد صالح
مدار کار خود را با گروهی جنگ آزماست پشت قلمه فرستاده همی یک تاز را بمقابل غنیم لغیم لحن نمود
و چون آن جماعه بر فراز نشسته کوی رفته خود را نمودار ساختند غنیم و حنیم قلمت جمعیت ملاحظه نموده
بی تماشای اسپان را بر بند و جوانان جنگجو پا برجا داشته و لمجد رسیدن شقاوت پیرومان زد و خورد
کرده جلو بجانب نگاه کشیدند پس غنیم دلیرانه متجانب آمده چون در میدان رسید از سیرت
خان / فیروز جنگ و از انظر محمد صالح جلو نیز رسیده و در پیوسته آتش قتال و جدال کمال
اشتعال آوردند بالاخره محمد صالح دادر را کشتی و تهور داده بایکصد و پنجاه جوانان کاری کامیاب
درجه شهادت گردید و هم بسیاری زخم بر گرفته مقیم میدان شدند و از طرف غنیم و حنیم بسیاری
همچو ر که کوسندگان از مصاص خون چکان و از سان جانستان تسلیخ کشته بر خاک نزلت
افسآوند و بقية السیف هزار لصدیح محضی یافته باطراف و جوانب فرار گرفتند و چون ضمیر

روپیه را برآورده نمود و یادداشت آن بنظر الوز گذارند آخرش امر شرف صدور یافت که از
خزانة عامه بدین فی الحبله درین ایام از سوانح اقبال فتح قلمه ادمونی که از مضامین بیجا پور است
باشد که به تدریج و تدبیرات بنده های باو شاهسی تصیرت اولیای دولت درآمده پس تفصیل
آن برسم ارجاع آنکه قلمه ادمونی در مصانت و متانت نظیر خود نداشته در مقبض و تصرف سیدی
مسعود بود و چون درین ولا مکرر بعضی رسید که آن ماسعود مرد و قدم از جاده انقیاد برهن
گذاشته / و جمعی کثیر از کوه اندیشیان واقعه طلب را فراهم آورده و علم فتنه و آشوب برافراشته ^{دور}
و جمعی را برکنار نه گذاشته راه رسد غله را مسدود ساخته چنانچه در وقوع این صورت غازالدین
خان بهادر با فوج همراهی خود باراده تنبیه آن صلاحت منشی لغا صلاحت کرده از ادمونی رسیده
مسک کرده از — افواج غنیمت هر روز با سباب جنگ و پیکار در میدان کارزار پای او بار افشاده
جنگ و جدلی نماید سواش از کرانی غلبه عسرت و پریشانی بر حال لشکران بدجه خزان استیلا
یافته حکم محکم صدور یافت که رستم خان و فتح جنگ خان با فوج کران بر سبیل تعجیل شتافته
و با خان فیروز جنگ طمع شده مفسدان تیره روز کار را تنبیه واقعی نمایند الغرض زمانیکه
خان شار الیهما در رسیدند فوج کلبت مویج که بمقابله و مجادله می پرداخت تاب نیاورده
روی فرار بودی او بار نهادن لبه خان فیروز جنگ رستم خان را حبت تنجیر قلمه ساخنوی
و فتح جنگ خان را واسطه محاصره قلمه هر کومار که بخوار قلمه ادمونی بود و رسد غله و غیره سالان
از انجا عقبه ادمونی می رسید فرستاد و خان منقر الیهما بهر دو قلمه رسیده و لبه جنگ و جدل
هر دو قلمه را سقرت اولیای دولت ابد مدت در آورده کلید آنرا با عرض داشت بجنور پور

از شصت قضا جکر دوز آن بد روز کار گردیده و بخاک منزلت افتاده بجهنم رفت القصه عالم از شورش
فتنه انگیزی آن ناپاک پاک گشت از تقدیر الهی سوخته شدن و آتش بهوشید اس پسر راجه لودرزل
مولشکر عمر ای خود بخارین ایام از روی وقایع صوبه بنگاله بعضی والا بتدریسید که بهوشید اس
پسر راجه لودرزل نایب امیر الامر از میدان کوچ بهار را تنبیه نموده خارج ساخت و هم مسکن
اورا قابض و متصرف کشته با جهت چهار هزار سوار در آنجا قیام داشت ناکیان از تقدیر الهی
آتش در گرفته و تمام لشکر در آتش سوخته پیچ متنفسی از آدم و چهار پایه میوه سر گروه خود جان بر
نشد در مضورت رسیدار اخراجی که بدشت و بیابان آواره لودر فرصت را غنیمت دانسته
قلعه آنجا را قابض و متصرف گشت فی الحجه درین ایام حکم والا صدور یافت که قلعه جاتی
که از قبضه سنبهای شعی بقرن اولیای دولت ابد قرین در آمده انکه انطراف نیز بهیچ
است آنرا تعلق صوبه خسته بنیاد آورین آباد نمایند و انکه آن طرف نیز مذکوره است آنرا
متعلق صوبه دار لطف بیجا پور گردانند و رود موکب لطف اکمود در بیجا پور رسیدن مژده (دور)
فتح ملوک و مونی بر خاطر قدسی مطهر چنان پر توان داشت که ساحت لطف مساحت دار لطف بیجا
پور بود و موکب کمی لوز و نراست و طراوت تازه یابد چنانچه در ساعت مسود کوچ فرموده
لعل بطی مراحل در عرصه سبت و پیغمبر و خطبه و لیدر بیجا پور به تشریف مقدم کرامی شک ریاضی
رمضان گردید روح الدخان ناظم صوبه و غیره امریان مستعینه باستقبال آمده مراسم نیاز و
نثار بجا آوردند و چون قلع آب بود حکم فرمودند که نرا آب از دریای کشته در ملوک بیجا پور
بیارند که خلق الله تقدیر نماید بده سید حسن مشرف احشام حرب الحکم اقدس مبلغ سی و پنجاه

ازین دو دمان والا به ظهیر رسیده بود اگر همچنان دشگیری من بر قوع برسد یقین است که فایز
 معتقد دخواه شوم که برین شاه فرمود که زیاده از پهلوان شاه لشکر و دیگر سامان سرانجام همراه
 ایشان رفعت خواهم نمود پس خاطر خود بجهت ابواب صبح درید من بپرستی گرفته بامهر با مهنیای تمام
 برسد نشاند چون پس از چند روز اکبر نظام ساخت که اگر جمعیت و سامان عنایت شود عازم (در ق ۱۲۲ الف)
 سندوستان شود شاه جو داد که در حسن عیادت پدر سعادت دادن مهنی شریعت غمراست لیکن
 انشا الله تعالی مقصدی وقت در سر بنا کار نوینی مقصود جایز نه خواهد شد سر لعلباد بر دشت در جنب
 سنگه با دلا درین ایام به بنی والا رسید که در جنب سنگه با دله از مساعدت بخت و زولونی طالع تغیر
 و تکرر برداشته مقصدی بود که اگر مقام توان از نروده سنگه با دله است به سبب اینکه با دله نداشت
 داشت تاخت و تاراج ساخته و مسکنی خطیر را غنایم برداشته و از اینجا با جمعیت کثیر به بکرته
 باران به سرودن تاراج قلع و مینت پور و تالپور و لونگ و لوده رفته و آنچه پیرکنت را تاخته بجا
 مار و اژدر دبار کشیده و باد کرد اس را بهر تفت شده و به پیرکنت مهم و رتک و روارای
 مصاف صوبه دار بخت شاه همچنان آباد رفته و نیز آن پیرکنت را تاراج کرده و غنیمت مسکنی
 خطیر گرفته باز بهار و آمد چنانچه عنایت خان صوبه دار جویده و پیرکنت بهر کشته و ادنی
 ناکامی شتافت چون در خود طاقت استقامت ندید فرار برقرار گرفت و از آنکه (جلسه فرار شده
 بود کربان گیر کرده پیرکنته مانند ل بر د چون از اتفاقات دران ناحیه پنجاه فرود آمده بود (در ق ۱۲۲ ب)
 با و در پیچید غرضیکه از طریقین جنگ تیر و تفک در میان آمد درین غمت و نیدار خان فوجدار
 مانند ل و رکنه به سنگه نوکران نروده با دلا در رسیده پنجاه آرای سیر کشته ناکام تیر مذوق

لهذا حکمت که روانه حضور نماید بحده غازالدین خان بهادر سه کلید طلایی بابت فتح قلع کرؤل
 الطرف نیز گشته تعلقه اردوئی که بحسن ترددات و هتور قهرالدین خان و دوم قلع او دسله که بسی و
 تلاش معتبر خان و سیم قلع هیکر که بجبهه و کوشش ابوالخیر خان مقبر اولیای دولت درآمده به نظر
 الوزر کدر اسید چنانچه سر یک مصدر حسنات و آفرین گردیده و قلع کرؤل بحجاب قمر گده مسمی شد درین
 اثناء بعض سعلی رسید که اکبر باغی تا سه ماه در بندر سقطه بسر برده از انجا تبرسل رسل و رسائل استغای
 امداد و اعانت از سلیمان شاه وائی ایران نموده و شاه به وفق استدعایش بحاکم بندر عباس که
 مصاف ولایت ایران است مرقوم ساخته که سیزده غراب به بندر سقطه فرستاده و محمد اکبر را با
 سمرانانش را کب نموده جانب بندر مذکور روانه سازد و آنچه آداب بادشاهانه باشد تا صوبه عراق
 به تقدیم رساند و هم ناظران و فوجداران بمکات خود را لوازم ضیافت / میمانداری بجا آورده از دورق ۱۲۱
 حدود و دخولش به سلامت رسانند سوائش چون از نوشته سوانح نگار ایران زمین حقیقت
 رسیدن اکبر ببلده ابرار بعرض شاه والا جابه رسید حسب الحکم شاه صوبه دار آنجا یکصد و سی
 راس اسب عربی و عراقی و غیره با ساز مکتف تعلیف نمود و اکبر خواست که از ان جمله چند راس
 اسب به سبهای شقی بفرستد مگر ناظم ظاهر کرد که بدو استر ضائی وائی ایران فرستادن متفق
 مصحت نیست بالاخره از انجا عازم اصفهان گشته چون وقت داخل شدن قریب شهر شد
 شاه دیوان بیکی خود را پیشوا فرستاده در مجلس فرمودند آراسته نمود پس و تشیکه اکبر در مجلس
 رسید سلیمان شاه از محل برآمده و اکبر را در محض گرفته اشارت به نشستن نمود مسند کرد اما اکبر بکنار
 مسند نشست و چون شاه احوال پرسید نمود و بخواسته اظهار کرد که چنانچه دستگیری حضرت پادشاه

دیگر بادرک ملازمت میبای کردیده چون بدروازه غلخانه آمدند حضرت خلافت رفت و تسبیح خواند
 تشریف از زانی فرموده برفت خان و مخلص خان و ذوالفقار خان و کامکار خان را تا دروازه
 خام و غلام پیشوا فرستادند الحاصل بادشاهزاده عالی اراده در عمل دوپیر بشفاف ملازمت سحابی در حق ۲۰
 در حجت حضرت نعل ابی منعم و میبای کشته یک هزار مهر نظر و یک هزار شارب نظر فرخنده اثر گذارند و حضرت
 نعل سحابی از روی اشتیاق پدری دست ایستاد و در حجت بر سرش گذاشته از حجت تمامه با سر پیچ
 مرصع قیمت یک لک روپیه و گمر بند دست قیمت پنجاه هزار روپیه و پنجاه پنجاه و پنجاه راس اسب که
 از انبلا ده راس اسب با ساز مرصع بودند نوازش فرمودند و هم بادشاهزاده کا بخش خلعت خاصه
 و یک راس اسب با ساز مینا کاری عنایت نمودند در همین از روی وقایع دار الخلافت شایهجهان
 آباد لبر من و الار رسید که در کداس راه نور جای کثیر را چو تان فتنه انیس را فراموش آورده مقننه مهم و
 دیگر چند پرکشات تعلقه سیوات را تاخت و تاراج ساخته باراده فاسد بجانب شایهجهان آباد آورده
 شده بود ازین جهت عاتق خان ناظم صوبه چهار هزار سوار در سرکار والا نوکر و نگار داشته عبدالحی
 پیر خود را که بخشی صوبه است جهت مدافعت و تنبیه آن سرکشته روزگار تعین ساخت و چون
 مفاعله دو کرده در میان ماند مغفد تاب مقابله و مجاوله نیامورده لبوب سر بند راه پیمای باوید
 اوبار کردید بعد از این ایام از واقعه بمجاویر لبر من سالیون رسید که رحیم داد نوکر اکا فریچ سغیا با چاه
 کثیر از غبت بر گشتگان در نواح پنجهکده آورده شده آثار سلاطین و حیدی برپا ساخت در صورت
 احتشام خان و ناروچی را که بمقابل گشتند آخرش حکمی عظیم در میان آمده و از طریق دوزار
 کس بکار آمدند لبر منی و کوشش فراوان مبارزان پیکار طلب مغفد را از سر پنجه تقدیر نمودند

آن بدبختان در اینجا غمان برافشته متعایل شدند و جوانان کار طلب در اینوه و خیمان پیوسته دست
 کریبان گشتند آخر کار آن تبه روز کاران در خود یارای برداشت صدمت شمشیر مجاهدان نیافته پناه
 قمارک گرفتند نکه برین جوانان جنگجو حمله آورده و قتل را در میان گرفته منفذان را بدقت و تفک
 ساختند نکه برین بدسکالان در پناه قتلوه هم استقامت نپذیرفته و جان بردن را غنیمت دانسته
 بهر طرف راه پیمایی ادا بار شدند پس یکسره و پنجاه راس اسب و صد شتر و دیگر قشایم بدست غازیان
 لشکر آمد غرضیکه بعد مبرهن اقدس به حامل عرض داشت خلعت و پالاندرو و پیله نقد طریق انعام
 مرحمت شده خان مشارالیه نیز به سرفرازی خلعت خاصه و خنجر مرصع سحرز گشت مهند از ا دوق ۱۲۰
 عرض داشت مرسله مقرب خان بصره و الارسیه که قتلوه لولاس و ملک ندره که از علجات عظیمه
 و مشهور ملک کرناک است از سعی و تهرودات خان مشارالیه تبصره اولیای دولت قاسمه
 درآمده و رعایا و دهریای آن ناحیه که حوادث زده با طراف و جوانب پیراکنده شده بودند بدلا
 و استمالیات خان مومی الیه بمقام خود با آمده آمده آباد شدند لند ابدا بویانان عظام حکم صادر شد
 که محلات اینجا را قابل خالصه شریفه باشد آنرا بخالصه و الا ضبط کرده مابقی را در طلب خان مذکور
 و سپران و سربازان او تنخواه دهند و نیز بهرض محلی پیوست که نیز اوج خلافت بادشاهزاده
 جوان نجت و والاهه محمد اعظم شاه سز دیک اردوی محلی رسید بنابر آن حکم شد که بادشاهزاده
 و الاتباع محمد کامنجش و بخشی الملک روح الله خان و موطم خان و دیگر امیران بانام و نشان
 باستقبال بردند چنانچه بموجب فرموده اقدس محلی آمده بر سر جوی آن پر دو درگرمی دریای
 سلطنت و نامداری با هم ملاقی شده از خانه های زین برآمده بجلگه گشتند و هم امیران

داخل و قلیع نمایند در بعضی از نوشته سید یا قوت خان ملقار دندارا چپوری / بعضی محلی سید (درق
 که اکبر باغی فلک زده و حوادث خورده براه دریای شور با چندی غراب جنگی باراده رفتن ولایت
 به بندر مستقر رسید اما حکام آنجا بدلاسا و استمالت نگذاشته ایلمی را حجت استحقای جبرلم اورون
 حضور سرور کرده درین زمان حکم شد که باو شانزده والا جاده محمد اعظم شاه که بتعاقب باغی رفت
 و او را کتب جهاد کشته خود را در رکاب ظفر نصاب رساند و از قلیع نکاران خلع بندل کند بعضی
 رسید که دسی مشکه پیر پیاز سککه کورنگ نرام و چمنی بابیان چنیت سککه سید یله متفق شده پیرکات
 خالصه شریفیه و دیگر تعلیه آنجا را تاخت و تاراج می نمایند خیال آن از فساد آن ضلالت نشان عالمی
 در بعضی سبب و غارت آمده ببا و تاراج و هم کنکارام شقی نایب خانجهان بهادر از نامسا
 عدت نخت لجنی و رزیده و در نواح سکار کالیپی جمعی از او با نشان بد طینت و واقعه طلب را فرام
 آورده و یکی اجل گرفته را اکبر جعلی مقرر کرده و سرشورش و فتنه انگیزی برداشته بحال خلق آن
 مضرت و اندامیر سان از اینجهت امر اشراف صادر شد که فوج بهاران ناحیه سرد و مصدر فساد را
 مستاصل گردیده و تلاش کما حقّه نموده آن جعلی بد انجام را از نام و نشان بی نام و نشان سازد درین
 صحن حاجی عبدالله / ملازم مجاهد خان عرض داشت خانمشارالله آورده بنظر الوز کذ را بنید خیال
 در آن سدرج بود که جمیت کثیر عبدالنیز می تمیز از او کسیر مفاصله پیچیده آمده اقامت گرفت
 و فدوی باستماع این خبر با جمیت عمرای خود شتافته در رسید مکر از اتفاقات حتمه بهنگام مقابله
 باران بکمال شدت و طغیان نازل گردید و نیز معتوران طاق استقامت نیاورده و از نامانی
 آبر و رخته روی نبر طیت جانب او کسیر آوردند و فدوی تعاقب گرفته چون در ساحت او کسیر رسید

سواری طلب داشته مستعد و آماده جنگ شدند لیکن تا آمدن میل غازی الدین خان بهادر و حمید الدین
 خان و مجاهد خان و دیگر سردارهای باوشاهی با سواران سمراسی اسپان ریخته و در پیوسته و از زون
 تیرهای جانست آن سینه بدن کینه آن سیاه دلان را بدست ساختند چنانچه از بارش باران تیر سلسله
 انشطام و استحکام مقهوران بد فرجام از کیم کیمت و تاب اقامت نیاورده و نریمت را غنیمت شمرده
 بهیم جان بهر طرف پرتیان و سرگردان شدند درین شکل نسیم فتح و فیروزری بر سرچم جالون و زید و
 کوس فتح و لغت بلند آوازه گردیده خان فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر و دیگران عظیم الشان / دوره ۱۸
 فیروز جنگ شده و در حضور حاضر آمده بتقدیم کورشات حسین ارادت و اخلاص نور اکین آهنگند
 الغرض حضرت ظل سحابی از زبان مبارک تحسین و افزین فرموده سرکی را در خور درجت نجابت مضب
 و خلعت و اسب و شمشیر و غیره سر فرزند نمودند در مضین از نوشته خفیه نویس فوج بادشاهزاده
 عالیجاه محمد اعظم شاه بعضی والا رسید که هر کار ناخجست باوشاهزاده خبر آوردند که در کراس لهور
 اکبر باغی را راکب جهاز ساخته و خود جدا شده از سر نرینر بد عبور کرده و در بدنهاور و رتلام
 رسیده و اکبراج تبه نراج با و ملاقی شده سه چهار روز نرند خود نگار داشت بیابان حکم
 شد که میرخان صوبه دار او حسین این مقدمه را تحقیق نموده بعضی اقدس رساند درین اثنا
 عرض داشت بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه همه کلید ملاستمبر فتح شدن علم هر چند نخله
 سبهای مقهور که کجین تردوات آن والا تبار به بقرق اولیای دولت در آمد از نظر فرخنده اثر
 گذشته در جبه استخوان یافت و هم از نوشته محمت خان مقدی بندر سورت به عرض
 اشرف رسید که اکبر باغی از خرابه ناکامی برآمده به بندر مسقط رسید که برین حکمت که اخیر

دورانیش اعتبار رفتن معتمدان نکرده تمام شب مسلح نشسته ماندند و چون سلطان فاورلمی
آفتاب عالمساب از پنجه شعا می پرده ظلمانی شب را از روی عالم بر گرفت ناگهان معتمدان
مکروب جوق جوق از طرف ترختند و بهاداران اسلام که مستعد و همپا بودند بجایهای زین و آمده مقابل شدند
پس معتمدان نیز از خیر کی حمله آورده ترختند چنانچه دلاوران عرصه جنگ نکه بنام و سنگ خود پای
سمت برجا داشته نبرد اراگشتند و محاصره زد و خورد در میان آمده از طرف مخالفان جبارتی پیدا آمد
مگر بعضی از میان شقاوت پیروان بی سمت که از مردی و مردانی نصیب نداشتند تا به تقاضا
نیاورده عطف عنان نمودند و در وقوع اینصورت کشور سکه ها و ده بایران و دیگر مردم همراهی
و سبدهای بادشاهی و لیرانه در ابنوه غنمان شقاوت پیروان ملحق شده و بسیاری از و خجائن
را برسانیدن زخمهای برچی و تیغ زیر و زبر نموده روز حیات آن فرقی زندیق را بشام مات
مبدل گردانید در الوقت را منسکه و نه نهایت سکه پیران او و دیگر نوکس از راجپوتان عمده اش
بگرفتند زخمهای کاری چهره افروز دلاوری کشتند و کسیر سکه و محکم سکه بنیره هایش بانقادکس
راجپوتان داد مردانی داده بکار آمدند / اما درین زد و خورد نظام الدین خان برادر صف تنگ خان
با چندی از جوانان کار طلب در رسیده و شرک یزم رزم کرده و به شقاوت منشان دست و
گریبان شده از زهر داشتن زخمهای متعدد با جوانان همراهی عرصه نبرد را از افتادن خون
زنکیس ساخته چهره شجاعت بگلگونه شهوات نریب ساخت و نیز مسدی علیخان پسر سلطان
علی خان چون مردان مردانه مجروح گشته با چندی از سبدهای بادشاهی بمیدان مبارزه افتاد مگر
وقتی که کار با نچی رسیده وقت بر سبدهای بادشاهی تنگ گردیدند به کاخ رفت خود بدست فیصل خان

ارسال حضور پر کوز نمود و چون آن نبط الوز گذشت خاطر اثرش از بس حوزم شاد گردیده و
حسن تدبیرات و ترمودات خان مذکور احسنت و تحسنت نموده فرمودند که ایل دانش و تدبیر این
رامی نامند که بدون لشکر کشی و آدم کشی چنین امر دشوار باسانی تمام سر انجام داده بالاخره امرایان عظام
در ظهور این لطیفه تسلیمات و مبارکباد تبقدیم رسانیدند و بنده کاخفرت بر وفق محرم و نه خان
معشوم کشن حاجی را بمصب سه سراری ذات و او دو هزار سوار و جاگیر که بمان سر زمین مقرر یافت
سرافراز نموده خان مذکور را باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار و عطای علم سر بلند گردانیده
و میرزا فرخ سیک را که بمصب پانصدی ذات سرفرازی داشت بخدمت عتقاری مقرر نموده و
رخصت فرموده قلعه را بخطاب سلطان کده مسهمی ساختند در نیمین وقت سه پیر از زبان
سرمه کاره تا بعضی عالی رسید که جمعی کثیر از غنیمان عاقبت و خیم عفاصله چهار گروه از محکم محل
باراده فاسد فرام آمده اند چنانچه باستماع این خبر بنده کاخفرت نجاز الدین خان بهادر و والی در
خان و مخلصان و ذوالفقار خان و عبدالصمد خان و نظام الدین خان و سلطان علی خان و
کشور سکه و راسیکه و دیگر امرایان عظام را فرمودند که پیش از عبور ارباب شقاوت منشان
در رسیده مسکوبان تیره روز را تنبیه بواقعی نمایند چون خان متارالیه و غیره امرایان در ترتیب
و بهتیه سواری شدند ناگهان آفتاب ردای شام بر دوش روزگار انداخت بمافوت سیاه
ولان کوه اندیش چهار فوج شده بشکر ظفر اثر نمودار گشتند درین اثنا از آنکه شب پرده
طلعت فرو رشت و تیرگی آن لشکر ظفر اثر را مستعرض و عیان گیر کردید سوارش و خجانش هم
هم از شب طلعت جرات نیافته بهر طرف پیریشان و پراکنده شدند لیکن / امرایان (دری)

و یک قبضه جمد سر مرصع و پالاشی مضرب و امانت ده هزار روپیه نقد سرافراز فرمودند
 فتح شدن قلع سالیر شد بر شالیته ملک نام خان قلعی در مکر در سوابق ایام خانبهان بهادر
 و دلیر خان و اخلاص خان و راجه رانی که و قلع الدین خان خوشی و دیگر امرایان نامدار با شکر
 بشمار جهت تسخیر قلع سالیر که از قلاع حصینه و مرتفع ملک بجلان است از هنر محلی رخت فته
 بودند چنانچه تا مدتی این لوازم تردد و تلاش بود به تعلیم رسانیدند اما آن قلع فتح نشد پس از آنجا
 که سرانجام هر کاری بوقتی باز بسته اند امرایان مغیر الیهیم تا سرانجام به کشته آمدند و درین ایام ملک
 ما مخالفان قلعی در مکر به درویش و بنیش بر گزیده و انشوران روزگار بود چون دید که قلع مذکور
 از سعی و تلاش امرایان لغت افتاد نیافت اینها بخود اندیشید که من تدبیری نمایم که آن قلع در تصرف
 اولیای دولت قاهره در آید و من مصدر مجرای نیکو خدمتی شوم بلکه برین خان شالیه دوسه کس
 معامله دانان سخن شناس و سخن شناسان معامله اساس را نزد کشاچی قلع سالیر فرستاد
 و طرح آشتی و اتفاق در میان انداخته و در اندک مدتی بار سال انواع انواع اتفاق و دایا و وقت
 کار از انداد زر سرخ و سفید و اسپان تازی و ترکی و غیره بانی مبانی روابط اخلاص و یگانگی یک کمال
 گردید و چون تسخیر قلع آن صید و حشی بدرجه اتم گشت پنجم سبدی درگاه والا بطام سرافراز شدن
 بمباصب بلند و مدارج ارجمند داد پس اواز دید ترقیات و کمینان که در حصول سعادت سبدی درگاه
 محلی بمباصب اعلی و درجات والا کامیاب مراد و نخواه شده بودند قبول نموده و غاشیه اطاعت
 و فرمانبرداری آرایش دوش عزت خود ساخته و نزد خان مسطور آمده ملحق گشت پس از آن
 خان مرقوم مضرب سه هزاری ذات و دو هزار سوار اورا تجویز نموده عمر ضد داشت موه کلید طلا

مصلحت کار اند و اگر خود دوست لعنیر او را معاف فرمودیم مگر نام دیگران ظالم انموده
صورت حال بگوید والا گرفتار عقب سلطانی که نمونه قهر ربانی است خواهد شد و چون
خان مذکور استفسار نمود منکر پاک گشت که اصلاً و مطلقاً هیچ ازین چیز اطلاع و آگهی ندارم ناچار
خانشارالہ بعرض رسانید کہ ہر چند او را در مقام خوف و رجاء آورده شد اما او خبر انکار هیچ
دیگر بر زبان نمی آورد و سوکنہ های غلیظ می خورد نہ کہ برین اخفرت فرمودند کہ او صاحب
شب و روز بادشاہ نژادہ بود اما برای ذمہ کہ میکرد و موجب چیست در صورت بعنوان
سین شلاق نمایند پس خان مذکور او را بسیار است کماہ بردہ آنچه کہ حق سیاست و توہنج بود
بجا آورد اما آنکہ منکر خبر انکار دیگر بر زبان نراند آخرش حسب الحکم حوالہ اتمام خان شد خان
مذکور نیز تنبیہ و تادیب بدرجہ اتم نمود لیکن انکار کہ ہر زبان آتش ساخت از ان بزرگشت پس
خان مومی الیہ ہم بعرض رسانید کہ فدوی آنچه شرایط تاکید و تہدید بود بتقدیم رسانید اما آنکس
بر راہ راست نمی آید در مضورت عکس کہ سخت میجاست مگر بدستور محبوبس سازند و ہم امر
اقدس بعد و پیوست کہ بادشاہ نژادہ راجبت شاول رسمی و پوشاک بعد از یک ماہ میدادہ
باشند محمد امون بیک و مندر این ملازمان بادشاہ نژادہ کہ در او رکن آباد بقید اند بعلت
دولت آباد محبوبس سازند و عرض داشت عبدالکریم ز سیدار مہاجن پنٹیہ منظر انور گذشت /
مستعملہ انکہ حلقہ رام سیج از تائیدات الہی و تفقدات حضرت شہنشاہی مفتوح شدہ بہ
لقرن اولیای دولت ابد مدت و درآمد الحاصل چون در سر انجام این کار از تروارت و جان
فشانہ بدرجہ اتم ظہور یافتہ بود او را از روی مرحمت شاہی بقبایت خلعت خامہ و عطای یکہ نیر نیر

غازالدین خان بهادر و دیگر امرا این مسلح شده در خاص و عام باشند و بهره‌مند خان و مختار خان
 بیرون خاص و عام احتیاط نمایند و اهتمام خان از دولیو و بی باوشا نژاده و شاشا نژاده و خبردار
 باشد و احوال و احوال و سایر کار خانات / واسپان و میلان و غیره هر چه باشد در درگاه
 سرکار والا ضبط نمایند و خطاب شاه عالم بر طرف ساخته و بپیران و قاتر محمد
 موزالدین می نوشته باشند و شاکر خان و شیخ ابراهیم و عبدالصمد خد متکار
 محل اعتبار با چهار خواجه سرا و شپام سنگه و کس که از راه پاس خاطر بادشاه
 زاده سلسله جنیان خیالات عاشق بود و مقید و محبوس شدند پس در ظهور
 این صورت بعضی فدویان که از صدق ارادت و صفای طویتی اعلام
 اعتقاد بجناب سعادت داشتند بمرض والا رسانیدند که بادشاه نژاده والا
 قدر را بیج تعصیری نیست اما با غوای بعضی تیره رایان کوه اندیش و خانه
 بر اندازان شترت کمیش باند نشسته ناصواب آماده شده بود فی الحجب دولتی را که
 فضل الهی حافظ و نگهبان باشد اندیشه بد اندیشان بلای جان آنها باشد
 و مهم کلنگنده و بیجا پور که مدتی در از کشیده هر روزه لطیفه تازه لطیفه می
 آمد واسطه همین بود آخرش برین معروضه خاطر مبارک بر شاکر خان مننون
 کردید که بانی مبانی این همه معصده اوست ازین جهت به مخلصان فر
 مودند که شاکر خان را بگویند که اگر بهبود و سود خود میخواهد هر چه حقیقت
 از او اعوان نمودن بادشاه نژاده باشد ظاهر نماید که در نیامده کدام کدام شریکی

علی نادر تسبیح خانه قدم رخت فرمایند و اسبینهی محبوب ارشاد مقدس بمعرض اظهار کمدنی الحمله بادشاه
زاده شانسزاده با اولاد و بطور مجلس و از دوام بنده تا گرفته دل شده بودند پس از آن که چنان سامع
کردید بخاطر شان سرسیمی کلی راه یافته مضطر ماند در تسبیح خانه رفتند در انترمان حجة الملک اصفاح
سودمند و پندهای ارجنبه که از زبان وحی ترجمان ارشاد شده بود گوش گذار ساخته بمعرض رسانید
که در عمل آوردن آن سرمایه دولت ابدی و پیرایه سعادت سرمدی است معینا درین اثناء بر وفق
امر عالی غازالدین خان رفته بمعرض رسانید که حکم والا صدر یافته که خنجر از کمر برداشته حواله

مخدومی نمایند ناچار بادشاهزاده اطاعت حکم بجا آورد و خنجر از کمر برآورده حواله نمود اما
شاهزاده تا متوقف شده با اضطراب آمدن پادشاهزاده و لا سا کرده گفت که جای اضطراب
نباشد و وقت تحمل و کربساریت ازین باعث شاهزاده تا خنجر از کمر برآورده حواله نمودند
بعد از آن خان مومالیه بادشاهزاده و شاهزاده تا را حضور محلی آورد و چنانچه حکم شد دیره باوه
سرسیمه در صلابت باژی ایستاده نموده بادشاهزاده را بایک محل و شاهزاده را بایک میک
خند متکار دران دیره فرود آرند و ملازمان سرکار بادشاهزاده و شهنشاه را از خاص و عام بدرسا
زند و بندهای بادشاهی بچوکی معید باشند بالاخره حسب حکم عمل آوردند و آخرت بعد از استن
از دیوان خاص همان نوشته جات را همراه حیاتخان نزد بادشاهزاده فرستادند که ملا الو کمنایند
بیارد و بگوید که خود کرده را علاجی نیست و هر چه بنده از خود بیند نیاید آن حیاتخان
نوشته جات مسطور بنظر بادشاهزاده در آورده و او بجهت ملاحظه چشم به پشت پاکداشته عذر
بمعصرت خواست و حیاتخان خطوط باز آورده بدست مبارک داده من بعد حکم فرمودند که

سببهای ضلالت آنها بود برآمده از حضرت غل سجانی بمطالعه خاص آوردند پس از آنکه چون سابقا
 خاطر مبارک از طرف بادشاهزاده عبا را آورد بود که با مطب الملک ابو الحسن والی مکنده و سکندر
 والی بهیجا پور طریق ارسال رسل و رسائل سلوک داشته در بر عمر کی کار سرکار والا سعی می نمود و
 درین و لا چنان لطیفه را آمد خاطر اشراف و اعلیٰ زیاده بر هم دور هم گردیده به حیات خان فرمودند که
 به بادشاهزاده بگوید که مردم چوکی خاص و جلو خاص سرکار خود را همراه صف شکفتن خان که جهت تشبیه
 فوج متغایر تعیین شده است روانه نمایند سوائش اهتمام خان وزیر دست خان و حمید الدین
 خان بدایره بادشاهزاده رفته از شب چوکی بخرم و شوشیاری تمام خبردار باشند و پیش از
 طلوع آفتاب جمیع کزبدران و دیگر نیده ها مصلحه بحضور آمده حاضر شوند غرضیکه چون صبحی
 آفتاب عاتق بار نیجه شاعی عالم را فرو گرفت شاه عالم نپاه چون خورشید نوزانی بر تخت جهان
 بانی جلوس فرمودند در الوقت جمده الملک اسد خان و غازالدین خان و مختار خان و اله ورد خان
 و قمر الدین خان و حسنعلی خان و دیگر اربابان صفت چوکی با سلاح آراسته حاضر آمده و سرکمیابه
 تقدیم مجربه سبقت بر دیگری نموده بکثرت اثر دنام دولت کونش در یافتند عجب در عمل یکپیروز
 بحیات خان حکمت که بادشاهزاده بهر طوریکه انشته باشد طلب داشته بیار و چنانچه خان (درق ۱۲)
 مذکور بر طبق حکم اعلیٰ بدایره بادشاهزاده رفته و ابلاغ حکم نموده و بادشاهزاده را بادشاهزاده
 سلطان منور الدین و عظیم الدین به حضور آورد و آنها پس از ادای لوازم کونش است بجای خود نشسته
 لیکن ساعتی نگذشته بود که جمده الملک بروفق ایای عالی متعالی بیادشاهزاده تسانزادما
 ظاهر ساخت که چون مصلحت سرانجام بعضی کار ضروریه تعلقی بر رای زرین و خرد صواب کزین دارد

•

•

هندوستان عبور نماید باین مثال قضا شمال بنام بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه غم‌خوار
 یافت که بتجارت آن راه و ادوی ضلالت لبرعت هر چه تمام تر سد طرق کرد و که عبور کردن نتواند
 و از زبانی سرکاره ما مروض گشت که نور محمد که تپانه دار ساکنوله بود جمعیت سنیها شقی آمده و مقابل
 پیوسته زد و خورد در میان آمدن امیده از کثرت مخالف یارای مقاومت نیافته خود را بکینا کشید
 و غنیمت شوقی تمام رنجیده او را دستگیر کرده بر دلبرض و الارسین خبر رفتن کسان بادشاهزاده ^{دوره}
 محمد اعظم شاه در ملک سیوا حیات خان داروغه غلشیانه لبرض و الارسیند که علی محمد داروغه سرکاره ما
 ظاهری نماید که سرکار با جهت آوردن بملک سنیهای نابکار و بدروز کار و دیگر اطراف و جوار
 میروند آنها ظاهری نمایند که کسان بادشاهزاده و الا قدر شاه عالم با در را در ملک سنیهای
 شقاوت کرامی بینیم و نیز مسموع رفته که آن شقی ناپنجار و بد کردار از طریص و ترغیب
 بادشاهزاده قفسد و تتر و بر داشته و جمعیت ما فرستاده مستعد محاربه و مجادله میکرد و چنانچه
 خاطر قدسی ظاهر باستماع آن بر آشفت و به بهره مند خان چنان ارشاد رفت که آن خان
 چند کز بر داران را تعین نماید تا بملک سنیهای پیشوای اشتیاق رفته و جای اقامت گزیده و
 سر که از لشکر ظفر اثر دران سرزمین آمد و رفت داشته باشد او را گرفته بحضور بیاورند و چون خان
 متارالیه حسب حکم بجل آورد و چند روز کز بر داران سه کس را گرفته باستان خلافت حاضر
 آوردند در مصورت حکم سیاست گردیده الغرض زمانیکه از حالات کف آنها استفسار رفت
 بمتیادات و در میان آوردند در مصورت حکم سیاست گردیده هر چند سلاق نموندند همه را بر خود
 قبول کرده هیچ را انکشاف ننمودند و چون تفحص کردند همه چند خطوط سر طبر بادشاهزاده که بنام

بکیم در رسیدن و نیز در آن هنگام غازالدین خان و رستم خان که سابقاً بجهت تسخیر قلاع متعلقه
 بیجا پور تعین شده بودند بعد از انجام کار محصور پور رسیدند و بر وفق حکم والا نیز جلور نیز آمده
 شامل شدند و بمن و سایر استقامت گرفته تا دو روز هنگام آرامی مجادله گشتند و از آنکه کوتاه اندیشا
 از خیر کی قدم برداشتند غازالدین خان از یک طرف و رستم خان از طرف دیگر با جوانان رزم دوست
 میلان سواری بر ناسراران راندند و در راندن غنیمان عاقبت و خیم گردنا کرده بر میلان تاختند
 درین شکل جنگ عظیم بوقوع آمده رستم خان دوزخم بهال در کلو و دوم بهرست برداشت و نیل
 سواری خانشارالیه از خم رسیدن کاری از یاد آورد و خرطوم و شیم شد و دوزخم نیل گشته شدند
 لیکن از آدم چه بگوید که از گشتن اشتها شدند و در وقوع این صورت طلح خان و سر بلند خان
 خود را دلیرانه رسانیدند مگر بعد از گشتن و کوشش بسیار و زود خورد و پیشمار معهوران تاب استقامت
 نیاورده روی فرار بواجی اوبار نهادند و بهادران نفرت مند تا دوسه گروه به عقب پاشنه کوب
 رفته و غنیمت فراوان بدست آورده معاودت نمودند و محصور پور رسیده از دریافت شرف ^{دوره ۱۲}
 ملازمت سعادت و حبت شرف شدند من بعد بنده کاخفرت هر یک را با بضای الطاف سلطانی
 سرفراز فرمودند پس از معرجه روح اله خان صوبه داری بیجا پور بکندارش اشرف پیوست که
 حبیب اله خان تهافه دار انداپور که بخدمت ملواری قلعه شاه پور سرفرازی یافته بود چون
 بقبله مسطور رسید فوج سنبها مردود العاقبت که آواره شده میکرد و ملو را محاصره نموده متفرق
 شد و خان مذکور و تکمیر کرده بر دوازده کارها بحر حق مایلون رسید که اکبر باغی بهر نمونی که بکشد و
 برادر نگرام ترک ز میدان جوار در ناحیه ملک فرنگ رسیده و میخواهد که از آنجا معاودت کرده طرف

منوده کسرت هر چه تا متر خود را بجنور رسانیده با دراک شرف ملازمت مشرف شود و نقل هر دو روز
به بادشاهزاده والا جاه محمد اعظم شاه فرستادند و بعد یک ماه از زبانی بر کاره نامحرمی کردید که اکبر
هر چهار طرف سرگشته وادی نامکامی گردیده اما هیچ طرفی را بر آمدن نیافت ناچار نزد سبها معذور و
کمک گرفته به عقبه میاوی رفته در اینجا با سامان و سر انجام شده بشاه پور که از دریای شور مفاصله
گروه دارد رسیده می خواهد که دمن را دست راست گذاشته براه جوار که پنجگروه از سر حد باو
عبور نماید فرمودند که شقاوت از لیه کربان گیرش شده سرگشته کوه و بیابانی دارد و مطالبه
معنی متعلقان سکندر بیجا پوری روانه اورنگ آباد شدند و از روی عرض داشت قاسم خان معر
پایه خلافت کردید که بستی قلعو متعلقه بیجا پور متصرف اولیای دولت ابد مدت در آمد و قلع داران از
پیر لوز نقین شهنشاه شوند بابران فرمان قضا جرایان متقین تحسین و آفرین بنام خانشار الیه صد
یافت و حکم گشت که بهره مند خان تجر نر نموده روانه سازد / درین ایام علی آقا فرستاده شریف
به تقبیل عتبه علیه مبانی گردیده بستی آبراهیمی و یک جلد مصحف تجید و علف روضه مسوره و
راس اسپ و یک قلعو عرض داشت شیخ الاسلام و غیره مدایا سبطر عالی گذارایند و از موهنه ناظم حیا
بعضی اشرف رسید که ساکنان حیدر آباد بنا بر بی بقاعستی و کم استطاعتی طاعت ادای جزیه ندارند
در صورت اخذ آن فراری آواره می شوند درین ماده هر چه ارشاد کرم مواد شرف ورود فرماید
اولی بنا علیه ام اشرف غرض اصداریافت که یک ساله جزیه و محصول سایر و غیره ابواب ممنوع و مختص
فرمودیم و ستمال نماید که بیکان و محل خود بجهت ما آباد بوده بکشت و پیشه خود مقتید و سرگرم باشند
پیر کنات بمضافه زرجج در صورتی که رعایت رعایا و آبادی ملک باشند و محل نماید و از سوداگران

که عبارت رفته شامل لشکر فیروزی شوند و از جوانی ظفر آباد کوچ می‌گوده بتاریخ پانزدهم ربیع الاول
ظفر آباد به نزول رایات عالیات نفارت و نفاست و کربایت و بانغ مختار خان و فرمان باری به
ورود اشرف و اعلی دم مسادات به حبت الما و از دوشب در اینجا بغیر اوان نشلا و کامرانی روز ساخته و
صبحی متوجه بقعه ارس شده در عمل دو پیر داخل دولت خانه گشته و ابو الخیر خان قلع دار خیر عرشد
سعه کلید طلا شسته انکه قلعو ساکنو له از اقبال / الانزال شایسته ای سبقت اولیای دولت ابدیت (در)
در آمد و حارس قلعو گشته جنگ گشت به ترددات و جانفشانی سیدهای درگاه اسیر و دستگیر گردیده ارسال
داشته بود به نظر الوز گذشت فرمودند که مجرای و محروس را به حضور روانه سازد و امیدوار عنایت
بادشاهی باشد که معبد و والا یام نیایح حسن خدمات خواهد رسید و شیر محمد پسر مریم معملانی بر طبق امر اشرف
و اعلی و نوشته نواب قدسی القاب تقدس نقاب فلک احتجاب پرده نشین سو دج کبریا متق
گزین سردمات علیا زینت خیش چار باش عصمت و حیا زیب انسابکم با کبر بانی ششور تعلقین و
لغایح برده بود رسانیده در جواب آن عرض داشت بجانب خلانت و حفظ بنام بکم حب آورد از
فخوای بعضی مقدس رسید که از فضل و کرم امیدوار جرم بخشی و عذر نیوشی ام اگر از توهمات و تعقبات
شاهی تعصبات و مبادرات سنده عفو شده مورد ارحم کرد آئنده از اندازه قدم بر وزن نگذاشته
علام جاده پیمای اطاعت و عقیدت خواهد بود حضرت ظل سبحانی در جواب آن فرمان والا اصل
فرمودند بمنون انکه عنایات و اشفاق درباره آن فرزند دلبند بدستور سابق است و آنچه از
تعب و رنج بباعث سر زه کردی دشت و بیابان / می ماند خاطر لطف مطهر متاظم میگرد در حق ۱۱۰
باید که بنوعی خوف و محاطره بخاطر راه نداده و الطاف مارا روز افزون در ماده خود تصور

فرمودند چنانچه تباریخ است و منجم مغربان و طالعین و فلکنا از به مزق ساکنان حوالی لمبه افکن آباد
عرب بیک گردید و سلمه صلی بنام حاکم شفیع خان حاکم خجسته بنیاد او رنگ آباد و در آنست که
نبد این نواز شاداده شاه عالم آباد کلبه مغربی در بنامانده است خانه او را بنام نموده اند
در آورده که غریبه است و شوق متوکل و کبک از شش نالین رسید و آباد شاداده علیجاه محمد اعظم شاه که به
آفتاب کبریا غنی نموده شده و بنامانده رسید و او کبریا خوانده شده باز از آن حیرت و پریشانی
و شست خورد و در راه در میان یک ماه سالیه رسید و آباد شاداده علیجاه در عین پست شده
نزد یک ملتو نمونست کدو راتوب و جوار و دست رفته سدره گردید در وقت غروب است که بنامانده
خود در بنامانده بی سادست ناله غمگینی که بنامانده رستم داشت از آن مایوس شده و بنامانده
در پریشانی تعلیم باولی متوکل ملک و کن رفته متوکل گشت و از کوه لغوری و بیابان کردی از پس
عاجه دستمالک شده و بجهت می خواند که از کردار نامور خود نام و بشتیافان گردیده و تفصیلات
نمای و تفصیلات در کمان را شفیع جرایم خود نموده و بی نیاز و انفسار بسیارگاه سپهر با یکگاه
آورد اما با غنای در کردار اسرار بطور که رفیق ملای وادی است نمیتواند که آن سعادت علمی
مستحق گردد و این از آن تو قایم است و منجم بن حضور می گردید که کبریا غنی از ملتو مایل
بکلیانی بهیمه می رسیده و در سه روز در بنامانده و از بنامانده پستان شده در ناحیه
ملتو پلار رفت و از بنامانده غریبه مرزی متقابل روداده و جنگ غلغله بوجوه آمده آخر کار یارای
رفتن پیشتر نیافت و به کشته باز به پناه کوهستان در آمده ساکرا خان و حرمت خان
که برای کمک افواج غریبه و مرزی رفته بودند معارضت متخلیه خوانا نمود و چون حکم اشراف داشت

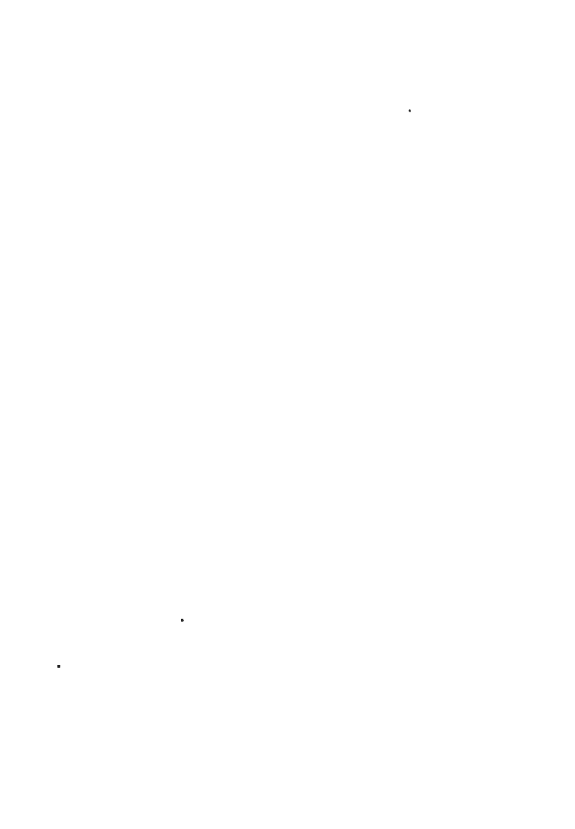
[illegible]

2.

و چون در آن ایام نجمت فرجام عقد ازدواج سلطان بیدار تخت خلف الصدق بادشاهزاده والا جاهد محمد اعظم
شاه با صبیح امارت پناه مختار خان مقرر شده بود خان مغز الیه مجلس ترتیب و حسب التعمیم حجة الملك خدا
را به امام اسد خان / و غیره امیرایان و الا نشان بالباس مغاخره رفته مجلس آراشدند و وقت شام (د)
بادشاهزاده با شهنشاهزاده والا جاهد محمد اعظم شاه حکم روشنای نمود چنانچه دورسته خانوس سر درجه از دولت
خانه بادشاهزاده تادولت خانه والا و از دولتخانه والا تادیره خان مشار الیه بعنوان یک ترتیب
دادند و دو کمری شب گذشته سلطان بیدار تخت را به روسی چنانچه قانون سلاست آراسته
سوار شدند و بتبریزک و محل شایان شادمانه بلند کنان حضور پر نور آمده و لوازم کونشات
تقدیم رسانید حضرت جلالت مرتبت بزبان ضعیف ترجمان مبارکباد فرموده ستر میج
مرصع لعل و الماس بیش قیمتی و سهره مر و ارید از دست مبارک بر سر شاهزاده لبته لجه انقضای شفت
کهری شب رخصت فرمودند و بر وفق حکم اشرف مفتخر خان و غضنفر خان و دیگر مضب داران و کمر
برداران با کمر مرصع و طلا و نقره مقید باستقام و بهره مند خان و لطف اله خان و منصف خان و غیره
در رکاب سعادت اندوز شدند و چون نزدیک دیره خان مومی الیه رسید خان مغز الیه با جمعه الملک
مدار الامام اسد خان و غیره امیرایان که مجلس آرا بودند با استقبال آمده لوازم کونشات بجا آورد و دو
لقو تر پارچه برسم پا انداز و شفت اسپ عربی و / عراقی و یکتر بخیر خیل با ساز نقره و سفیت تقو ز (د)
پارچه نشانزاده گذرانید و از اینجا عمرکاب تا اندرون رفته و آنچه لوازم عروسی بود بجا آورده و
دو لک روپیه مهر مقرر نموده عقد مناکحت بستند و جمیع امیرایان مبارکباد و تبرض رسانیدند و وقت
یک نیم پاس شب آخر بادشاهزاده و نشانزاده سلطان بیدار تخت از دیره خان مختار الیه سوار شدند

سر بلند خوانند شد و غازي الدين خان بهادر را که قرعه فتح بنام خان مشارالیه افتاده بود بافته
مصبوبیاری ذات سرفراز نمودند و پنجاه لک دلم الغام مرحمت کرده با فوج نفر امواج جهت تسخیر قلاع
رخصت فرمودند چون آب و هوای آن دیار بمرزاج و مایع قدسی امتزاج مسمد و موافق نیامد و بدرجه
کمال مخالفت و شادومت و رزید حکم در یافت که عرصه پر سرور شولا پور بود و موکب محلی فروغ اکین
کرد در الوقت سکندرشاب خلافت عرض نمود که از روی فضل و کرم زمیاداری آن روی گشته که آنز زمین
داخل محاکم بیجا پور است مرحمت شود در آن سرزمین عیال و اطفال خود را گذاشته خود در راب
سجده مشرف باشد درجه پذیرائی نیافت فرمودند که او تماشای هندوستان که از نوادر نگارستان
ضیح الی و عجایب کارستان قدرت نامشای است نگذرد میجو اعم که بهندوستان بهشت نشانی
برده و از تعجب و اعلکت آن سرزمین متحظی گردانیده پس از آن جای و نشین و مکانی فرحت (در)
آمین عطا خواهم فرمود تا در اینجا کامر وای عشرت و نشاط فراوان خواهد گردید و روح اله خان را به
صاحب صوبگی بیجا پور و محمد رفیع را بوالا منصب دیوانی آن ملک سر بلند و سرفراز ساخته از بیجا پور
کوچ فرمودند و ارشاد نمودند که هینه سکندر قریب صلابت بازی ایستاده کرده باشد و چند مفیداران
چو کی خاص جهت چو کی سکندر متعینه شدند و بتاریخ مفید هم ذی حجه سنه از جلوس و الارایات
لغرت ایات نخل انداز به مفارق ساکنان شولا پور شده بعضی سالیون رسید که بادشاهزاده والا قدر
شاه عالم بهادر سیمه سرانجام کار بادشاهی را با اختیار کار پر و از آن سرکار خود گذارسته خود بعباش و عشرت
می پردازد در مصیورت کار سکارشاهی برهم میگرد و لدی خاطر اقدس از طرف بادشاهزاده منحرف گشت
و به معنی بادشاهزاده والا قدر را با فرزندان در حوزم است منصبی نموده مورد عتاب سلطانی کردند

تاسزای وازسزای تاپانصدی وازپانصدی تامصدی وازمصدی تایستی باضافه مناصب و عواید
حکمت و شمشیر و غیره سر بلند و سرفراز فرمودند و مقصد کوتاهه بیجاپور / مطلق و دوشمیره جریبی و مدو (د)
سید درعه و نمکرده عرض باشد و توپهای کلان بر سر برج او استحکام یافته اما توپ ملک سید
بنایت کلان و استوار بوده پنج و نیم درعه طول و چهار درعه پاد و بالا عرض و یک درعه دهن دو
نزار و مقصد و چیل و مفت من و زن پخته دارد و دو نیم من پخته را تیر میخورد و همچنین توپ کن
مندی و نزار نمکزی است که هر یک بر یک برج سنگین که از قلعه قدری فاصله دارد استحکام یافته
غرضیکه سکندر توپ ملک سید آن را دوباره پیر کنایا اما سر نیافت و سکندر آن زمان اندیشید
که والد علم مشیت ایزدی سر چه رفته طایر اقلعه از تصرف من بدر رفتی است و ما را شش ملک
بیجاپور یک کرور و شش و دو لکیمون عادیخانه حاصل دارد که بالفعل سکندر قابض و تصرف بود و
تلکوکن عادیخانه تصرف به پانچ گهاٹ که در آن سر زمین قلعات متین که از غایت متانت
و نهایت حصانت سر خرنه اعلی سانسند مستلوه ولایت بیجاپور است و از مدت تمدور
تجن و تصرف سندیهای کنون بخت است و آنروی آب رودخانه کشنده آنهم مضاف ولایت
بیجاپور باشد اما سیدی مسود که قائمه سالار لشکر بیجاپور است و دیگر زمینداران کوهی و دشتی
در تصرف خود دارند مکر درین و لا که ولایت بیجاپور که در حیطه اقتدار سیدکان / درگاه خلایق آرام (د) و
سگاه در آمد فرمان قضا توانان بنام عارسان قلعه غرامدار یافت که قلعات را با مضافه آن حواله
سیدهای پیشگاه خلافت که بخدمات عتداری سرفراز کشنده دستوری یافته اند نمایند و خود را
با استقلال و جمعیت خاطر حضور فرضی کنجور بیانید که بعد از آن سعادت ملازمت مناصب عالیه



بشان سلمان بجاری تخت روان متوجه تماشای قلعه بجا پور شده براه مورحی صفت سنگخان که جهت یورش
صاف گشته بود تشریف ارزانی داشته و چون بدروازه رسیدند و صلاهی جو در کرم در داده از زر سرخ و سفید
خیزت ساختند و دامن آرزوی غربا و مساکین و دیگر محتاجان را بر ساخته اندرون قلعه در آمدند و بتماشای
و تفریح بر میان و محل که از لطافت و خوبیهای انواع انواع اختراع و لغویها یاد از نگار خانه چینی
داد عیش افزای خاطر مبارک شده در سبکد جا می نشستند و در بناد و کانه نماز او کرده و سرباز بدرگاه
و اسب الوطایا سوده از بناد و محل سکن در تشریف ارزانی فرمودند از سزیت و صفای نظارت و
ضیای منازل ضبب متشکل چه بر نگار که بر مکان و بر محل از کار طلا و نقره و غیره / و اقسام اقسام در آن
اختراعات و نوادرات و ماسادات بخت الهام و منیر القیوم فرخنده لزوم بنده کاغذت زیست و نیست
و دیگر یانت لیکن اینجاست جاکه تصویرات عجایب و بی نظیر چون بر خلاف شریعت عزرا بود حکم بر گذران
فرموده چند ساعت در آنجا نشاند و داد عیش و نشاط در دادند و در پنجهن غازالدین خان یا صد
مهر و یک هزار و سیصد و پنجاه و شش الملک روح الدنمان و صفت سنگخان و غیره خوانین عظام و کثرت شمار
گذرانیده سعادت اندوز شدند پس از آن سوار شده و غازالدین خان را جهت محافظت و خبر
داری سکن در معمر نموده متوجه دولت خانه گشتند در بر سواری حجة الملک ملا الهمام محاکمه گذرانیدند
و وقضه شمشیر با قبضه مرصع و یک دلی جوهر پینکیش نمود و در جبهه اجابت یافت و وقت آخر روز داخل
بارگاه فلک اشتباه کردند و حسب حکم شمس الدین خان تو خجانه سردامن محمد امر مبرم صدور یافت
که مقابل مورحی که برج و باره قلعه از کوله مانده ام یافته در آنجا دروازه فتح مبارک نام تر بشود
الحاصل حضرت ظل سبحانی در ظهور این فتح عظمی جمیع امرایان و الا نشان را از سهفت نزاری



روح الرحمن و بهره مند خان و لطف الرحمن و محضر خان با استقبال آمده در آن جا همراه شده
به تعبیل پایه سه سر عرش زلفیه مشرف گردانیدند از آنجا که در عین جوانی و بحسن و لطافت پوست
تعالی ببردند و کما حضرت ربوب و استاده نموده از زبان کوهستان فرمودند که رحمت خدا باد خوب
چشمه‌ها و بهبود خود دانستند انشاء الله تعالی با انواع رعایت و عنایت ممتاز خواهم فرمود
خاطر خود بجه و جبه و دارند پس از آن بر وفق ارشاد هدایت بنیاد دست راست معقل
نشان داده سلطان منیر الدین نشست حضرت قدر قدرت از راه فضل و کرم عنایت خلوت ناصره
و پر خانه مرصع داور بسی مرصع و بالای مر و اید و خنجر دسته سنگ شیم و مرصع و مکر خنجر قفل خاصه بصفت
نسبت نیاز رویه با ماده نعل و پنجر اسب با ساز طلا و نقره و ملج طلا ممتاز فرمودند چنانچه سکندر
در عین هر این عنایات لوازم تسلیات و کور نشات بجا آورده با دشمنان و امای والا که شاه عالم بهادر و
عالیجاه محمد اعظم شاه محمد کائنات و سلطان منیر الدین و عظیم الدین و غاز الدین خان و دیگر امایان
بلند مکان کلبانک تهنیت و مبارکباد بجهنم کنارش قدسی رسانیده هر کدام در حوز مراتب خود نذر
شیر العزیز گذرانید هر چه را معاف فرموده و نماز مغرب ادا نموده سکندر را بدیره همت گردن و ملج
مطلب و / دیگر منصب از آن احکام قضا ارتسام عزامه دریافت که تا منزل همراه بودند انقضای فصل (در وقت)
ای چنانچه که این فتح عظیم نصیب اولیای دولت گشته همچنان یکی از پادشاهان نامدار و فرمانروایان
بلند اقتدار روشن نموده حضرت خلافت رتب در ظهور این فتح عظمی دو کمانه شکرانه بمقدم
رسانیده و سه نیاز او نکسار بخت جل و علی سوده به محمد علیخان ارشاد کردند که فردا در عتبه فرشته
کارخانه جات سکندر را در سرکار والا ضبط نماید و تبارخ پیغمبر ذی جبره ^ع حضرت خلیفه

و بعد از این ایام رستم خان و دلاور خان و کهنه و جی و کهنه های را و پهلوانان و نوکران عمده سکندر
بذر لویه بارانینگان درگاه بدریافت سعادت ملازمت مشرف شده عنایات خردانه از عنایات
مستغیب و جاگیر سرافراز کردند در آن زمان سکندر چون دید که اکثر ارکان دولت و اعتماد و ریاست
لشکر داده در سلک ملازمان سرکار دولت مدار منسلک شدند و افواج مسفوره هم تا پای قلمو
رسید الحال غیر از اعظام و تعالی عاقلیت ایشانها بی باعث حیات و نجات دیگر نیست (در)
عنایات بادشاهانه را شفیح بر ابرام خود ساخته بوجیه و افتخار پیغام ملازمت تقدس طوبیت نمود
پس از آنجا که جرم خشمی و حفا پوشی و غدر نیوشی شیوه سینه و سجمه رضیه این دو دمان عظمی است
مقتضای امر ابرام بادشاهانه ذلات و اختلافات او را عفو فرموده حکم فرمودند که آمده بسجادت
و ستبوس مستحضر گردد و بوزارت پناه محمد علیخان حکم محکم صادر گشت که هر چه سکندر طلب نماید سر
انجام دهد و محمد الملک ارشاد کردید که دسیره خود ایتاده کرده سکندر را در آن فرود آورد و بعد
بر آمدن صف نشین خان بجفاقت و حراست قلمه پرداز و پس از آن لحد انقضای دو پیر و دو کوری
سیادت خان بعضی نور رسانید که سکندر از قلمو بر آمد فرمودند که شادایانه فتح و فیروز می نلبد
آوازه کنند و جمیع امرایان عظیم الشان و منصبداران خورد و بزرگ مسلح در خاص و عام آمده
سر یک بجای خود ایتاده کردند و بهره مند خان در آراستش توژک و تحجیل اهتمام تمام نماید و بعد
ترتیب یافتن تسلط سلطانی بر وفق امر اقدس غازالدین خان و مهابت خان و فتح جنگ
خان و اکرام خان و غیره امرایان بلند اقتدار تا در وازه خاص قلمو پیشوا آمده و سکندر
را همراه گرفته بار دوی محلی آوردند ملکر و قسکه او بدر وازه خاص و عام رسیدن خشتی الملک در



ایام عبدالقوس برادرزاده عبدالرؤف و عبدالعفور و حسین میانه بوساطت باریانگان درگاه
آسمان جاه شرف اندوز آستانوس گشته سرکدام منصب خلعت سرفراز و ممتاز گردید و مجدداً
الایام شرزه خان بخطاب رستم خانی و منصب نفیاری ذات و شش هزار سوار و
عبدالرؤف بخطاب دلیر خان و منصب شش هزاری ذات و پنجاه سوار علم افز مرتبه
ملک گشتند و به مختار خان ارشاد رفت که از دولت خانه محبسته تا خندق قلعو جریب نموده مغرب
عیام لغت انجام تجویر نماید که مابعد دولت و سلطوت در اینجا غریت فرموده باریکان خلافت
یورش فرمایم و سکندر را که شغوق ورطه غرور است اسیر سر پنجه تقدیر نمایم النور منی خان
نذکور بتفاوت بنیم کرده و دو جریب جای تجویر کرده بیاید و معروض آستان سپهر بنیان
گردانید و فرمودند که فردا چهار کتری روز برآمده نیدهای چهار چوکی بایراق مسلح و مهیا بوده
مستعد باشند سیادت خان ابهرض رسانید که خندق قدری باقی مانده بود آنهم باقیال عدو
حضرت شایسته ای پر گردید و چون از طرف خندق خاطر سمالون مطمئن گشت روز دیگر جمع امرایان
بر وفق حکم اعلی فراموش آمدند حضرت خود بدولت همچو افتاب عالم تاب از خانه زین طلوع نموده
حکم یورش فرمود و ندانند امیرایان لغت منش حمله نموده خود را تا پای قلعو رسانیدند و متحصن
از بالای قلعو اولاً زنبورک و تفنگ سرداوند لید آن حقها و غیره آتشیازی بسان باران بپاش
قلعو ریختند و چون مجاهدان از کمال اشتعال باتش نتوانستند که تردد و تسخیر قلعو نمایند عطف
عنان کرده برگشتند و حضرت خلافت در حیت هر یک را احست و آفرین فرموده داخل دولخانه
شدند و امیرایان بمورحل خود مارفته مقیم گشتند اما درین یورش اکثر جوانان کار طلب بکار آمدند



دران زمان فارس معظم شاه است غازالدین خان بهادر با سفیداران مستحینه خود ابیات
یکی خود ز زین انباده لیسرا که روشن شده از شمعش قمری بمر جو شنی داشت زین نگار ^{دور}
که حیران شدش دیده روزگار! از مورچل برآمده و بشرف ملازمت مشرف گشته یکصد مهر نذر
کذارنید و بعضی پهلون رسانید که فتح ملو بهیجا پور به اولیای دولت ابد مدت فرخنده و مبارک
باول پس از ان حضرت غل سجانی از روی کمال مهربانی دست نوازش بر فرق خان ندبور نهاده
سر اورا با وج اخلاک رسانیدند و خانشار الیه لوازم تسلیمات و کورنشات بجاء آورد و همچنین نیکبای
دیگر نذر مبارک کذارنیده در حقو حالت نوازش خانقانی سرافرازی یافتند و از داخل شدن
حضرت خلافت در حبت در مورچل و فرق کردن با مین همین قلو را و مسدود شدن طرق
از چار طرف و عدم رسیدن رسیدن غلات کما به مستحقان نهایت تنگ گشت در ظهور این ^{نسخه}
حال شرزه خان و عبد الرؤف و عبد البقی و میا خان و غیره نوکران عمده سکندر که شجاعت
و شهو را به نامشهور و معروف بود و با لشکر ضعیفی اجتهاد نمایان می نمودند بر وفق رهنوی
غازالدین خان ندکی درگاه خلک اشتباه قبول کردند و خان ذیشان حقیقت پذیر فتن
اطاعت آنها بعضی پهلون رسانید با جمله ندک حضرت ار روی اتفاقات جهان بینی / رحم
عمو و صفح بر جرید زلات و تعصبات آنها کشیده چنان فرمودند که محمول سعادت ملا
زمت مفتخر و مبا هی شوند هر یک بتدریج بتوسل غازالدین خان از ملازمت میفزد حبت
مبا هات کونین حاصل کرده در حقو حالت نمیا صی بلند و خطاب ارجمند و عطای مین و
اسب و شمشیر و خنجر و خلعت خاصه و تنخواه جاگیر کامیاب مراد و تنخواه شدند و همچنین دران

4

5

6

7
8
9
10

11
12

13

خندق بد طولی بکار برده و چون اکثری به تیر زنبورک و تفنگ جان دادند مردمان دست از
 انداختن کل کوتاه کردند درین شکل سر سبد کل بکمر و پیه رفته رفته سر سبد یک اثر فی مقرر گردید و
 بر انداختن کل هیچ موقوف نماند هر چه از آدم و چارپایه می نبردند و در انداختن می انداختند بل
 کار تا اینجا رسید که بعضی سرنگان ناخدا ترس از سنگدلی در ورطه حطام افتاده مرد و زن را زنده در
 خندق انداختند و زبر مردان بیچاره را کوفته و بال عاقبت بردوش خود گذارشتند الحاصل چه گویم که
 چهار وقت خلق را روداد به کد و کماوش بسیار مورچ بکنار خندق رسید و خندق هم نزدیک به پیر شدن
 گردید و منبکمان حضرت غازالدین خان را که در بنیاده سعی فراوان بکار برده بود و بویای یک زخمیر مثل
 دو و اس اسب و دیگر امیران را بغایت خلعت و تشویه و خنجر و غیره سرفراز فرمودند و بمیر عبدالحی
 داروغه پیشخانه حکم شد که تخیم سردقات جاد و جلال در مورچل مقرر نماید که ما خود بدلت و نفرت از شریف
 ارزانی فرموده حیک آراشوم خپانیه بطریق امر جلیل القدر تخیم سردقات دولت مقول دلمه دلیر خان
 و از پیشگاه بمبافت در کمره قرار یافت و ندما حضرت مسلح و مستعد گردیده
 بگردگمر تیخ الماس کون « تو کفعتی دمش بود دریای خون
 بدورگمر ترکش پیر زمیسر « کمانش لغیرمان شده کوشه کسیر

براه کوه سلامت داخل دولت خانه شدند ابیات

ابو الفتح غازی رشو ضمیر « کز و تازکی یافت دوران سپر
 جهاندارشاهی که روزی معنا « فروریزد از صوشتش کوه قاف
 چو در مکر که بکشد تیخ تیز « بجو کند کوه را سکر سیر

✓

که هر کس مورچل استکام ز زیده و از طرف عقور احاطه نموده از زدن توپها برج و باره سمار سازد و انباشت
ماترگیری آتش نباشد بیاگرداند در یوزشت از روی سرکاره تا بفرق سیده که غاز الدین خان و رنست
خان و دادو خان و راوانوپ سنگ و عسک الواحد خان و غیره بندها به نزد شایان و تلاش نمایان
مورچل را تا نزدیکی خندق کمرستی بر بندند و بسبب رسیدن مورچل به نزدیکی خندق با کوهی در کوهی
به سلسله با پنج هزار سوار از قلمبر آمده و با میان خان و عبدالنبی خان و رسولیه شیران عبد الکریم که کثرت
بیمیت باشکری خیر و زنی بمقابله و مجادله می پرداختند در خورده با اتفاق یکدیگر بشکر لغز پیکر
مقاومت آراشدند از اینجهت ارشاد شد که غازی الدین خان و بره مند خان و بخش خان و
چنین قلیچ خان و ذوالفقار خان و غیره امیران مقابل شده و ضیمان را تنبیه و تادیب نمایند بنا
علیه بهادران لفرت مند اسپان رسته ملحق شدند و جنگ عظیم در میان آمد آخر کار شیران بسینه و غا
لبوت پنجه شجاعت و دلاوری معتمدان رو باه منش را شکست نمود و اکثری را آغشته خاک در درق
مذلت ساختند و در وقوع اینصورت شجاعت بیرویان استقامت نمود زیده روی فرار لودای
ادبار گذاشته من بعد بندها بفرست هر یک را در خورتر و دمنوازش سلطانی بر نواختند و مطالبی حکم
اشرف صیف خان و دیگر امیران از مورچل بر آمده و ساعتی در سر کردن خندق شده هر چه از
کل می یافتند در خندق می انداختند و توپچیان سیه فام از بالای قلمبر که بکنار خندق می رسیدند
را گرفتار تیر بلا می ساختند پس احدی سر بر آوردن نمی توانست و تا آمدند مدت سته ماهه
خندق که از سر عمرین و عمیق بود پذیرگشت نظر برین به چهار پندار و مزدوران مذا اودند که
هر که بر خندق بهر آمده سبک کل بنید از دسر سبک چهار آنه بگیرد از اینصورت عالمی هجوم آورده در سر کردن

جان کشتی با در میان آوردند چنانچه عمره یک ساله باین غلطی که و تنزل له لبر آمده کرانی غله
و قتل گاه بمرتب رسید که بدان از کشیدن فاشی سپهر سو غارتیر دین واکرده و اسپان بی گاه و دانه
خشت و لاغشته همچو نقش دیوار بر جابانها / و در حلال این حال عارضه تپ و اسهال بمرکب
مستمرن کشته رفته رفته هلت و بار است یافته اهدی را امید زندگی نماند و کار باینجا رسید که
بیو پاران در داد و ستد اعتبار یکپاس و دو پاس نمیکردند و از نقد دست بدست سودا می نمودند
و سر روز بهچیز روز قیامت بوده مصحوبی که درین ایام بر روی کار آمد در قیامت هم نخواهد شد
لیکن امرایان و دولتمندان از مدق عقیقت و معنای ارادت کمر اطاعت بر میان جان بسته
و به تردد و تلاش نمایان سلامت کو میا بر تیب داده و مورچل را قدم بقدم پیشتر رسانیده
علم انروزانزدیکی خدای متعالی گشتند در آن ایام از هر کار با بعرض اقدس رسید که میاخی سکندر
صغور بادشاهزاده و الاکر شاه عالم بهادر آمد و شد می نماید و هیچ انگاشتنی نباید که سی
بادشاهزاده بکدام کار است بنا بر آن خاطر مقدس از طرف بادشاهزاده کرانی پیدا کرده حکم فر
مودند که دبیران و ناسر بر مناسبت قضا آئین رساله بادشاهزاده می نویسند من بدو ایوم آنرا موقوف
داشتند رساله تحفه الملک مدار المپام ثبت می نموده باشند و از محمد معصوم وکیل والی حیدرآباد
بچلکه بکسرند که پیش بادشاهزاده نرفته باشد بیده بند کا حضرت بخشی الملک اشرف خان و
وزارت مرتبت محمد علیخان آ و شریف الملک و فاضل خان و کفایت خان و مرحمت خان و درق ۱۰۰
و استقام خان و غیره امرایان را و اسلا حراست بنگاه گذاشته خود بدولت و لغت متوجه
بیجا پور شدند که برین دوم و لعیده ۲۵ گنه الویه عالییه در نواح آن ارتقاء یافت و حکم شد که

این طایفه عالمیه که مشمول بمرام ذاتی و مجبول بمکارم اصلیت باشند نظر بر آبادی ملک و پایداری
مال سکندر که نزدیک بزوال و اختلال رسیده بود و پیغام دادند که بنور هیچ نرفته است اگر سیاه
نخب بیدار و رستمونی طالع اقتدار نایره مخالفت و منافقت را باب معالجت و موافقت
الطفا نموده بکنسار و افتقار استقبال الویه جلال نماید و بدریافت دولت ملازمت مفتخر و مباهای
کرد و از روی نوازش سلطانی بر بایست ولایت خود بدستور مسلم مانده سرکشته بادیه حیرانی و
خرابی نه شود اما از انجا که کوشش شنوا و خرد رسانداشت از غرور نامحسور پی به بهبود و سود
خود نمبرده سخنان موعظت را افسانه انگاشت و از کثرت نخوت و استکبار اراده دراز کار در حق
که مکرر خاطر کوه اندیش خود دلموده بود از ان بزرنگت و از خیالات باطل و اندیشه های لاطایل
بمحاربه اقدام نموده از دارونی نخب سعی در استیصال خود کرد آخرش بنید کاخ حضرت امیر ایان عظیم
الشان رکاب سعادت را جهت استحکام مورجل ~~کند~~ ^{نشد} تا فرستادند چنانچه هر یک بروفق حکم رسیده
مورچلهای قائم ساخت و از هر دو طرف جنگ توپ و زنبورک و غیره در میان آمده بجای توپها سر
می یافت که دو آن بر آسمان رفته خورشید را فرو گذاشت و از کثرت دو ظلمت نشان تیرگی
شام بر زمین می افتاد و قصه کوایل بوزن سنتی و چیل اثار خیمه می آمد و مردمان از آواز توپ
بیهوش شده و بر زمین افتاده بعضی را افتادن و جان دادن یکی بود عیاذ بالله چنان کوله
با دم گشت استخوانی پیش نیست برسد تصور باید نمود که چه صورت بحال او عاید و علاوه
آن عبد الغفور عرف میاخان و عبد البنی پسران عبد الکرم بیجا پوری و غیره نوکران عمده
سکندر باین اران هزار سوار احاطه لشکر فیر و زنی کرده بچنگ و جمل آتش افروزمی شدند و فرزان

1
2
3

میسرسانید لکن از آنکه افتاح قلمه بخاطر قدسی مظهر که مطلع النوار غیبی و مهبط الامام لا
ریسی است پرتومی انکس با جابت معرون نه شد و بعد طی منازل پنجم سرفقات اقبال بمنزل
اسیر بازی بهار فردز دولت گشت درین اثنا باران رحمت الهی ببلغیان تمام نزول نمود و چون
در انزال اسک باران بوقوع آمده بود به باعث نزول آن بخاطر اعمالون نشاط فراوان و
انبساطی پایان راه یافته شکر بدرگاه حضرت مفصل حقیقی بجا آوردند غرضیکه از همان روز
بارش باران شروع کردید و بنده کما نمحتر در ظهور این رحمت عامه که دلیل ساطع منجی بود بتفلال
کمال نهفت پشسته فرمودند پس باران که شروع شده بود بشدت تمام می بارید و فرصت گیرنده
نمی داد در صورت کثرت آب زمین را از چار طرف فرو گرفته چیزچه با جابجا بچوش و خروش
آمد غیاثه از سختی سیلاب عبور متعذر گردید با وجود عین حال الویه عالیہ بفرمت مصمم کنار نهر
بهمواره فرو گرفت و آن بچوش و خروش تمام انبساط بهر دو ساحل زده میرفت که از
تندی آب و تیزی سیلاب جانوران آبی بچگونه قرار و آرام نداشتند چه دریا و در قهر الهی نزول فاش
برسان مرغ و ماهی و خرد چید در وی غوطه خورده و سرسوره بیایانش بنبرده اند
بنده کما نمحتر خلافت مرتبت چید روز در انجا مقام نموده بتاسید این و متعال بحجیت کلی از ان
نهر عبور نموده مضرب خیام فلک احتشام بموضع اندکی فرمودند در نیضن بادشانزاده عالی جاه
نحمد اعظم شاه ارکان دولت را باستحکام مورچل گذاشته و غازالدین را برکاب گرفته و از اوراک
ملازمت سعادت جاودانی حاصل نموده حقیقت انجا مفصل و مشروح بعرض اقدس رسانید
پس از ان حضرت سلیمان در حجت بمقتضای شیمه کریمیه و سجیه رحیمه که چنیمه ذات والا در جات

پس از آن غازالدین خان بهادر و دیگر امرایان از انجا بشاری و اکامی تمام منزل بمنزل قطع محل
در لشکر فیزی رسیده و بدریافت ملازمت بادشاه رسیده تا بمبای گشته مگر که او مردگان باشند و کوفی
غلات بازرانی تبدیل یافته خلق الله در مقام تسکین آمد و چون چند ماه امضا یافت امرایان و الاسان
پای سمت افشاده بدافعت جنونکبت آمد و ترودات بسیار لطیف و رسانیدند و مرکز و اقله را احاطه
منوده و از زدن توپها برج و باره در رسانیدن مورحل به پیشترستی فراوان بکار بردند / اما فتح
مکو که از نهایت متانت نظیر خود نداشت میچگونه محالیه نشد و از انعامات مابین امرایان اتفاق
اختلاف بوقوع آمده و خاندان بهادر بی رخصت بادشاه رسیده بر خاسته رفته و حضور بر لوز رسیده
بشر ملازمت کیمیا خاصیت شرف گشت و زانکه در آن ایام جاٹ را جارام بد فرجام شواوت
انجام در نواح اکبر آباد عبارتند و فساد نهایت بر داشته بود از پیشگاه خلافت جهت تنبیه
تا ویب آن نگویده روزگار با فوج کران رخصت یافت سوایس عذرین ایام خدمت قضای
اردوی معلی از قاضی ابوسعید تغیر گشته بجای متار که خواجه عبداله قاضی لشکر بادشاه رسیده عالی
جاه محمد اعظم شاه منصوب شده متوجه شدن نبدگان حضرت حاجب علوه بیجا لوز لغیر تمسیر آن
چون مدت چند ماه منقضی گردید و افتتاح قلعه بیجا پور روز اول مقصور خاطر ملکوت ناظر گشت
و سمت جهانگشا و نعت عالم آرد در سر انجام این سیاق عظمی لغیرم بالبحریم منظم بود و ریاست شمع و
فیزی و فیزی متوجه بدالضوب شد از انجا که جمیع ارکان سلطنت عظمی را باستماع تصدیحات و مزاحمت
انجا مرضی نبود و انانکه جنایات خاص اختصاص یافته رخصت خرف ساری بدرگاه والاداشتند
بطرز مزاحباتی اختلاف میا و امساک باران / و ملت آب و کاه خواهی و خواه لوز بیجا لوز

طی نموده لغز او ان جنگ و جدل به بیجا پور رسیده شهر را محاصره نمودند چنانچه سکندر که قلعه را از لوی
وزنبورک و دیگر سامان و سر بنام جنگ آماده ساخته بود و قلعی را قدغن کرد تا او بانداختن توپ
سوی ربابی وزنبورک میواس کزای لشکران کشت و تیر از طرف طرف لشکر قسری اثر
تو چنانه لبان باران بهشت زار آتش بار و تکرک کار شد اما از آنکه ناسراران آن ضلع همچو مور و
ملخ بانی فتنه و فساد شدند و چون چند ماه برین لبر آمد کرانی غلات بدرجه بزم رسید و نزد
ندید می کسی نشان از بیج جای با بغیر از حسن کندم کون زکندم

پس لشکران بسیار عاجز آمده و اکثری تلاک شده جان دادند و چون خبر کرانی غله بمرش و الارسید
از اتفاقات همان روز بنجاره با پنجهزار کا و محموله غلات از کندم و سربخ و غیره بار دوی محلی
و اردکشت بنیک کاخفت آن بنجاره را با تمامی کاهان و خزانه همراه غازالدین خان بهادر بنیست
خان و امان اله خان و دیگر بندهای جان سپار لشکر بادشاه آمده تا افرستادند چنانچه غاز
الدین خان بهادر و امرا بایان دیگر بنجاره را در میان گرفته و سر یک طرف محافظه بوده از اردوی
والاروانه شدند و چون بمنزل اندی رسیدند شتر زه نام نوکر سکندر با بیست هزار سوار بمقابل
فوج فتح موج رسیده متعوض گشت درین صورت زود و حوزد در میان آمده و در عین محار که پنجهزار
پنجهزار و کنهیان و هینم خیر کی تمام رخت و قریب پانصد کا و از میان فوج برگرفته راه شتافت
بمخربه خود میسپردند و در وقوع این حالت جوانان جنگجو طرف حمله آورده بسیاری غنیمت
را بر خاک مذلت انداختند غرضیکه امان اله خان و داور متور و مردانی داده با چندی از بندهای
بادشاهی کامیاب درجه شهادت گشت لیکن شتر زه و دیگر لشکریان پشت دادند پس از آن

و روانه پیشتر کرده و خود عطف عنان کرده مقابل گرفت بناء علیه حقش سخت در میان آمده
و آخر کار مکتوب لصدت شمشیر جوانان جنگجو بر خاک خدلت افتاده بجهنم شتافت آخرش رای رایان را
فیل گردانیده و سران جهنمی گرفته و در عرصه نبرد آمده و مجروحان را برداشته باز به قصبه آنتری فرو آورده
و نیز یک روز در آنجا مقام نموده و روز دوم از آنجا کوچ کرده و یکو الیار رسیده در باغ مضمونها
فرو آورده از آنجا که رای را این را در آن ایام عارضه اسهال بدرجه اتم پیدا شده بود وقت یکپاس
سبب اول رخت آقامت ازین دار فانی بجا می آید و دانی بر بیت اما زمانیکه خبر طفر یافتن رای
رایان و به جهنم رفتن به کونست سنکه و فوت کردن رای رایان بجهنم آعلی رسید فرمودند که او مصدر
خدمات نمایان گردید اما کل سر دولت را پیر مردکی و افسردگی در پی است و چون خاطر قدسی مطهر
ازین ستورش قرن جمعیت گشت یادش ازاده والا که شاه عالم بباد و عالی جاه محمد اعظم
شاه را لب کردگی افواج مضمونه مقرر نموده به تشریف قلم بهیجا پور رخت فرموده خاچمان بباد
کو کلتاش و غیره دیگر امر این ناچار بلند اقدار را هم کاب سعادت تعیین نمودند و چون در پیش
سه منزل رسیدند آن مرد و اخلیل تارک سلطنت دوسه منزل رسیدند سکندر وانی بهیجا پور خضر فیه
سی هزار سوار جهت مقاومت به پیش فرستاد و چنانچه آن کوه اندیشان بر چیل کرده رسیده
بتفاوتی از لشکر طفر اثر نمودار شدند و بادشاهزاد های والا بتبار بنا بر حزم و احتیاط در آنجا
مقام نمودند لیکن / و کهنیان شقاوت منشی کرد لشکر گردیده کادوس میکردند و جوانان مار (درق)
طلب شب و روز مسلح بوده به تنبیه و تادیب آن رطالت نشانانی می پرداختند آخرش
بعد پانزده روز بادشاهزاد های کوچ کرده و زود خوردن آن سه چهار گروه مسافت راه

•

•

بنو و فلیف اب آدم چه رسد و چون این حقیقت بمرئس محلی رسید حسب الحکم محلی جهت تقصیر و تاویب
آن فتنه سرشت بنام رای رایان غمرا یادیافت چنانچه مومی الیه بر وفق حکم اشرف از او بن راه نور
دیده بگو یار رسید در نیوقت عطاء الدخان و میزرا خلیل و میزرا کل و غیره دیگر مضیداران چند که
در سواد مستقر الخلافت اکبر آباد بودند بر طاقت رای رایان نیتین شدند پس همه با در کو یار آمده ملحق
شدند و آن معتبر که بطرف بلده کالیسی بنبار انگیز غمته و غمنا بود با ستماع خبر آمدن رای رایان
از انجا غرغیت بصوب کو یار نمود و بموضع و پنجه و فاصله دو از ده کرده از کو یار فرود آمد بنابران
رای رایان بمجر و شنیدن خبر آمدن معتبر با مضیداران از کو یار کوچ کرده و پیشتر رفته و تقصیر
آستری از کو یار فاصله پنجه کرده دایره نمود و نزدیکی چورسلی از میدان غایت وسیع بود و بنزدیک
مقرر گردیده و روز دوم طرین در انجا رسیده و صفوات آراسته بنگ کوه یراق در پیوستند و مشکوب
که از عقب جوانان سمرای خود را ترغیب بنگ میداد چون آتش قتال و جدال یکمال استعمال آمد
ناکبان خود با جمعیست پانصد سوار پورش کرده بر نیل سواری رای رایان زد و بکنه بر نیل فرج رای رایان
تاب نیاورده اکثری پشت دادند و و خیم فیل را پیش انداخته تا یکمیدان راه برو و کمرای
رایان از بالای فیل بانداختن تیر مدافعت و خیمان پر داخته غم فیکه درین سرجه مرج کل سپاه
معتبر دست غارت بر لشکران دراز کرده و غنیمت از اسپان و شتران و دیگر اجناس گرفته راه
شتقاوت بدیهات خود تا سپردند و معتبر با مسدودی بماند در مصورت مضیداران و بجن
نوکران عمده رای رایان که استقامت و رزیده بودند در برودن رای رایان علاج زندگی بگردن
دانسته و همه تا متعوق شده اسپان ناخستند و چون نزدیکی رسیدند معتبر چند سوار همراه فیل دله

قدم از جاده بندگی و اطاعت بردن گذاشته و راه پنی و طغیان اختیار نموده و دست جور و تعدی
بمال خلق الله در از ساخته و مال و امتاع عالم را غارت نموده بقبض و تصرف خود را آورده
مگر این کیفیت بمرض محلی رسیده بنابر تئبیه او حکم اشرف به مغلخان شرف اصداریافت مگر از
اتفاقات خان مشارالیه در جور رحمت حق در پیوسته و صوبه او حبس در قبول و کلاهی باو ستانزاده
عالیجاه محمد اعظم شاه مقرر گشته و نظم و نسق صوبه بمبیده رای ملک چند مقصدی سرکار بادشاهزاده
تعلق یافت چنانچه حسب حکم والا برای تئبیه آن کوته اندیش بنام رای مشارالیه صادر شد و او از
او حین باجمیت تسالیه بعد طی مراحل بسر و رخ رسیده نزد یک موضع او و پیور عمده سر کنه سر و رخ
رز مگاه مقرر ساخت و از آنکه آن بدطنیت باجمیت کشید در اینجا عبور او بار کرد و از سر و رخ
رای ملک چندیم در رسیده و از طریق صوف ترتیب یافت و بکوته سراق ملکی شده جنگی عظیم میان
آند غرضیکه آخر کار پیامیری جوانان کار طلب آن معتور پنجم و اصل شد و رای ملک چندیم سران نابکار
را سمراه محمد نامی افغان مجبور فیض ~~محمود~~ ظهور فرستاد و چون بنظر انور گذشت فرمودند که کجاست
پیر باز بلند پرواز را شکار کرد و سواشش رای مومی الیه را در ظهور این فتح نمایان از و وفور فطانت
قدر دانی بعیطای منصب پانصدی ذات و دود سوار و خطاب رای رایان و یکزنجیر منی و
خلوت خاصه ا به بلند پایکی سرفراز و ممتاز فرمودند حاصل رای رایان یک چندی در سر و رخ مانده در ۹۵
در اجین رسید ولی بگشته شدن چهار سنگه چینی پیش به کونت شکله جمعی کثیر از دستقانیان بهایم
منش یکجا کرده و در نوای کویار سر نفسد و مژد بر داشته و اکثر پر کفیات تخت و تاراج کرده
سنگ راه مردم بادشاهی کویدا آخرش از نفسد آن مایه ضا و اولی الا حجه رای رای بال کشائی



به غرور و تصور جواب داد که ترا انجبال مخالفت پیشکش پیدا شده پس بر ظار است که مورچه که بر سر کوزه
تصور توان نمود که علامت مرکب اوست غریب که چون این جواب به پیار سنکه رسید آشفته و بر هم گشته
و گفته فرستاد که خبر دار باشید که ما میرسیم مگر انزوده سنکه که دماغ را بجهنم ریاست آگاه داشت گفت
که او سزاوار مقابل من نیست که بروی ریشوم و دوسه از پیا و آن من جهت تنبیه او کافی اند بالاخره
جیح مستبان و نوکران عمده را سوار ساخت و رین آتش پیار سنکه در رسیده ملحق شده جنگ
کوته یراق در پیوست چنانچه جلای عظیم در میان آمد و آخر کار پیار سنکه حقیقتشهای مردانه نموده
فوج انزوده سنکه را از پیش بر داشته زده زده تا ویرانه زد و سنکه بد و انزوده در ظهور انصورت
چنانکه نشسته بود همچنان برخاسته در اثر دمام رو آورد و چون دستار از سرش بر افتاده فرصت نیافت
که دستار بر گرفته بر سر بند در الوقت بر منبر کبریت انداخت بعضی از رفقا به پیار سنکه گفتند که مخالف
در قابو است اگر بگویند کارش با خاتم رسانیم انا و جواب داد که هر که پشت نمود برو دست برداشتن
از این هتور و مردانگی بعید است الغرض پانصد کس از ارجو تان همراهی انزوده سنکه راته تیغ کشیده
و متاع لکوک از نقد و جنس و دواب و میلان و اسبان و غیره گرفته و لعل سنکه را از آسیب
لعدی او را کمر دانه و دختر لعل سنکه را بعد از دواج خود آورده بوطنی شانت و چون این
خبر بعضی بایون رسید حکم اشرف صدور یافت که آن غنیمت را ارسال حضور پرنور نماید و نیز
حسب حکم بنام سلطان ناظم صوبه چین و رود نمود که پیار سنکه را نزد خود طلب داشته و غنیمت
انزوده سنکه را از دستر و گردانیده ارسال حضور کند اما پیار سنکه از ناسا عدت بخت و زبونی
طالع مطیع حکم همانطالع نگزیده بسبب نجار شقاوت و اطراف که بد بایع آگاه داشت

چون اقتضای خاطر مبارک بدین شد که عرصه شولا پور بظلال چتر سحایین نور اکین گردیده دروق سه
 حقیقت مداخل و مخارج انجا و هم ولایت بیجا پور مفصل و مشروح بوض و الا برسد تا بتبصر تسخیر
 آن ملک با حسن و جوه نموده آید از نخبه رایات علیات بفتح و فیروز می متوجه شد بایام
 محدوده عرصه شولا پور و در موکب الحکم ثوابت نرسید اکین شد درین ایام از روی وقایع
 قصبه سرخ حقیقت برپاشدن فساد در آن قلع بمرئی محلی رسید غیاث تفصیل اجمال آن انکیه پیر
 سنکه نامی کور زمیندار قصبه اندر کبی تعلقه پیر کنه اناوه و او در چه واقع ملک تبدیل کند بمصب
 نزار پانصدی ذات و نزار سوار دوا سپه و خدمت فوجداری پیر کنه شاه آباد و هندگیره سرفرازی
 داشته در تهور و جلالت از بسا عمره آن خود کوی سبقت می رلود و لال سنکه نامی کبی زمیندار
 در قرب و جوار تعلقه فوجداری او بود از اتفاقات راجه انر و سنکه ماوه زمیندار بونری که
 بمصب سه نزاری و پانصدی ذات و سه نزار سوار سرفرازی داشت جهت اخذ زر
 پیشکش بر محل سنکه سواری نموده و بدیهات تعلقه او رسیده بحال علایام نرسد و انداز زیاده
 از حد رسانید و اگر چه محل سنکه وجه پیشکش در خور حالت میداد آنرا قبول نکرده زیاده از
 وسعت او طلب میکرد و محل سنکه چون از دست اضرار و آزار انزوده سنکه عاجز آمده هیچ دروق سه
 گونه صورت مناص خود ندید ناچار پیر سنکه مذکور را پیغام مصابرت داده او را ببد و محابرت
 طلب داشت و پیر سنکه که مشهور بچکر کور بود یعنی در حسب در راجه پوتان چندان اعتبار داشت
 باستماع پیغام مصابرت با جمحیت پنجنزار سوار کاری رسیده و بمقابله انزوده سنکه فرود آمده
 پیغام کرد که از طلب و تقاضای پیشکش که دهم این نام او ملازم است بگذرید لیکن انزوده سنکه

این روی جل جلاله جای دم زدن هیچ آنزیده نیست بکلمه مصرع تا دوست کرا خواهد و
 میلش بکبه باشد - الغرض چون مستغرق تماشای رقص و سرود بود در ظهور این تملکه قاصد
 مضطرب شده از رقص بازماند و در آن زمان قطب الملک ابوالحسن گفت که در رقص بدستور
 مستقل باشد زیرا که دی و ساعتی که جیش بسر آید از مغفحات است در ضمن باو نشان داده والا
 جابه و خان منزالیه در رسیده و از تخت برداشته و بر اسب اسوار کرده همراه خود کهنه رنجا کافرت (در آن
 آورده اند لیکن قطب الملک ابوالحسن بی تقدیم لوازم کورنش و تسلیم آبیاده گشت در الوقت حضرت
 خلافت منزلت پیرسیدند که ال چمیت او جواب داد که نه از اقبال این نام و قریب شادان
 و نه دروغای این بیاریب کریان پس هر چه از پرده غیب لطیفه رومی آید بتماشای آن محظوظ و
 فرحان غرضیکه حکم صادر شد تا دیره علییه رقص ساخته و در آن فرود آورده و بعد از چند
 سفت رویه روزینه اش کرده و از محبین دو ناماکنیان خوش الحان جهت شنیدن سرود
 لطف نموده لقا و دولت آباد فرستادند چنانچه حلقه را انجا صاحب الحکم در یک جوئی فرود آورده سپاههای
 بنابر چوکی گذاشت الحاصل شخصی تاریخ این فتح بدستگونی یافته تاریخ اینچو از اقبال عالمگیر
 غازی ناموید گشت فتح حیدرآباد!! بی تاریخ سال فتح ثالث با خدا از غیب فتح خوب

در داد!! فی الحبله بهمان ایام سید ابوسعید قاصی دار الخلافت شاهجهان آباد بر طبق حکم
 مبرم برکاب سعادت رسیده از حصول ملازمت اشرف معزز و مفتخر گشته چون بطراز قابلیت
 و فضیلت آراستگی تمام داشت ب منصب قضای اردوی محلی افتخار یافت و شیخ الاسلام از
 حضرت خلافت مرتبت اجازت طواف مکه معظمه گرفته عازم مکه بنعل مقدمه گشت من بعد

ارکان دولت از بس مضطرب و مشوش مانده محمدرضا پاشا اندیشه می ماندند که والله اعلم مشیت الهی
 بر چه رفته و انجام کار چه باشد درین حالت غازالدین خان بهادر که در عظام مصوبه بکتیای روزگار
 بود از دید چنین حالات اندیشه هر گماشت قسمیکه مرا بهرام را در سلک ملازمان سکر دولت
 مدار منسلک ساخته همان قسم سیدی باقوت قتلدار را در عظام صید کرده منتظمه داخل طبقه سخاوت
 اندوزان بارگاه والا تمام تا قلمه با سهیل الطوار فتح کرد و و حارس آن بی تصدیحات اسیر برقه تها
 شود و به سیدی مسطور پیغام نمیدکی درگاه والا در داد و او نیز نظر بر ترقیات میرا بهرام کوفتار
 خبر عظام گردیده فدویت بارگاه معلی قبول کرد و چنانچه رفته رفته قمرات اینجا در میان آمد که در
 و از نای قلمه را و کرده بدید آخرش غازالدین خان بهادر این حقیقت را بعضی والا رسانید
 و بنده کاخفت از روی التفات خروانه او را امیدوار مصیبتش نزاری و پنهان سوار و جاگیر
 از ناحیه حیدر آباد فرمودند غرضیکه چون او مستبشار ازین ترقیات زیاده از امان خود گشت
 فتح و مانیدن قلمه بزم خود گرفته و در انتظار فرصت بوده و روزی قابو یافته و وقت یک
 پاس شب اول دروازه را و کرده به غازالدین خان بهادر گفته فرستاد و خانشار الیه جانوت
 از مورحل که لصب العین دروازه بود برخاسته و با جمیعت همراهی خود به دروازه رسید و اندرون
 قلمه در آمد و از آنکه این خبر به بادشاه رسیده محمد اعظم شاه رسید آن والا که عاصات منتظر احدی
 از سوار و پیاده نمانده و بر اسب سوار شده و با چندی از مقرران و خدمت کاران داخل
 قلمه شده به دروازه دوم بخازالدین خان بهادر در رسید و از آنجا خانشار الیه همراه گرفته
 روانه پیشتر شد اما قشیکه اسمیغنی کوشش زد و قطب الملک ابوالحسن گردید گفت که در قدرت

در قبضه ائمه دار مادنا پندت بود به سبب کشتن او رخنه در انتظام پدید آمد مکر در هر ج
 و مرج شکر میروزی تحسید را باد علم افزای فتح و میروزی کردید و شهر را محاصره کرده
 تا یکسال جنگ توپ و زنبورک در میان مانده از آدم و چارپایه بسیار تلف شدند
 و آخر کار غازیان لغتند بتلاش نمایان و ترویات بی پایان مفتوح ساختند چنانچه
 مال و متاع بسیار از نقد و جنس و غیره بدست لشکریان آمد سواش چون تعریف محل
 منازل میدر آباد که از طلا و نقره و غیره با انواع انواع اختراع تزیین یافته بود لبرض بادشاه زاده
 محمد اعظم شاه رسید با چندی مقربان حبت تماشا و تفرج رفت و چون دکنیان بید و ملت
 سر تغند زیاده از حد برداشتند بادشاه زاده دو روز در محلی مانده و داد عیش
 انبساط فراوان داده و داخل شکر گشته حسب الحکم محلی عمت عالی نهمت در محاصره
 قلعه محکم کلنگنده مسرت داشت بالاخره از طرفین جنگ توپ و زنبورک و بان در میان
 آمده رفته رفته تا با اینجا سر کشید که احدی را سوارش بر جانمانده بل همه با از زندگی
 مایوس شدند غرضیکه جنگ بنود نمونه قهر آهی بود که نزاران ذیکیات از آدم و چهار
 پایه مستهلک شده جان دادند بعد از آن ایام میرا بر اسیم تعبا یات لجا غایات سلطانی
 نوازش یافته از منصب شمش نزاری ذات و پنجهزار سوار او و خطاب مهابت خان در
 و تعویض خدمت صوبه داری - و پنجاه جاکیر در محل قدیم در بین الاقران خود بلند
 پایی را کامیاب گشت و با وجود یکمچنین مدت دو سال امضا یافته بچگونه صورت افتتاح
 ابواب معصود بنظر نیامد حضرت خلافت مرتبت با استقلال تمام کار فرمای فتح و لغت بودند اما



خود به تماشای رقص و استماع سرود شب و روز لبرآوان عیش و انبساط و بی پایان عشرت و نشاط
طریق مستغرق شد و شیخ منہاج و میر ابراهیم از رسیدن ملک بازستقل گشته در ملک و از پیچ
مقصوری جانیر نداشتند چنانچه از دست فساد و شقاوت منشان پیکس از احاطه لشکر سرون
کذاستن نمیتوانست غرضیکه حضرت قدر قدرت در شش ماه از ملاکیر پانزده گروه رسیدند پس
در ظهور این صوبت و سختیها غازالدین خان بہادر و جناب خان بہادر اندلیہ کردند کہ از خروج مخالف
شیخ منہاج یا میر ابراهیم را جدا ساخته در ملک ملازمان رکاب سعادت منسلک باید ساخت تا این
مہم با حسن و جہ سراجہم پذیر کردید نیا بران خان شارا الہیہ متفق شدہ بمیر ابراهیم پنجم پذیرفتن
نہ کی در گاہ والا و سر فر از شدن عبرت علیہ فرستادند چنانچہ او با سجد و خبت و بھوشی طالع در حق
مقبول نموده دست از حزم و حرب برداشت و نیز با غوای او چندی از رفقای او از ترددات باز
ماندند در وقوع ایضوت لشکر فیروزی جبک جبک و جبل کنان بقصبہ دہوی بپہنید کہ از حیدر آباد
بہشت کردہ است رسید لیکن در اینجا شیخ منہاج القوی از اخلاقی و اخرا فی میر ابراهیم الکی یافتہ
روزی تبقریب کنگاش و معلقت بمنزل خود طلب داشتہ گفت کہ با وجود چنین فوج کران و
دشواری طرق افواج بادشاہی تا با اینجا رسید اگر چنین درسی و تلاش پیچ مقصودی جانیر نداشتیم
اما تا وقتی کہ شش و یکران نباشد سعی من تنہا چه اثر پذیر کرد و عا و رایش معلوم میکرد کہ از حرام ملی
و حق ناشناسی یعنی حرام خواران این ملک بہرودی ضرب شدنی است و میر مسطور را قید نموده
و نیز بجزیر محکم کردہ و محصور قطب الملک ابو الحسن فرستادہ و حقیقت را مفصل و مشر و حال نوشت
و نیز قطب الملک ابو الحسن او را بنزدان مکانات محبوبس ساخت و چون چند ماہ بریں برآمد

همراهان او یکبارهای نمایان چهره افروز شجاعت گشتند اسوالیش غازالدین خان بهادر از میمنه و
 حسنعلی خان بهادر از بسیار رنجسته ترودات نمایان بطهور آورده و بسیاری از وخیان راته تیغ آورده
 بر خاک منزلت انداختند آخر الام بقیة السیف تاب نیاورده راه فرار در پیش گرفتند الحاصل حضرت
 خلافت منزلت غازالدین خان بهادر و حسنعلی خان بهادر و سید عبدالرحمان و غیره امیرایان را که
 درین جنگ مصدر ترودات نمایان شده بودند بنوازش خسروانه سرفراز نموده مقضای مصلحت
 تاسه ماه در انجا مقام فرمودند از آنکه و کهنیان شقاوت نشان از طرف نظام معسکر عبوراد بار میکرو
 بهادران شکر غیر وزی که خانه بزمین داشتند به تنبیه ضلالت پشرومان می پرداختند چنانکه از شوخی
 و خیرگی آن کوته اندیشان رسد نبه کشته غلات از بس کران گردیده قلت آب و گاه بدرجه اتم
 رسید که آدم و چارپایه بسیاری سختی یافته تلف گشتند بالاخره در طهور انحال شد کا حضرت حرم و
 احتیاطا کار فرما شده و از انجا بفرغ خاطر کوچ پیشتر نموده هر روز دوسه کوه مسافت طی می
 کردند و چون طایفه شوریده لطالت گردیده هر چهار طرف سازه کرد می شدند مبارزان جنگ کمان
 و مردان گنجان هر حمله پیمای می گشتند الخوض زمانیکه خبر جنگ بقطب الملک ابوالحسن رسیده دو روز
 دیگر جهت کمک شیخ منهای و میر ابراهیم فرستاده و حصار حیدرآباد را از توپخانه محکم کرده خود
 در قلعه ملکته که از حیدرآباد بمفاصله یک کوه است رفته مقیم گشت و هم برج و باره قلعه را
 از توپ و زنبورک و سرب و باروت و غیره سامان و سرانجام جنگ مستحکم و محقق با ایشان شخصیت
 مهین ساخته بامانان پلادت وزیر و سیدی یا قوت حیدر و غیره ارکان خود گفت که در نزد
 جنگ حرم و پیشیاری تمام یکبار برده بعد دو از ده سال از روی ادحال آلهی خوا سپرداد پس از آن

بد مال و افتتاح قلاع بر طبق خواستش مبارک صورت نه بخت مضرب جیام ظفر استیلام در نواح احمد نگر
 کردید چنانچه در آن مقام بادشاه زاده عالمیقدر شاه عالم بهادر شرف استیلام عتبه سپهر مقام شرف شد
 و حضرت سلیمان منزلت روزی چند در آنجا مقام فرموده پس از آن عزم مصر در تسخیر حیدرآباد مکرز
 ضمیر الوز کرد و اسید و بادشاه زاده والا جبه محمد اعظم شاه را سر اول نموده و غازمی الدین خان بهادر
 و صنعیلخان بهادر و امان الدین خان و راجه النوب شک و دیگر اُمرا یان نامدار را بر خاقان آن والا
 کو به خلافت تعیین فرموده حکم صادر نمودند که یکسر بل پیش میفرستد و چون رایات عالیات / (درق ۹)
 دور منزل رسید خبرش بقلب الملك البولس گردید شیخ مهنج و میر ابراهیم نوکران عمده خود را با
 چهل هزار سوار حجت مقاومت فرستاد چنانچه آنها بلا گیر که از حیدرآباد بمصافت سی کوه رسیده
 استقامت کردند بعد شیخ مذکور خود در آنجا مانده میر ابراهیم را با فوج کران پیشتر فرستاد و او بهر
 کوه رسیده نمودار شد در مصیورت بادشاه زاده محمد اعظم شاه بر منسل سوار شده و امرایان متحینه
 را همراه گرفته مقابل کشت آفرش زد و خوردی در میان آمده و منکوبان استقامت نه پذیرفته متهم
 شدند و بادشاه زاده در آنجا مقام نمود مگر برین در عرض دوروز رایات عالیات نیز در رسید پادشاه
 زاده به پیشتر پس از آن کوچ نمود درین ضمن غنیمان شقاوت نشان طبقه طبقه از زمین و یار
 بر کمیزی می کردند و اخراج قاهره بمداخت پرداخته میرت غرضیکه همچنین نزد و کلمان بکراکیر
 رسیدند و در آنجا شیخ مهنج و میر ابراهیم هر دو متفق شده بمقابل غازیان لغرت شعار آمدند لهذا
 سبکان حضرت سید عبداللہ خان و دلاور خان و کشور سکه ناوہ را بمعاونت بادشاه زاده فرستاد
 و چون سده باد آمده لمحق شدند حکمی عظیم در میان آمد سید عبداللہ خان ترددات نمایان و چندی

اقسام اقسام ترکم و متواصل مجدیست که یکی رادیکری نمیتواند دید تا چهار باد و شش هزاره چهار مقام بر
 کنار دره نموده دارد و اغرق را بنزد اشکال پائین دره براه بر و بعد از آن خود با فوج فیروزی
 بدره درآمد و چون دو منزل طی کرد مخالفان یعنی محمد اکبر و سنبها با فوج کردن مقابله گرفتند بنابراین
 جنگ عظیم در میان آمده از طرفین بسیار کشته شدند آخر الامر مخالفان تاب مقاومت نیاورده و فرست
 خورده در محله را پسری و راجله رفته سکونت گرفتند پس عساکر طغر بیک در عقب شده و بشهر بجوی
 رسیده در آن جا دایره بجهت خود الحاصل بجوی شهرست کلان که اکثر نران و بلند نران و نرنگیان
 و فرانسسیان سرک در آن شهر سکونت داشته حویلهای بلند و بالاتر آن قلعهها احداث شده
 و در محن آن باغبانی وسیع ترتیب داده و در آن دخت میوههای انواع انواع نشانده میان آن
 جوهای آب جاری کرده اند سواش در آن شهر محمد اکبر و سنبها حویلی خود را بوسه تمام بنا نهاده اند
 فی الحبله متصل شهر نرسیت عمیق و پهنای که آنرا بنود پنج کنکنا نامند چنانچه در سر سالی بنودان
 از اطراف و جوانب جهت غسل آبجای آئینه العتبه بادشاه زاده / و الاعتبار حویلی محمد اکبر و سنبها ^{در حق}
 مسمار کرده و باغبانی آنها را از سیخ و بن برکنده از آن جا یکوچ متواتر بکنار دریای شورور
 نواحی بندر کرده که مشغول فرنگیانست رسیده لیکن در اینجا از عدم رسیدن غلات کرانی بد رجاء اتم گردید
 بل چند روز غله را نام و نشان پیدا نشد ازین سبب مردمان را از فاقه از جان رمقی بماند درین اثنا
 از اتفاقات حسنه چون خیریت خان و یاقوت خان که سابق فخر کرانی مسموع نموده بودند چید
 جهاز پر از غلات بمحکم آوردند کمری را از طرف غله تسکین و طمانیت پیدا شد من بعد بادشاه زاده
 روزی چند در آن سرزمین کوس فیروزی نواخته معاودت حضور پور نمود و چون استصال و کهنیت

بندگان حضرت اتماس آن کو هر خلافت را پذیرا فرموده و لعبایت مالای مروارید و شمشیر قبضه مصر
و پنج منیل و پنج اسب عربی و عراقی و ترکی مفتخر نموده رخت کوکن فرمودند و هم شانزادای
والا تبار را باضافه منصب سرلید گردانیده و سیرلیخ واجب التسلخ بنام حسنعلیخان بهادر سر
صدور یافت که از دریای بهیمره حاضر رکاب بادشاهزاده شده حسن خدمات و نیکو ترو دات بتقدیم
رساند من لحد بادشاهزاده عالمشدر لحد بطی مراحل از نرنگه کشته عبور نموده و نخست خان / دور

داود خان را سر اول فوج فیروزی نموده بکمال احتیاط و انضباط قطع منازل می نمود و ناگاه در
اشا از زبانی سرکارنا خبر رسید که در قلعه شاه پور که حصار است بر زمین و از سنگ باستحکام تمام بنایافته
فرقی از غنیمت لیسیم سکونت گرفته است پس بادشاهزاده باستماع خبر عزت خان و طغنت خان
و عبدالله خان و رای بند را بن جهت تنبیه آه کرده شقاوت پزوه تعین نموده ضایقه بهادران
عرصه بنبر و مبارعت رسیده قلعه را محاصره نمودند در مصیورت تا دو روز جنگ تشنگ در میان مانده
و آخر الامر حارس قلعه را بجز و انقصار در آورده رجوع شد و همچنان سانت مانو و دیگر دو سه شهر کلان
که در آن ضلع بوده و گرداگرد هر یک را حصار مستحضر بنا یافته و سرب و باره اش را به توپخانه
و سرب و باروت استحکام پذیرفته در زیر آن خندق عمیق پر از آب موجود بود بسی مجاهدان طغر
طغر نشان مغتوج کشته قلعه داران اسیر و دستگیر شده احوال و افعال بسیار بدت بهادران در آن
پس از آن براه رام کهاٹ باراده در آمدن دره تلکوکن شده حسنعلیخان بهادر را با پنج هزار
سوار بالای دره گذاشت که رسد غلات میرسانیده باشد غرضیکه دره مذکور نشیب و فرازی
داشته بمیافت سه گروه کوپهای مله و مرتفع هر دو جانبش بود و اوالیش / میان آن اشجار دور ۱۰۸



نازک است اگر احياناً بمعنی بعضی عالی برسد آشفته و برهم کرده غرضیکه از تعلقات نوشته بادشاه
 زاده موه‌کار با منظر انور گذشته حقیقت رفتن نیم زبانی استنها بعضی رسیدنکه برین خاطر مقدس از بس
 آشفته و برهم گردیده و بادشاه زاده از سر انجام آن مهم موقوف داشته و امر ایان معینه را طلب حضور
 نموده و کل کارخجالت را ضبط فرموده داخل سکار و الا نمودند قرآن و الا آخر در ظهور این اعتراضی
 ترک منصب کرده و سوای قدیمان دیگر همه را بر طرف ساخته و در همان منزل مانده راه آمد و شد
 مردمان مسدود کرد و لیکن وقتی که این معنی بعضی بمالون رسید از راه شفقت پدری که بحال فرزندان
 لمعه ظهور رسید بخجشی الملك روح الله خان را بارشاد و لایح ارحم فرستاد و چنانچه خاتمه شد
 بدیوئی رسیده خبر کنانید که بادشاه زاده حضور خود طلب نموده گفته فرستاد که از کس بدن
 طاقت حرف زدن ندارم ناچار خانم قوم برگشته و بحضور انور آمده حقیقت را بعضی اشرف
 رسانید لجه سبک مخفرت از اشتقاق باطنی زیب آرای ستیغ عصمت زیب النساء سکیم را (درق ۱۸)
 حجت استمالت خاطر مسطر و ابلاغ تهنیت عنایات پیغامات روانه ساختند پس از آن خود
 بدولت طریق سیر و سکار متوجه شده منزل بادشاه زاده را بعد از فرخنده لزوم نورانی فرموده و
 دست اشتقاق و نوازش بر فرق گذاشته و بطنای صفت فاضله سر فر از نموده و بجه و جوه
 مطمئن ساخته از منزل سمره خود یارودی محلی آوردند و در بعضی لجه دوسه روز و لیسر خان
 رخت حیات بجا بمالابست الغرض میگویند که خاتمه شد و حجت کردنی منزل مبارک کافور
 خورده جان داد و بادشاه زاده و الا کهر شاه عالم بهادر از برهم خوردن مضروب محمد اعظم
 شاه موجب افتتاح ابواب ترقیات خود لهور نموده علمتس سر انجام بهم کون گشت لهذا

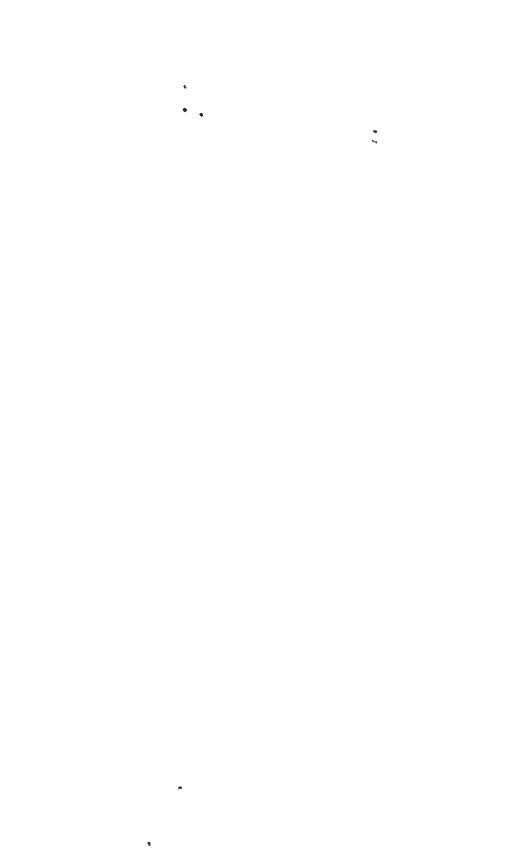
ممدارت العالیه و نمیده آن از خدمت فرمان نویسی سر نزاری یافت و هم شریعت پناه شیخ الاسلام
 قاضی اردوی معلی که با وجود تعلق رتبه آزادی بر همه دل می گذاشت استغفای منصب قضا نمود لیکن
 از آنکه راستی و درستی شیخ موسی الیه بر خاطر ارباب مبارک مرتسم بود عکس شد که بطریق این در محکمه شرعی
 تشنه نشسته به تنقیح مراجعات و تصحیح معاملات می پرداخته باشد و بادشاهزاده والا اختر محمد
 اعظم شاه خجتاب و الا شاه عالیجاه سر نزاری یافته و جهت تسخیر قلعہ بمیجا پور ارخامی یافت
 و اعلیٰ حضرت نجابت عفت عامه و جواهر زوایا و ده منیل و پنجاه اسپ که از انجمله ده راس اسپ
 با ساز مس و طلا بود و دیگر انعام غایات بر نواخته قوت شایسته برکاب آن والا اختر نازد
 فرمودند و همیذا حسب التماس آن کوهر دولت و کمانداری دلیر خان بهراولی فوج مقرر گردید
 و دو لکارد پسر طریق مساعدده بخان مرقوم مرحمت گشته و از روی الطاف به بادشاهزاده حکم
 شد که از دویوڑهی دیوان خاص و عام تا منزل اول شادایانه لوازان برود چنانچه آن
 سپین پور خلعت بر روضی ارشاد هدایت بنیاد به تونزک و تمل تمام سفیت گروه منزل اول
 رفته و فرود آمده خلی بدستگاه خود بدیر خان نوشت مضمونش آنکه ایچ از مدتی مکنون خاطر
 بود و نجابت الیه میر آمد لذا ازود آمده داخل شکر شوید پس روز دیگر خانم زبور ملحق
 گردید مکر وقت نیم شب بادشاهزاده کامکار با مسددوی بدیره خان مشارالیه رفته
 و چهار کبزی نشسته راز دل گفته برخاست در الوقت خان موسی بخرضی رسانید (درق ۸۶-۸۷)
 که از قندم فرخنده لزوم تارک عزت فدوی پیرنج اطللس رسید اما بر بن غلط تشریف
 فرمود متعقای معلمت نه بوده نابیر آنکه خاطر مبارک حضرت شایسته ای از پس

چهار نیم کرده رفته اقامت گرفتند و هر چند که شب چون ثبت آن سیر و بیان نابکار تیره و تار بود اما اعتقاد
خان بر مضمونی اقبال شایسته ای تعاقب آنها نگذاشته بموضع منزل بر رسید و نیز مقهوران از اینجا فرار گرفته
بموضع خستارن پنج بکرده پیشتر رفتند و از آنکه خانستور هم پاشنه کوب در اینجا رسید معذرتان مستعد حین شده
و از یک فوج دو فوج کرده مقابل شدند مگر فوج بادشاهی اسپان برانگیخته و ملحق و خیمان گردیده
بکوتر اراق آتش جنگ و حرب را بکمال اشتعال آوردند و چنانچه از دست جوانان کار طلب عجب سنگه مقهور
و دیگر بران عدالت منش از بهار دیاس سپر کوکل داس و اکبر ارج برادرزاده شیوسنگه و سانول داس
برادر را حسنگه و کشتن پنجونی و دیگر عمدت علف تیغ بید ریخ گردیدند و محکم سنگه بدو زخم کاری لغز و لاله ^{۵۵۰}
خواری و کوساری فرار گشت لبده در وقوع اینصورت و بیکران هم تاب اقامت نیاورده
رو بگریز نهادند و جوانان جنگجو و مجاهدان پیکار خود در عقب شده تادوسه کرده بحال ستوه برده
و چند شتران پرازبان و غیره اشیای معذرتان گرفته و علف عنان کرده و در عرصه سبز و گاه
دایره نموده سر نابکار عجب سنگه و دیگر ناسروران مقتول را در حضور شهنشاده فرستادند چنانچه
از طرف و خیمان پالند کس غذای محصم خون آشام شده از طرف اعتقاد خان قریب
سصد کس بکار آمدند و زخمی شدند و فی الحبله باستماع این خبر بنده کا حضرت اعتقاد خان را بحال
خبر دانه ممتاز نموده باضافه منصب و مراتب ترقیات را کامیاب فرمودند و در آن هنگام ملاً
علامه مخدوم که با وجود فضیلت کمال در انشا پر دازی و ادب و بلاغت و سخن سخن تام می داد و هم
حظ نستعلیق بجاییت خوب منیوشت و با مزاج دانی شریف نقد قابلیت را بیکل امتحان
رسانیده بود بمساعت ثبت و یادوری طالع مقبول طبع مشکل سپاده تهنه افسر منصب

در خرطوم بکبک در غنیمت البرز نام گرز بر دار علم از دست خدمت کار گرفته به فرق میل چنان زد که
فیل از رسیدن از جرم کاری پشاشد درین اثنا خاص بر داران و تیر اندازان بهر سوبه تیر و منبوق در
گرفتند آخرش فیل عاجز شده و از لشکر برآمده سر بر نهاد غریکه چون حافظ حقیقی حافظ و ناصر وجود
با جود آن کوهر درج سلطنت بود هیچ آسیبی نه رسیده و خیر گذشت در عمل و بر پشت ملازمت سعادت
رتبت مشرف گشت و منبوق حضرت بر سلامتی آن محسن کوهر خلافت یک لکبه روپیه نشان فرموده
لعلطای خلعت خاصه و جواهر قیمتی دو لکبه روپیه و ده زنجیر مثل و پنجاه راس اسب ممتاز نمودند
و هم امریان متعینه در غر حاکم بنوازش خلعت سرفرازی یافتند منی بعد در آن ایام از وقایع
دارالخیره جمیع عرض و الارسید و محلی از آن ایکنه عجب سکه برادر شیوسکه و محکم سکه میرتیه دیگر
راجو پتان راهپو رهایه فساد قریب سه هزار سوار و بمال قدر پیاده فرایم آورده باراده فاسد از
میرته آورده شدند بنا بر آن اعتقاد خان فوجدار با جمیع همراهی مقابل شد و آن تفاوت
نشان در خود تاب استقامت ندیده روی فرار بودای او بار نهادند بالاخره خان شارالیه
تا قصبه دژ وانه به حاقب رفت و چون سینه خمان به تپلهها رفتند خان مومی الیه سماجا بماند بنا بر
آنکه هر جا از عبور آن خلالت نشان خبر یابد خود را در اخبار رسانیده به تنبیه رساند لیکن درین اثنا
خبر یافت که آن سکو بان براه دیگر باز بقصبه میرته رفتند پس با ستماع این خبر همان ساعت با
جمیعت سوار شده بر جناح استعجال خود را بمیرته اقبال از رسیدن خان قوم متوران بآبادی
یکطرف دست غارت برداشته بودند و همین که خبر رسیدن خان مذکور بگوش لغت میوش آنرا لایفه و غا
مت اندیش رسیدن بهمت را غنیمت دانسته سرسجای ناکامی نهاد و بموضع انیدار از میرته لغت

بر پانچور لغزوغ ما بهیچ جهان افروز نوری تازه یافت بادشاهزاده والا شرت محمد اعظم شاه را
 به عطای خلعت فاخره و یک زنجیر منی و ده اسپ سرفراز ساخته و به تملک کن عادیخانه متعلقه سنها
 تعین نموده و حسنعلی خان بهادر و فتح جنگ خان و رادانوپ سنکه و انزوده سنکه و کونرکشن سنکه
 و غیره سیدها را همراه آن کوچه کرسلنت تعین فرمودند پس افواج منصوره از کونکشی کبات
 درآمده و بدر در شده آن برز بوم را خراب مطلق گردانیدند و بعد از مهر من این خبر حکم شد که آن و
 تبار صنعلی خان بهادر را بر دیای بهیمه گذاشته خود را بخفور پور فرستاد و خود بدولت و اقبال خطه
 و لکشی اورنگ آباد را بقدم سمیت لزوم ترسک بهشت گردانید و نیز درین ایام افواج نصرت
 استنراج تواری و توالی بر ولایت بیجا پور و سلواری یافتند و پس از دو ماه بادشاهزاده محمد اعظم
 شاه بطلب حکم قضا شیم نبرم ملازمت والا در جت بمنزل چوکه که از اورنگ آباد بفاصله چهار کوه
 باشد رسید پس از حکم شد که روح اله خان و بهره منده خان و غیره امرایان عظیم الشان با استقبال
 بردند چنانچه همه تا نزد یک میزد باڑی متصل کوه ستاره رسیده ملازمت نمودند درین اثنا فیلی
 فتح جنگ خان لغایت مست کشته لشورش تمام درآمده و از نهایت سیه مستی و بی اعتدالی
 در ضبط فیلبانان نمانده و بی اختیار بهر سو میدوید در صورت از سوار پیاده همه تا بحالت
 تحریف گرفتار شده بهر طرف متفرق گردیدند و اتفاقاً آن فیلی بر سواری بادشاهزاده رسید
 در الوقت آن فارس مضار شهماست اسپ سواری لبوی فیلی براند و چون نزدیک رسید فیلی صد
 همچو ععد در داده و خرطوم برداشته بر اسپ حمله کرده و اسپ دشت خورده و روبرافت و
 بادشاهزاده در خانه زین استقامت نورزیده بر زمین آمد و او خواست که بادشاهزاده را

و شتران و دیگر کارخانه جات / محمد اکبر همراه گرفته با دیگر سببها وقت دوپیر روز گذشته بخت
 رسیده با بخت و عزامت ناسیه سالی آستان ملایک ایشان گشت پس بنده کاخ حضرت بمقتضای
 ذاتی و شفقت ازلی با وجود چنین جبرائیم و عصیان که مستوجب عقوبت عظمی بود از فرط مراجع تدارک
 شش بر حبس نمودن اکتفا فرموده و روز دیگر از موضع بیکم لور کوچ نموده به پیشگاه دارالخیر جمیر
 یار زانی داشته بادشاهزاده شاه عالم بهادر را بار و روح اله خان و قلیچ خان و دیگر امیرایان عظیم ایشان
 تب محمد اکبر رخصت نمودند و بادشاهزاده هم در قرب و جوار خود پور رسید لیکن از رسیدن افواج
 و مضوره محمد اکبر و در کداس بودن خود را در آن ملک الرب و احسن ندانستند چنانچه محمد اکبر بفرمان سلطان
 غیبت یافته و دختر خود را حواله در کداس نمود و او با کسان خود بموضع ناته به برلانی که مقل کومستان مار
 است فرستاده کرد و در تمام جوشی زنار دار را جهت سرانجام کار متعینه ساخته قدغن کرد که شب و
 حاضر بوده با حسن الوجوه بتقدیم خدمات پردازید پس از آن محمد اکبر و در کداس روی فرار بدیار
 مهاباد و بنده کان حضرت بادشاهزاده محمد عظیم الدین را با عده الملک اسد خان و راجه پیم شک و
 برا امرایان جهت نظم و نسق ملک مار و ارکنداشته خود بدولت و لغزت عازم ممالک جنوبی شدند
 بن غنیزل و یو کام متعلقه لوده خبر رخت اثر واقع ناگزیر نواب قدسی القاب و تقدس نقاب صاحب
 ن بیکم صاحب بمباح جلال رسیده خاطر الهام ماثرا ز لب متاکم گردیده و یکروز مقام فرموده
 ن جابراه مکند کده غان عزیمت ارزانی داشتند و از مقام برگشته باره به محمد علیخان خانسانا
 شد که با کار کائنات و دیگر عمله و محله بکنترل پیشش میفرستد باشند از کتل میکنند کده و
 ویدر مضایق و صوبت آن کومستان با سانی عبور نموده کید الغرض زمانیکه بعد طی مراحل بلده



راضیمه ضلالت کرده تن به قبولش درند ازین جهت به کرز بر داران حکم کرد و تالاب دست کرزها
کارش تمام ساختند و وقت دوپیر و چهار کمری شب گذشته جلوه دار محکم محمد اکبر رسید اما راجه پوتان
او را گرفته نزد در کداس که باراجه پوتانی عمده نشسته بود گرفته بودند و پس از استفسار حقیقت
فرمان را از دست او گرفته و بعد از مطلع شدن از مضمون آن بسیار متوهم و متوشش گردیده بدایره
محمد اکبر رفت و چون او در ستراحت بود و خواجہ سرایان ظاهر ساختند که درین وقت احدی در
رایارای نه که بیدار کند ناچار در کداس از انجا برگشته کسانرا جهت طلب پتور خان فرستاد
و آنها آمده ظاهر کردند که خانشارالیه با محمد و دی بر خاسته در حضور رفت آخرش در کداس و
راجه پوتان عمده محمد یکسر کنکاش کردند که بادشاهزاده بهانه استراحت کرده بر نیاید و خان مستور
بی اطلاع بر خاسته رفت و فرمان با نمضمون رسید در صورت غالی از دغنه غیبت وقت یک
پاس شب آخر در کداس و غیره و جمیع راجه پوتان بر خاسته بخود پیور رفتند مگر صباح که محمد اکبر
بیدار شد خواجہ سرایان از فرار راجه پوتان خبر رسانیدند لذا محمد اکبر مقتضای مصلحت وقت
غیر از شائل شدن در فرقی راجه پوتان موجب حیات و نجات خود ندیده و فیلان و سپان
و شتران و دیگر کارخانجات گذاشته و بایک قبیل و پنجاه است و سبب شتر محمول ضادوق جواهر و
خراین و سید و پنجاه سوار از قدیمان و الانشایی بخود پیور رفته شامل در کداس شد چنانچه
چهار کمری رسید زیرا که خبر فرار محمد اکبر عرض معلی رسیده نقاره فتح و لغت بلند آوازه گردید و
هم سبب نامی درگاه از طرف کلبانک تهنیت و مبارکباد رسانیدند و شجاعان متغفل و
نادم از کردار نامموار خود گشته و سود و بهود و خود را غیر از فتن حضور پر نور دیگر ندانسته و فیلان

بر عقل و دانائی شما که این راجپوتان و حشی منشی و بهایم سیرتان را که مرکز بدم گرفتاری گرفتار
نمیشدند بحکمت اعلای طوئی تسخیر نموده بابا بیجا آورده اید اما می باید که شب بیکونه از دلاسا و
استمالت نکاید و زیر که صلح بابا شاه عالم بهادر و دیگر امایان عظیم ایشان با فوج بکران
بر کاب فیض تو امان میسر کند برین انشا الله تعالی هر یک را اسیر رفته آتقدیر نموده بسزای کردار
نامموار رسانیده خواهد شد پس وقت شب فرمان حواله جلوه دار گشته ارشاد رفت که در حسینی که محکم کبر
یا جمیع راجپوتان و غیره نشسته باشد بر سازد الحاصل از اتعاقات حسنه همان شب باوشان زاده
کامکار شاه عالم بهادر از تالاب راج ساکر و سید حامد خان و دیگر سیدها از ضلع پیر کنه باره
و بوندی و هم از اطراف و جوارب دیگر طرقتی یلغور سیده بشرف کاب بوس سعادت جاوید حاصل
کردند سواش چون بهور خان که بمجا بهرت عثمانی خان بودند نیکو حضرت به عنان مرقوم تعجب و
خطاب فرمودند که آن نامتور که کفران لغت و زبیده است مکر از عقب سلطانی که نمونه / دورق
قهر نردانست اندیشه ندارد باید که همین وقت نوشته او را طلب دارید و الا بهنک و ناموس
او را رسوای خاص و عام نموده و فرزندان او را به غل و ذل گرفتار ساخته بقیعت سکان بغرقت
داده خواهد شد و خبر شتر است بالآخره عنایت خان بهر وفق حکم بهور خان نوشته فرستاد
نیز باستقنای جرایم خود مستمال کرده طلب داشت چنانچه بهور خان بمجر رسیدن نوشته سرسمه تمام
شده بی آنکه از محمد اکبر رحمت شود یاد کرد اس و دیگر راجپوتان را آگاهی و بدینچنانکه نشسته بود
از مور حل به خاسته وقت نیم شب بامه اردوی خود را بژودی غلخانه رسانید و لبه مرزین
حکمشد که بی یراق دست بسته بیاید لیکن از آنکه رشته حیالش که بود در دست و جهالت

نامساعدت بخت و تنزل دولت شده فراموش جهانمطلاع در باب طلب باو نشان داده ملید
 اختر شاه عالم بهادر و دیگر امرایان عالمیشان صدور یافت که هر کس از علوم مکان خود کوچ نموده
 بر خواجه استیصال برکاب مغفرت لهاب رساند / در همین خبر رسید که محمد اکبر با جمعیست نسبت و ^{در حق}
 پنج هزار سوار را چوتان باراده او بار و داعیه دور از کار از کهای و دیو سوری برآمده بشهیه و اسباب
 حرب و سپکا را فوجی پیکنه جتیارن رسیده است اما سبکمان حضرت که در رکاب سعادت لشکری
 محدود و عده بود بران نظر نکرده از کمال سلطوت و جمال کثرت مخالف را بخاطر نیامورده و از غایت
 متعجب و دلادری طریق سیر و شکار از اجماع کوچ نموده اعلام طفر فرجام موضوع بکیم پور عنی حاصله نه کرده
 از اجماع برافراشتند غرضیکه فانی الصمیم المام پذیرانکه شاید که محمد اکبر بر سببی طالع و یادی بخت
 تفرع الحاح را وسیله جرایم خود نموده به نیل سعادت ملازمت مستعد گردد و چون او ازین سعادت
 بهره نداشت بر خلاف آن تهر جان را بر اول مقرر نموده سبقت بمقابله کرد از آنجا که در رکاب ضیق
 انستاب زیاده از شش سفت هزار سوار نمودند اندیشه نمودند که اگر راهی راست نیاید چگونه نقد
 مطلب کف مراد در آید مگر فی الحقیقت مشیت ایزدی بدین رفته بود که مخالف از اراده شقاوت
 آماده ناکام و بی سر انجام بوده پرنیان وادی خرابیها کرد و لهذا از اردوی محلی بمباصله شکرپوره
 فرود آمده جنگ را موقوف بر فرود گذاشت لیکن ندانست که شب حاطه فرود چه زاید القه از
 رسیدن مخالف بهنگام عظم در ارکان دولت راه یافته و خاطر مبارک در رول / اگر دیده / کثرت از ^{در حق}
 رای زرین و خرد در بین تدبیر انداختن تفرقه در جمعیست مخالف برکاشتنند اعنی فرمان والاش
 بنام بد اختر محمد اکبر بدستخط خاص مسطور فرمودند معینون اکمله بابای من بهادر من صد هزار حسین ازین

در عوض ادای تشکر به نجار و لایقیش نموده خطاب لایق و شیکه او دیور سر بلند و سرفراز گردید
و هم بهیم سنگه برادر خود بر سپهری خجست و مساعدت طالع ناصیه سای خباب خلافت گیری شد ازین
باعث آنحضرت او را از راه فضل و کرم منصب چهارماری ذات و سه نزار سوار و عطای طوغ و علم
و نقاره بر نواخته در بین الاقران سرفراز و ممتاز فرمودند بعضی معلی شدن حقیقت ملازمت نمودن
در کداس راهپور از بادشاه زاده محمد اکبر و اعوانا ختنش نخیال محال سلطنت و
باغی شدن او ، از کهای دیور سوری خبر به سبکان حضرت رسید که در کداس و غیره راهپوران
با شجاعت خان و بهور خان ساخت و باخت نموده و بذریع نامبردا با اکثری جمعیت را چپوتان
آمده ملازمت بادشاه زاده محمد اکبر نمودا چنانچه خانشارا الیهما و در کداس بادشاه زاده را نخیال
لاعیل و او نام باعلی در غلامیده آن چراغ و دودمان خلافت با وجود فرغ دانائی و زرت
رای باعوانی آن تیره در دودمان کوه اندیش و رکوی اندیشه های بسیجوده افتاده و بنابر جود رسالی
و عز و نشاء جوانی از جاده عقیدت و اطاعت قدم برون گذاشته راه پیمای نبی و عصیان که
فی الحقیقت آنرا ناسا بتمندی است شده است و در طهران این کار نایبجار محترم خان و محمد نعیم خان
و غیره دسته منصبداران بر بنمای سعادت ازان گروه شقاوت پزوه برآمده عازم حضور صفین
ظهور شده اند اینها در عرض یک دور و زشت اندوز رکاب سعادت خوانده شد لیکن دیگر
جسیج نبدای متعینه و حق ناشناس بدلا ساسی ترقی موبوم در ورطه خزان دین و دنیا افتاده
رفیق طریقی نایبجار مخالف شدند و محترم خان و محمد نعیم خان و غیره امرا یان در عرض دور و زشت
انترن رسیده و حقیقت معض و مشروح بعضی رسانیدند در مصیورت خاطر مبارک محمول بر

الحاصل سبب کا محضرت جہت بند و بست آن ملک و تہنہ و تادیب را چوتان روزی چند
در چتو متوقف شدند و ہشتم سنگہ از غایت اخوف و سراس مستقل قیام نشدہ و با جمعی کثیر از کوہ (درق ۹)
تا برآمدہ در ملک کجرات رسید و از کوہ اندیشی و صلالت منشی مقبہ بکمر و اچکمر را با چند ہمت
دیگر تاختہ نجات داد درین ضمن دیال نام بقال بدسکال نوکرانای متوفی راہ اور بار در صوبہ
مالوہ سپرد و مقبہ و تار را تاراج نمودہ و میلان و شتران و دیگر مراکب سرکار سر والا و ہم امرایان
مصب داران و دیگر کہ در اینجا واسطہ کمی رفتہ بودند از مردمان کمی زد و خورد کردہ چند فیل و اسپان
و شتران و مراکب و دیگر بسیار برده سواش رفتہ رفتہ از فتور و فتنہ را چوتان فتنہ کمیش
طرق و شوارع تا باینجا مسدود کردید کہ طایر ذی بال را یارای پر زدن نماندہ جز اردوی ظفر فرین
با طراف و جوانب نرسید چنانکہ از نارسیدن خبر صغلی خان بہادر خاطر مبارک کران کردیدہ با کثر
سبب ما فرمودند کہ بر فاقہ شایم سنگہ رانوات رفتہ خبر بیارید احدی برفتن جرات نکرد و از انکہ میرزا
ستباب الدین پسر عابد خان و خواجہ کمال النخاعی بختی خان کہ اشارت شجاعت و ہتور از ناصیہ آہن پیدا
و ہویدا بود مطیع امر عالی کردیدہ در عرصہ سبت روز عرض داشت خاندان عالیہ از کوہستان رانک
آوردہ و مصدر عنایات و توجہات خسروانہ گشتہ باضافہ منصب کامیاب بلبل پائی شدند (درق ۱۰)
غرضیکہ حضرت خلافت منزلت بہ قلیل ایام دران ملک تہا نہا مستحکم کردہ متوجہ دارالخیر اجمیر شدند
و در عرض سبت روز زمین نرسبت آئین خطہ اجمیر با ارتفاع اعلام میروزی ارتسام طراوت تازہ یافتہ
و چون حبیشکہ تو سسل عرالصت نیاز التجا و پناہ بجناب سعادت بادشاہ نازادہ والا انتباہ
محمد اعظم شاہ آورد آن شاہ والا جاہ شفیع جہا ہم او کردیدہ گشت چنانکہ بر ما نزل و بدینور

باستماع خبر متوجه شدن الویه عالییه بدالضوب و رسیدن قریب فوج طفر موجب از غلبت سراسر تاب
استقامت نیاروده و خانان اکبادان چندین چندین ساله خود را مسوا جمال و انعمای گذارشته لجه
و در کوه های مزلعه رفته کم نام شده و حسنعلی خان نیز در عقب او برده با و کتلهها در آمده چون راه
کم کرد بنجار کوه های مرتفع که اولی الاچمنه را دران یارای بالکشتائی بنود در رسید معنده انبد کافرت
در اندک زمانی با و دیو پر سیده و دروازه ده بارئی و خانه های رانا و بتجائهای او دیو پر را
مهندم ساخته و نیز باغات او را قطع نموده و چهار مقام در او دیو پر کرده و متوجه سمت چپتر شده
در انشای راه به خانبهان بها در حکم فرمودند که / خود را بمجاونت حسنعلی خان رساند لیکن او (د)
انکار کرده بعضی سخنان خلاف مرضی لبرض رساند بنابران بسیدی مفتاح کو تو ال امر اثر
صادر گشت که دایره خان مشارالیه از لشکر بر آورده بمبافت و و کرده فرو د آورد و بی خفت
صنور روانه دکن بشود عزمیکه حسب الالتماس لطف اله خان خلعت بنان منوالیه میرمت شده
بر وفق حکم والا روانه دکن گشت و چون حواضر خیل جهان پیمای زمین کوب چپتر را کردید و
از انجا افواج بحر امواج بتجاقت رانا رخصت یافت و از مسکن و مکان رانا و قوف یافته طریق
لیغار رفت و رانا از تسلط و ضولت بندهای بادشاهی خوب و حوز فراموش ساخته در یکجا
استقامت نمیکرفت و هم فوج بادشاهی بر جا که نشانش می یافت پاشنه کوب میرفت آخرش رانا به
معدودی از لعب و مصعب سرزه کردی و نشیب و فراز کوه راه پیمای ملک بقا کردید مگر بعضی پیاوان
و عده و غیره نوکران آو به هم سنگه سپر خورد او را رفت کرد و دیگر راجه پوتان آن ناحیه سر نهاد
بر داشته سنگ راه صادر وارد شده پس از هر دو آن رسد غلات بدرجه اتم کران کردید



ممودار شده حمله آوردند در محالیت احدیان تورانی تیر انداز و بر قنداز که پیشتر بودند پای
نجات آنها بر جاناندا ماقم او نشان با چهار صد سوار از رفقای خود ثابت قدم مانده مقابل گرفته
در وقوع زد و خورد قمر او نشان زخمی گردید و درین اثنا پتور خان با فوج کران در سیه بکوته سیراف
سنگاه عبدال و قتال را نهایت کرمی پذیرفت چنانکه اکثر راجپوتان ته تیغ آمده بر خاک لخت
انداوند و هم از طرف خان مشارالیه قریب چهار صد کس جوانان و او شجاعت داده بدرجه شهادت
رسیدند پس در وقوع اسفورت راجپوتان بقتیه التیفات تاب استقامت نیاورده رو بگریز
نهادند متور خان مظفر و مسعود معاوت کرده به محسک فریزی باو نشان داده والا کرمی که رسید
رسیدن لبرض مقدس و معلی حقیقت ستمانی را ناچار جسکه بر خلاف عهد و پیمان آبا و
احد او خود و تحمیر نمودن دروازه ده باڑی و قلعه چوڑ را و از منجوب متوجه شدن بند
کاختر خلافت منزلت و لحد بند و سبت مراحت فرمودن از انجا، در حلال اینحال بمباح
قدسی جوامع رسید که رانا را جسکه از جاده اطاعت قدم بیرون گذاشته بر خلاف حکم دروازه ده باری
احداث کناییده به تمیز تلو چوڑ می پردازد و بنا بر آن بهت جهانگشا و نعمت کالم آرا مصمم بر آن
گردید که رایات عالیات در ان سرزمین ارتفاع یافته باستیصال آن بدسکال پرداخته آید چنانکه
خود بدولت و اقبال از دارالخیر اجمیر متوجه او میسر شدند و بمنزل قصه پور که مغرب خیم نفرت
الیتام بود باو نشان داده والا اخرت محمد اعظم از صوبه سیکاه آمده باو را که ملازمت سعادت و رحمت
مبایستی شدند و از اینجا حسنعلی خان بهادر با فوج سیفت هزار سوار و توپخانه آتش بار از پیش
رحمت نموده فرمودند که ملک او را تاخت سازد مگر منور خاگشتار الیه ملک او نرسیده بود که رانا

بودند و با هم کنکاش کرده وقت شب بر دو فریق در دره کلان دیو سوری شدند مگر از غریبت
آنها هیچ آگاهی نداریم آخرش به تورخان از شنیدن این خبر باطل اندیشید که شاید امروز و چنان نمودار
نه شوند علی ندای موصح دولای که از کپالی الباصله سه کوره است باید رفت و آنرا نهیب و غارت ساخته
سعادت باید نمود و چون قراولخان از به تورخان سبقت بسته نزدیک موصح مذکور رسید از احوال
فوج راجپوتان بتفاوت یکد و کوره ندید آمد / و قراولخان از ملا حظ نمودن غنیمت عمان در کشیده
به به تورخان گفته فرستاد که غنیمت کنارشته کوه پناه گرفته استاده است و هیچ مقدارش معلوم نیست
لیکن در الوقت بعضی از احدیان تیر انداز و بر قنداز مار بدلسیری فرموده از نواح موصح مذکور قدری
بندی و مواشی گرفته بصوب مسکر بادشاهزاده برگشته و اکثری از خوف غنیمت خود را بکمار کشیدند
بالاخره در وقوع اینصورت قراولخان نظر بر ماندن جمیت قلیل متفکر گشت درین اثنا جواب به تور
خان رسید که پای استقلال بر جاداشته باید ماند که مادر گرفته همین مسیر مگر قراولخان پای ثبات
بر جابه ماند و نزد به تورخان آمده و از خیرگی و فراهم آمدن غنیمان باراده شقاوت آماده خبر
داده گفت که خاطر مطمئن دارم زیرا که باقیال روز افزون شاهنشاهی که شاعلمحال بندهای عقیده
منش است انشا الله تعالی در اول حمله معنه ان را بسان رزمه کوسفندال ته تیغ می آرم و هم قراول
خان را بستیجاعت و به تور خیر نصیب دادند و قراولخان همان زمان عمان بر تافته پیشتر بشتافت
و هنوز قراولخان بر دوسه کوره نرسیده بود باشد که به تورخان بخوانان لشکر گفت که یاران
معامله با راجپوتان مرک حوائی نیست علی ندایم که راجان عمرز باشد از نیجا عطف عمان نماید
لجده فاخته خوانده اسپان بر اند و قراولخان چون مرتب موصح ادولای رسید راجپوتان

با عرض نیاز و سپیکش کرانهای جناب خلافت رسیده بوسایل شرف اندوزان بارگاه والای
بادراک سعادت ملازمت معزز و مفتخر گردیدند و هم عهده الملک محمد امین خان باشکر کران از کبریا
در یازده روز آمده بعبته بوسی بارگاه والاسرایه اغراز و افتخار در اندوخت و چون استیصال کدوس
و عنیره راهوران مرتسم خاطر مبارک بود نیابران بدار و غنیه سرکاره تا حکم صدر یافت که سرکاره تا اطلاق
جواسیس فرستاده در جائیکه آن گروه ضلالت پیرو فرام باشد خبر بیارند چنانچه زبانی سرکاره
بعض رسید که جمیع راهوران در دره موضع دولای مستقره رانا راج شک که متصل کهای دیو سوری
فرود آمدند که برین بادشا نژاده والا اختر محمد اکبر را با بادشاه قلیخان عرف بهورخان و شجاعخان
المخاطب خان عالم و محشم خان و محمورخان و محمد نعم خان بخشی سرکار و بادشا نژاده محمد کامبخش و دیگر
سندگان بادشاهی جهت تنبیه و تاویب راهوران تعیین حکم کردند که بادشا نژاده با افواج کرامت
بر کهای دیو سوری فرود آید با جمعیت رانا راج شک با علانت و امداد راهوران رسیدن / نتوانند
و بهورخان با فوج کران دران دره شده و موضع دولای رانافت و تاراج ساخته جمعی از راهوران
را که دران ضلع فرام آمده باشد مستاصل سازد پس بادشا نژاده والا اراده بیای کهای دیو سوری
رسیده مغرب غیام نفرت التیام نمودن لب و حشمت کسم بهورخان با جمعیت شایان وقت شب از
کهای در گذشته و به دره در آمده به بخشی فوج تا کید نمود که آچنان استقام بکار برد که هیچ فردی
ازان افراد رفتن نیابد بالجمعه پنجگرمی روز برآمده بموضعی که از دشت رسیدن فوج بادشاهی ویران
شده بود رسیده و چندی از رعایا را که بمنزوعات خوشه چینی میگردانند استفسار حقیقت
راهوران نمود ناچار طاهر ساختند که دیر روز را چپوتان سیسودیه و راهوران در اینجا مستقر

مهاراجه و روانه پیشتر کرده و خود با پنجاه کس را بصورت برگشته و بفرج منصوره پیوسته و دوسه
 کهری زد و خورد نموده و زخم کاری بر سر گرفته با بنفت سوار از فرج برگردد درین اثناء وقت شام
 گردیده شب پرده ظلمت / بر جبهانین انداخت خان سمرالیهما از آنجا مساوت نموده بدرجاءت
 رسیدند و در کداس بر دوسه کرده بمقتل آن مهاراجه رسیده و مقتلعان را همراه گرفته با راوا
 رفت پس در وقوع اینصورت بنده کاخ حضرت بادشاه زاده والا کبر محمد اکبر و بخشی الملک سر بلند
 را با فرج شالیه متعاقب آن کزختیکان تعیین فرمودند و حکم دادند که هر جا که مقتلعان مهاراجه
 باشند زنده اسیر نمایند و در کداس و غیره رفقای او را جلادین ساخته و خاشاک و جودا آنها
 را از آتش تیغ بیدریغ سوخته بر باد دهند لیکن منور آن والا اخر موخان مفرد اصل خود را
 نشد بود که خدای عز و جل و زمان حجت بند و سبت آن سرزد بوم بالشکر فیروزی متوجه دارالخیر
 اجمیر شدند و از روی فضل و کرم عفو و تعصیرت خانبهان بهادر نموده و بدستور سابق بمقتضای
 بحال فرموده در سلک بندهای رکاب منسلک گردانیدند و در ساعت مسعود مساحت دارالخیر
 اجمیر به نزول رایات عالیات ضیای و کیر یافته و باغ فرح بخش که از غایت طراوت و نهایت
 نصارت و مساوات لکستان ارم منیر از مقدم مقدس آب و تابی و کیر یافت ابیات

لبی کل شکفته در اطراف باغ بر افروخته هر گلی چون چراغ

ریاحین دمیده با کفاف جو صبا عطر اسیر و هوا مشک بو

درختان رعنا و لاویز ستر کیاسش ز سوسن زبان تیز تر

درین ایام نرسند اس بهاندلوت و رامسنگه رامات مشارالیه و مدار علیه مارا جسکه با



سبکمانخت پر عتاب شده حامد خان و حمید خان و فولاد خان و غیره امرایان جلو خاص را با توپخانه
 تعیین فرمودند که آنوقت بد طریق را قبضه رسانیدند بابران بهادران نصرتمند بجای راجه را سکه رسیده آن
 طایفه باغیه را با مستعلقان مهاراجه متوفی محاصره کردند پس از آن از سیطرف بر قندازان ملازم هر کار
 عالی و از انظر راجپوتان بانداختن بنندوق پیکانه جنگ و معامله ستیز با ویر و در یک کرم ساختند
 و چون وقت بر راجپوتان تنگ گشت آنزمان رکنهاته بهائی به در کداس گفت که افواج بادشاهی
 بسیار است و ما اندک هستیم پس اگر عید افت یکی می پردازیم / به کمک دیگری برسدند اتفاقای
 وقت آن است که شما مستعلقان مهاراجه را همراه گرفته روانه مار و اژ شود و ~~مهاجر~~ ^{مهاجر} ~~مهاجر~~ ^{مهاجر} ~~مهاجر~~ ^{مهاجر}
 نیز در آراسته آتش جبال و قتال را با شغال آورد و تالیکپاس را احدی را قدم پیشتر گذاشتن
 نخواهیم داد چنانچه بر نیمنی و در و مدار کرده بعضی رسانیدند و ما باین فوج مقابله میکنیم چنانچه
 در کداس مستعلقان مهاراجه را لباس مردانه و سلاح آراسته بر اسپان سوار نمود و در آناعت کهنهاته
 بهائی با یکصد سوار از حویلی برآمده مقابله فوج بادشاهی گرفت و چون از طرفین زد و خورد در میان
 آمد در آنوقت در کداس فرصت یافته و مستعلقان مهاراجه را همراه گرفته راه فرار بصوب مار و اژ در
 پیش گرفت و رکنهاته بهائی تا چهار کمری متعرض فوج لغز موج شده آخر کار با مفتاد کس
 راجپوت علف تیغ گردید چون حامد خان و حمید خان بتجاوب شتافتند و هر چهار پنجگروه به در کداس
 در رسیدند آنزمان رنجپور وجوده با یکصد کس راجپوت از در کداس جدا شده مقابله خان شارالها
 گرفته و تاسه چهار کمری چپش کرده با شتفت کس راجپوت ته تیغ رسید و چون باز خان همی
 الیها بتجاوب شتافت بر دوسه گروه در رسیدند آنزمان در کداس چهل سوار همراه مستعلقان

اودی سنگ چانپاوت و مکند که جودا و کینا به مقتدی و غیره نوکران عمده مهاراجه متوفی
را همراه گرفته و جبریده طریق بلوغ حضور رسیده پیش از دیوان در غلخانه بی سپرداکی محبوس ملازمت
فیندرخت مشرف شد و هم سر یکی را با دراک سعادت کورنشات سر بلند کردانیده در باب عفو
تعمیرت آنجاء و عطای جو و پوچر به پسران مهاراجه بحرمن رسانید لیکن درجه اجابت نیافته
و بس کران خاطر شده و خان تشارالیه را از منصب بر طرف کرده و دواب همه کل کارخانه بجا
در سر کار و الا ضبط نمودند و سوارش متعلقان مهاراجه را از حوای مهاراجه بر آورده و حوای
راجه را سنگ نگاه داشتند و در بوقوع این صورت خواجه فرستاد و اودی سنگ چانپاوت و غیره
راجپوتان برخاسته بار و از فرستاد در زمین به در کرد اس حکم صادر شد که پسران مهاراجه را تسلیم
خلعان محل نماید که تربیت یابند و چون بسن تمیز خواستند رسید البتایات حذر دانه سر فزاری
یافته فایز مراد خواند شد و نگه برین در کرد اس و رکنها به نهائی در پرتو جوده که از عمده سواران
بودند بعد بکرا متفق شده و محبت کردند که بادشاه بر سر غضب و عتاب بوده طعنان را
طلب می نماید درین صورت اودی علم در حق تصویر آن چه خاطر آورده است آخرش رکنها به
بهائی در پرتو جوده گفتند که طعنان را سرگز نباید داد بس شماعیال و اطفال مهاراجه را همراه
گرفته روانه ماز و از شوید و ما در اینجا عرصه سبزه آتشی جدال و قتال را با اشتغال آورده
تا یکپاس را احدی را قدم پیشتر گذاشتن نخواهیم داد چنانچه به پیشین دار و مدار کرده بحرمن
رسانیدند که طعنان از بس صورتی که از کفر و مادد جدا توان ساخت اما و تنیکه از شباب
به رویاب خواند شد حضور رسیده سعادت جاوید حاصل خواند نمود و غرضیکه از انحراف حکم

سرکار دولت در میان خود نگه دارند و سواى آن از هیچ کس این مطابق شرع شرعین بدین تفصیل
 بدین از غرض که مالک اعیان مسلح در بار و پافند و پسته پیل و مشیت درم که آنرا مبلغ سیزده
 و پسته باشد و از متوفى مالک اعیان مبلغ ده و پچجاه و پسته بود بابت و توار درم که
 از مبلغ شصت و پسته از متوفى مالک که سواى مبلغ بیست و دو و پسته داشته باشد از
 قوت خود و عیال و اطفال محتاج باشد از دو و پسته درم که آنرا سه و پسته و چهارگانه باشد
 رسالت کند و کور و اشل و مغلوک و معارف در زندان غرض همان مشارالیه حسب اسلام معلوم است
 از سائر سائمه در تمام مالک سمر و پسته یک تنه بابت فرستادگان آنها هر مکان رسیده عمل خودی
 نمودند پس این در گذار سراج و اعیال و اطفال مبارجه متوفى محصور معلوم است
 بعد از ایام در گذار سراج و اعیال و اطفال مبارجه متوفى در میان
 در خلافت محصور معلوم رسیده در حین پوره مجولی مبارجه فرزندان را از آنجا که هر خانه قدیمی
 در عزت و مبادرت ساجه رفقای مبارجه در شوم و مریوز بود حکم فرمودند که هر یک از طرف چوکی
 بنشینند و در میان الحاصل چون در غارت شد مبارجه سراج و اعیال مبار و از خانه
 غارت از نخوت سرداری دماغ را به نشان کرده مستحق فتنه و فساد بودند از بنا بر انتظام
 مار و از و سبب و سبب الفلح اندر سکه برادر زاده مبارجه متوفى را خطاب را یکی و یکی
 و سرداری مار و از بر نداشتن که احدی از راجپوتان سرتالی کردن نیابد / مقارن این
 حال مقدمه الجیش مسکه سحر کشی خان بهمان مبادر کو کلتاش از تسخیر جو و پور و تنبیه و
 ستاد و پست و سرجی راجپوتان خاطر واپرداخته و خواجه فرست خواجه سرای مبارجه و

۱۱

(درق ۲)

جمعه و پنجشنبه آمدن بطن مقدس رسیده حسب حکم اعلی در کلاس راهپور و غیره راجه پوتان عمده
مبارجه با عمال و اموال آن متوجه عازم حضور مقیم گنجور شدند و چون عید آن ایام رایات عالیها
بجانب دارالخیر جمیع متوجه گردید و منزل بهایره شبان منکر راهپور از نوکران عمده و مہاراجه
متوفی بیادری طالع و سپهری تخت شرف آستانوس شرف شده بمنبت تصدی ذات و
بالقد سوار در بین لائتران سرفراز گشت و در ماه رمضان المبارک عمره دار الخیر بہ نزول مکه بہ
معلی آرایش تازه یافت مگر عید آن مقام بمرغی رسید کہ مستعدان مبارجه متوفی بدار السلطنہ لاہور
رسیدند و دورانی کہ یکی جادو و دامن نزدیکی باشد حاملہ بود و سر دورا فرزند تولد شد پس
نہد کاخ حضرت روزی چند در خطہ سراسر خیر اجمیر بسیر و شمار و عیش و احتفاظ پیر و دختر و
رکن السلطنہ خانجہاں باور و حسنعلی خان باور را با برخی از بہادران شہاست اندیشی
و مبارزان شجاعت کشیش برای تسخیر جوہر و تبتیہ و تاویب دہیرج و برخی راجه پوتان کہ
کہ در آن سرزمین سر لشورش برداشته بودند لعین فرمودہ خود بدولت و اقبال مراجعت بدراخلافت
اکبر آباد نمودند و از منزل اول امیر الامرا را خدمت صوبہ داری مستقر الخلافت غرامتیار
نخستیدہ و رخصت نمودہ در عرض بست روز بعد بطی مراحل بغیر خندکی و مبارکی و اصل و
الخلافت گشتند حقیقت اخذ خبر یہ از منوچر علما و فضلا و فقہاء نظر بر و نیادری حضرت
ظن سبحانی در باب اخذ خبر یہ از ذمیان کہ بر طبق شریعت عزرا لازم و واجب است لہر ض
رسانیدند چنانچہ منہد کاخ حضرت آنرا از واجبات و انستہ و عنایت الہ خان را مقرر نمودہ
و سر بخام این کار مہمدہ خان مغرالیہ واکذاشتہ حکم محکم صدر فرمودند کہ از ملازمان

ما کین وسعت دهر در خور غم تو نیست = الحاصل باصفاء این بیت حضرت راقی آمده
و از اقسام دلاسا و استمال دل آن نزع گرفته راقی تسکین آورده و صلیبی خلیطه طریقی حیرات
بغیر باد ساکین صرف نموده لب بدیگراس بر خاسته مگر صبح آنروز از آن قره بامره سلطنت ارحال
بجایم قدس نمود و حسب الحکم اسد خان و غیره امرا یان عظام همراه جبارزه رفته به تجبیز و تکفین و پیرختند
سرفراز شدن میر خان بدستور پیشین زمان در اوراق سالونه حقیقت به پایه آغوش امنی آمدن
میر خان و حسب الحکم قبول نمودن عمریت مکه معظمه و بر طبق مقرر شده اسد خان ماندن در احمد آباد و حل
سوانح سابق شده در میو لا خان مشارالیه و غیره امرا یان ملکی مکان شفیح جبرام خان مذکور شدند
چنانچه بندها آن حضرت از روی تفصیلات خبر دانه بدستور عطا می مضب و خطاب سرفراز فر
موده جهت تبیین و تاویب نرسیده کور و غریب و اس ناوّه که بتجربیک بعضی مفاسد اندیشهای
باطل بخجوره داده بعقد تاخت اجبیر سلسله جنبان تفسد و خلافت شده بودند لغتین نمو
دند و خان مذکور بالسرکشالیه و فوج بالیسته در فعل آن معذوران رسید لیکن از غریب روز
کار اقبال عدو مال شایسته ای کار خود کرد و بی آنکه لشکر کشی و آدم کشی در میان آید کجشکه
نام برادرش که با او مخالفت داشت یکی از طعام پیران او را بطعام دنیوی گردیده خود ساخته
از دست او زیر قاتی در طعام بان معذور دایمیده چنانچه بکوی عدم در رفت بچین غریب اس
نیز رخت هستی بچشم بسته عالمی از لوث وجود شرارت نمود آن ضلالت نشان پاک گردیده
و خان مرقوم بند و نسبت الفصحی بواجبی نمود و اما بعد مقرر این حقیقت بها حبصه کی کامل افتخار
یافته عازم منزل متصرف و پس از چندی خبر واقعه ناگزیر مبارجه حسرت سنگه که در تپانه

دارالملکنت کردید چنانچه اسهل بازار و کمین خود را خود را بهر دو رسته از زمینهای کونان کون و نقشها
بو ملوک نگار خانه چین ساخته و بالای آن انواع انواع اقمشه از بادله و کجواب و نیک و غیره پاک
پیش قسمتی تعبیه کرده نموده در آن اقسام سیوهای ترونگ و غیره اجناس چیده چنان زیب
زینت دادند که چشم تماشا خواهان بهمانشای آن چون دیده تصویر مستحیر و حیران مانند فی الحقیقه
ایام باوشان زاده خیمه فرجام محمد اعظم بصوبه داری سیحاله از تغیر امیرالاسر فرار شده رخصت غریبت
حاصل نموده و امیرالامرا از صوبه مذکور کهنور رسیده و بفرستادن ملازمت عالی در حجت شرف کرده
پنجاه زنجیر منیل و اقمشه نوادران آن ملک و یک هزار مهر طلا و پنجاه هزار روپیه نظر کنده اسید چنانچه در ح
اجابت یافت و راجه رام سنگه هم از آشام رسیده و بسجود آستان قدسی ناصیه سعادت نوزانی
ساخته بدستوری کابل فرق غرت برافراخت درین اثنا باوشاه زاده محمد سلطان را که در
کتف الطاف حضرت ظل سبحانی تربیت یافته بسر انجام امور سلطنت از دست خط نمودن بهر فرامین
و نوشتجات جاکیر و غیره می پرداخت عارضه تب محرق مستقرن گشته تا چهار روز بعد حیات
بسیار یافت و هر چند که حاجات بکار رفت چون بنال وجودش بصبر صراجل رسیده بود هیچ اثر
پذیر نشد بل علی الرغم آن فرزند کیالت باعث گشت ماورایش چون آثار احوال و انتقال از
و حیات حال آن دوحه اقبال سویدا کردید حقیقت را بعضی عالی رسانیدند بالاخره حضرت ظل
سبحانی جهت عیادت تشریف از زانی فرموده و از دیدن حالت سکرات آبدیده شده ایچ اشفاق
پذیری بود در باب آن فرزند و لبه انزال شستند اما در آن زمان تحت حکم ظاهر نمود که منتهیان
غنیب و شهودان لاریب باین سبت مرا نژده میدهند فرد بر خیز و بجزم آنگهان چنان کنی ما

•

•

•

•

•

شدند و بعد از آن ایام قاضی القضاات عبد الوهاب که از جهت کبر سن از جاده اعتدال اشرف نموده بود
از حضرت خلافت منزلت رخصت دار الخلافت حاصل نموده ریاض منزل مقصود شد و فضایل تربیت
شیخ الاسلام خلف العرف قاضی مذکور تقریب نیابت للیب حضور پر بوزگشت غفرلک حکم علی
صدور یافت که تاریدین شیخ مشار الیه سید علی کبر قاضی در سلطنت لایمور در حضور رسیده در
تتقیق مهمات قضایا در روز و حسب الحکم مهر قاضی عبد الوهاب جو در شیخ محمد امین شهنشاهی که منشی
عدالته العالیه بود گردید که با آنکه عمل فخله عدالت بهمه معاملات مرجوعه وارسیده مهر مسایره باشد
و بمنضمین بتاریخ ترمودهم رمضان المبارک قاضی عبد الوهاب در دار الخلافت شامپهان لجه آباد خت
حیات ازین عالم غانی بنجام جادوئی برست لید احکم عالی صادر شد که شیخ الاسلام لبرعت تمام خود را
محبذیر لاس العور رساند و دو قلمو فرمان عالمفت نشان یکی در باب للیب حضور بنام شیخ مسطور و
دومی بنام صدر الصدور منوخیان حاوی انکه شیخ مشار الیه را از عنایات بادشاهی مستبشر
مستظهر نموده روانه اردوی معلی سازد زینت صدر و ریافت فی الحمله تا دو سال مرکز دایره دایره
دوست و اقبال بابا حسن ابدال گردید بعد از آن حضرت غل سبجانی از راه علوم بهت و سمو منقبت که
محفوس بادشاهان عظیم الشان است تقبیه و تادیب افغانان و جوش طینت در خورشوکت و اقبال
شهنشاهی ندیده و سر انجام امو خبر دیات را بیکلی از بندهای درگاه کفایت و انسته و از اخال نا
بالیه و اعمال ناشالیه آنفرق به طریق اغماض فرموده و همین الحکم سلطنت بادشاهزاده والا
قدر شاه عالم عنایت خلعت خاصه بانادری مرصع که بر دور آن لعلها تعبیه کرده بودند و جمیع مرصع
عز استیاز نخشیده لبر داری و دار الملک کبابی سرفراز نموده و ان نظام میام کن صوبه بلخ با ستم صوب

زاده عالمقام با عساکر لغت استیام لاجورد در یای انگ روزی چند متوقف شدند تا آنکه سید
شهابت خان و غیرت خان و عزت خان تاجوری و لغت خان و شیر محمد کولانی و دلیر خان و شهنشاه
پیران بهادر خان مرحوم و کمال الدین و کنور کشن سنگه و دیگر سبدهای مستعین فوج و بعضی از تومان
پشاور و بعضی از نیکستات آمده ملحق شدند من بعد از آنجا کوچ بکوه داخل کابل گردیده و چون
آوازه وصول معسکر عظمی در سرحد کابل ساموئل روزار باب ایران و توران گشت و ایان آن
ممالک ایلیچیان زبان دان با تحاف و بدایا جهت استحکام مبانی محبت و اتحاد فرستادند چنانچه
هر یک لوا را در گاه رسیده بشرف استیلام عتبه جلالت مشرف گشته و لوطی خلیفت و نعت بطریق
انتظام فائز مراد گشته گردیده رخصت العطف حاصل نمودند و بعد از آن ایام بادشاهزاده والا که هرگز
در اندک زمانی از بند و ریت آن ممالک خاطر و ایدر اخصه و بهمان راه سعادت ساخته بشرف ادراک
ملازمت کیمیا خاصیت سعادت جادو دانی / حاصل نمود و افواج لغت امتزاج که جهت تقبیه
کردی که عبارت بود بر انگینخته بودند تعیین شده بود و قوم غوری و خیل غلزی و یوسف زی و
سُرانی را که مایه فساد بود و تبسیه و تادیب کما حقّه در سائیده بانها را از مسکن شان اخراج ساخته
و قصبه بازارک که نشین رئیس سُرانی است تاخته و در آنجا هتاه مستحکم نشاند و از آنکه داد و زنی
و ترس می موقوف در ک زنی فضل و کرم آنحضرت را شفیع جبرائیم ساخته التجا بدرگاه سلاطین پناه
آوردند لاجورد حصول دولت تقبیل سده فلک درجه در زمره سبدهای درگاه اسلامک یافتند و
سبدهای جان سپار که در آن بساط تزدات نمایان و تلاش بی پایان به تقدیم رسانیده بودند
به تفقدات و عنایات خضران سرخرازی یافته نیز یادتی منصب و مراتب بلند یابی را انقیاد

[illegible]

رسیده بود باستان آن خبر پیراج و رکینا ته بخشی سرکار خود را با جمیت پافند و توپخانه جهت ملک
خان مذکور فرستادند غرضیکه در الوقت تملک جمیت را چپوتان از یک طرف بالای کوه آمده در رسیدند و
نخشان مذکور جمیت سید سواران طرف فرستاده و خود با توپخانه و جمیت و دو صد سواران طرف ماندند و
از آن طرف را چپوتان افغانان را به تیر و تفنگ در گرفتند و از سی طرف نخشان از سر دادن توپخانه مدد
تیر بلا ساختند از این جهت جمی کثیر از افغانان همچو منبه علاج بپایان گشتند و بسیاری زخم بر گرفته بر
خاک مذلت افتادند پس در پی این خیال افغانان که پیرامون لشکر گشته اند و طرق شده کرده بودند
تاب استقامت نیاورده هر طرف متفرق گشتند در مضیقت است و راه مفتوح گشت و لشکریان هزار
محنت از آن آشوبگاه برآمده ببلشکر پیوستند اما افغانان که متفرق شده بودند بعد ساعتی جمی کثیر متفرق
و مستعد گشته پیراج و رکینا ته بخشیان را چپوتان نیز دست از جان برداشته و با کوه در
یراق از آن فرقی نداشتن ملحق شده و یکی بر دیگری در افتاده در هم و بر هم کردند و از زدن بر همی
و بر گرفتن ز میج و رسانیدن جسد بر راجه شاهی و پذیرفتن دشمنه و بکار بردن شمشیر سوئی و در شکن
ضرب کیمی هنگامه کارزار را عبوانی که نمایان جلالت را چپوتیه است کرم ساخته از ریختن خون
دامن محراب کلون کردند و چون بر افغانان وقت ستیز و آویز غایت تنگ و تیره کردند ناچار جمیت
امان جان منهنز گشته خود را در شخاب کوه زدند و را چپوتان کرد شخاب گشته محاصره کردند و همه
شب در آنجا بسر آورده و صبحی اندرون شخاب درآمده و بکوه تیره یراق در پیوسته بسیاری را علف
تیغ بیدریغ ساختند مگر خبری ببقیة السیف هزار تصاحیات جان بر شدند و را چپوتان قریب
سید لغر و او تپور واده بکار آمدند عاقبت از سر نخشان با دو صد کس را چپوتان نزد همپا راجه

سرمایه و طوبی بی انتها جان بلب رسیده زندگانی بس کردن آمد در خیال پراختلال ناکبان
افغانان کرو تا کرده جمع شده و بر فراز کتی رسیده و نایره جبال و قتال باشتغال آورده / سد
راه شدند مگر به باعث اینکه تیرگی شب بآن درجه بود که سیارگان در صحت آسمان راه کم میکردند
همه کس ترسان و پریشان گشتند پس نه پای پیش رفتن و نه یارای برگشتن خان مشا را که غم
شجاعت بدماغ آغشته داشت جنگ برده و تفنگ در پیوست و افغانان تیربارش بارش
سک و تیر و تفنگ کردند اما آنچه لشکریان می انداختند کار نمی کرد و هر چه از آن تیر به جان می
برآمد همه کارگر میشد بالاخره در ظهور این حالت لشکریان متعذر و سراسیمه گشته رو به پست اردو کردند
و هم شجاعت خان مصلحت پیش رفتن ندانسته عطف عمان نموده و زد و خورد کنان در جبال افتاد
و شجاعت مشکله سخت درآمده و در اینجا پناه گرفته از تیر و تفنگ مبراقت آن تیره در زمان
می پرداخت لیکن از غلبه سرما و نزول باران جمعی کثیر بسجده آمده مرحله پهای عالم بالاگشت و باقی
ماندگان را چندان قوت و قدرت نماد که دست برداشتن توانند پس به همچنین حالت تمام انبیا
به سبب از استیلاک بر آوردند و چون صبح پرده ظلمت شب از روی برگرفت افغانان خلالت
اندیش از طرف رگتند چنانچه جوانان از شهابها مستعد می شده و جنگ در پیوسته لایحه لازم شجاعت
و هتور بود به تقدیم رسانیدند مگر خان مشا را که نقش تدبیری که نظام کار برعهده / خاطر مرسم ساخته بود
بر خلالت آن رونود غرضیکه در وقوع این صورت نیابد پاس ابرو که خلاصه زندگانیست مرد
و فرزانه خود را هم شامل جوانان مگر که رزم ساخته با دو کس جوان بدرجه شهادت کایاب گشت
در زمین افغانان کوشیده لشکر را قرق کردند و چون وقت شب خبر محاصره بر ابره حیونت سنکه

دایره برون کردند با همه اکثر دهها افغانه جوق جوق از توامان به پشیا و رآمده و مهاراجه و خان
مشارالداده دیده و از عید مود و پیمان موقت معاضدت در میان آوردند و بران مقرر شد که بعضی افغانه
نیامده اند آنها هم آمده بعد و بچای مستحل شوند تا از سر طبقه و سر فرقه خارج نموده به نصرت بیشتر
باید کرد و در ضمن مبارز خان و ولی بیک کولانی و خواجه کمال نورانی که تمام عمر در سایه پرورش
یافته بودند و معامله زود خورد در خواب و خیال ندیده به شیخا عثمان پیوسته از سخنان پیر سر اس
کوش خان مومی الیه را آگاه کرده صلاح دادند که باین فوج توقف نمودن در اینجا و تقاضای مصلحت
منفعت پس بهتر که بسرعت سر چه تمام تر بکابل باید شتافت و از آنکه خان مذکور بر ناکر و کاری آنها
و قوفی نداشت مجذوم کار گردانانسته و اسکیری اسامیت کابل گشت و مهاراجه هر چند که مخالفت نمود
آن را بکوش سماعت جان داد و فی الحقیقت که این جبارت عین شارت بوده و بر لب آب پی
که در راه به نزدیکی واقعت رسیده ضمیمه زود با ملاش برسم سیر و شکار با چیدی سفیداران و
جوانان لشکر بالای کتل رفته اقامت گرفته مقرر نمود که صبحی اردو و اعزاق را از آنجا طلب باید داشت
لیکن از آنکه مهاراجه از شرارت افغانان و قوف داشته از آن فریق شرارت اندیشی مطمئن خاطر نبود
بدل اندیشید که خان مشارالیه از بی تدبیری بر خاسته رفته بی محابا بر سر کتل رسید در مصیورت مبادا
آن و جوانان از کوه اندیشی با خان مومی الیه سلوک نوعه بگیر غانید و من در حضور اقدس به بدنامی
انگشت نمای خاص و عام شوم نظر برین خود هم کوچ کرده قریب لشکر خان مذکور که بر لب آبی
خرد آمده بود اقامت پذیرفت مگر همان شب که ایام زمستان بود باران شدت کمال نزل نموده
برق و عید و ماعنه و باد و عیار استیلا گرفت از حیثی که هر یکی را از لشکرمان به سبب صحت

و آنها بستم کتل کمره زفته متوقف شده در گذشته پیشتر دفع الوقت کردند ازین باعث
مشارا که کز برادرانزد و نرفت خان و راجه ماند تا فرستاد که سزاوی نمود و روانه پیشتر سازد
نیز خود از عقب بی تا علی مستعد جنگ گشته و سوار شد و از کتل کمره در گذشته از انجا بانرفت خان
و راجه ماند تا داخل کتل گشت و از انجا عرض داشتی محتموی داخل شدن به کابل مصحوب نیاز به
کز برادر بدرگاه جهان پناه روانه ساخت آخرش در جواب آن مشور و الا بدست میفرست
و رود یافت برگاه باین قسم سهیل رفتن بود پس چرا چنین اشکال در پیش کرده و چندین ما
توقف بمیان آورده بتجرب آن ملک پرداختند و سبب آن پیچ معلوم نشد پس از ان بر بار
محفل خلد مشاکل بطور پیوست که خان و الا نشان را با افغانان ساخت و بافت بوده کار آسا
را بدستواری تمام و انمود و هم استغنی در خاص و عام شهرت یافته اگر چه خان و الا نشان بکابل
رسید لیکن انسداد راه بدستور مانده مستردین و مسافرن نمی توانستند که بغیر اقبال عبور نمایند
الغرض و تئیکه این رویداد بعضی محلی رسید خاطر ملکوت ناظر به استیصال افغانان بد کمال متوجه شد
نباء علیه عمده راجهای زمان مقتدره الجیش جهانستان مهاباراجه حبونت شکم را از ا صوبه
کجرات تغیر نموده بدرگاه قدسی طلب داشتند و بعد رسیدن او در حضور و ادراک ملازمت به دراز
ملک کابل امتیاز بخشیده و شجاعه خان عرف رعید انداز خان را بوالطف جمیله ممتاز فرموده
با توپخانه لایق و فوج خانی بهراوی مهاباراجه مقرر نموده و از حضور فیضی کمپور و سلواری داده ارش
کردند که هر دوسران با اتفاق و استعجاب تهنیه و تادیب قرار واقعی با افغانان ضلالت
نشان رسانیده بند و بست آن مرز و بوم کاخه نمایند چنانچه مهاباراجه و خان مذکور بداجار رسیده



معاودت نمود مکرر ای عظیم الشان مهابت خان اندیشید که افغانان چیره دستی بر لشکر محمد امین
خان نموده از راست آمدن معامله خیره و تیره شده اند مبادا از کوتاهی اندیشی باسلوک نوع دیگر
نمانید و نسک عظیم در خاص و عام پیدا کرد پس مناسب آن باشد که اولاً باین فرقه بهایم طریقه
آشتی و مصالحت انداخته بعد آن عازم کابل بایستد بنابراین بآن وحشی منشان اطمینان لازم
مصالحت و موافقت بود تبعاً به رسانیدن اماکن صلوات اندیشان / که کوشش شلوار و عقل رسانند آشتند
علی الرغم آن بر مخالفت و منافقت آمده استیلای خود بطور آوردند ناچار خان شارا ایه از مشاهده
این حال عرض داشتی حاوی ندامت بشرح و بسط ترسیل نموده التماس کمک فوج شالیه نمود چنانچه سرفتی
ملتس اکثر امرایان عظیم الشان از حضور پر لوز بد الفیوب دستور یافتند اما درین اثنا موسم درستان
آغاز شده برودت برف سدره کامل شد و چون آن موسم رو با القضا آورده تابستان چهره کشاکش
فراسین قضا آیین و احکام واجب الا فرام متواتر و متوالی در باب عمریت کامل تجاکیده تمام شرف
اصدار یافت و خانوالا نشان بنابر قدغن حضور از پیشاور کوچ نموده و مسافت سه کروزه بجانب
جمرو منزل نموده و از آنجا سرداران افغانه را بعد و پیمان مکرر طلب داشت اما آن تیره
و روان اصلاً و مطلقاً بر عهد و پیمان اعتبار نکرده مستحق بخیاال باطل ماندند از خان عظیم الشان
در آنجا روزی چند توقف نموده چون این خبر از زبانی سرکاره ما بخدمت قدسی رسید نیاز یک
کروزه بردار از حضور نقیض شد که قدغن بلیغ نموده خان شارا را بکابل رساند پس کروزه بردار مسطور
رسیده سزادلی بمهر تبه اتم نمود و خان سزالیه بنابر تاکید حضور گرفت خان و راجه ماند ما را که در آن
ضلع از زدن شمشیر نقش خوب پیدا کرده بودند با جمیعت مجنزر از سوار طریق / منقلاب روانه ساخت

[illegible]

آنست که سدر راه آب اجبار نمایند آن فرقی زندیق که آماده پر خاشاک و دند کوش بران کف زده و در
مقام حذب درآمده بخوش و خروش تمام از سران بارش تیر و تفنگ و شک نمودند جوانان نیز بر پیشیه دست
از جهان شسته و بیامیزد تمام بر فراز کوه رسیده آن بهایم سیران و باطل نشان را نیز به تیر و تفنگ در گرفته
بسیاری را آغشته خاک مذلت ساختند خپالی در عین محاربه و مجادله میر عبدالد و میرزا سلطان ابوقت
جوانی دو کاروان داد پتور و مردانگی داده نمایان رتبه شهادت کشتند در وقوع این واقعه بایک آن
دو جوان شایسته که انتقام لشکر با شما نمود و مر بوط بود و تملک و تنزل از عظیم بر لشکر رویداد و عنان خشیان
از دست به باریت و در یک بکوه و بامین روی گریز در پیش نهاد چون انتقام لشکر از دست افتاد
افغانان از لرز لرز ریشته و بر زرد و خور و پیوسته دست لجارت کشادند از اینجا که اهل متغی و مختلف
را عیال و اطفال و احوال و اطفال همراه به در یک را مصیبت سخت و محبوبت کمال رویداد یکی تشکی
آب دوم جو رعوتت افغانان ناخذ از ترش العقه برای بر فردی قیامتی نمودار کردید که پدران
از فرزندان و دختران از مادران و زنان از شوهران و آمایان از نوکران چون نبات النخس
مستغرق و پیر نشین گشتند آخرش بکرمستان و غیره عمده های در شیب و فراز کوه کاه پیاده
و کاه سواران نشان و خیزان لبه خرابی و پیریشانی بموضع رسیده از اینجا به سیری و ستانی به پیشاور
آمدند جبالگیر قلینجان و میرزا بخش و ادکار طلبی داده توافق شهادت یافتند الحاصل ده هزار کس
درین آشوبگاه غذای تیغ شده متقیم میدان شدند و قریب دو کمر و زر و سپه از نقد و جنس و غیره
غنایم بدست نمایان افتاده و رتبه بزرگس از دوزخ و دانات گرفته برده بملک توران او و مادران
بغز و خفت فرستادند و عمده الملک در پهنور این عاونه غنای که خفت و بی حرمتی بکند پهنور رسید مبادرت

افانعه را طلب داشته و بر نوع استمال ساخته بنای فتنه و فساد از میان باید برداشت و پس از آن به
جمعیت خاطر کوچ باید نمود و این سخن را نجبان عظیم الشان ظاهر باید ساخت لکن از تسلط و سیب خان
مغز الیه کسی را یاری آن نبود که حرفی بر زبان آورد مگر با وجود این معنی مکرمت خان و مبارز خان راه سخن
یافته در خلوت بتقریبی مذکورش در میان آوردند تا هم عمده الملک بمقتضای کثرت غرور و سروت بگوش
النفقات جان داده و قدری کران خاطر شده گفت که این وجوش سیران مرغان نمائی اندیشی اینها را
چه تاب و طاقت که در صف کارزار سپیش باز بلند سپردار بکشتائی نمایند عاقبت الامر روز و یکیری بجایا
از جبر و کوچ نموده و وقت در پیر منزل سجد علی استعانت گزیده در ترتیب مورچل و استحکام توپخانه مخفی
بکار برد در ریضورت افغانان بید و ملت بهایم سیرت از کوه اندیشی جوق جوقی از فراز کوه آمده و کول
آب را که در قرب و جوار کوه بودند سب کرده بنای شورش و فساد آغاز نهادند / لشکر لغت اثر از بی
آبی در ورطه بی تابی افتاد و سهند از آنکه در آن ایام که موسم زمهریر بوده آفتاب از پس تابش تیغ آخته
می برآمد لشکریان را از نهایت تشنگی جان بلب رسیده و اکثر آدم و چهارپایه مستهک شده جان
دادند و عمده الملک چون دید که لشکر تلف میشود ناچار از سروت نظر برداشته و شجاعت را موقوف
بر وقت داشته و به افغانان پیام مهاجرت کرده استدعای افتتاح راه آب نمود لیکن آنها طلب
سبلنی از رسوم معتزلی که معتبر بوده همه انعام کردند از عمده الملک که در نشاء غرور سر خوش بوده
احدی را موقوفه نمی شنود بشهر بر سر بر آشی آمده و میرعبدالله خفایا رشید و میرزا سلطان خوشی
خود را با جوانان آرموده مار و بیاوران تیغ گذار جهت رفع شرارت آن کرده نابکار تعین نمود
میر مذکور نخست بنیام مهاجرت و استعالت گذارش کرد که صلح مقدم از حرب است علی بنی انب

را از صوبه داری دارالملک کابل تغییر نموده بسپرداری صوبه مغلطه دکن مقرر فرمودند و عمده الملک محمد اسحاق خان
را از صوبه داری دارالسلطنت لاهور معزول ساخته بصاحب صوبگی کابل منصوب کردند خان ششار الیه که در
نجات و حسن تدبیر و کاردانی و معامله همتی بکثای زمانه بود و چنانچه خزانة وافر / میداشت بطلبی احوال
بدارالملک کابل رسیده نظم و نسق انجا بامین کزین نمود و چون ایام شتاد رسید برودت برف شروع
گردید و چون در آن سرزمین در عین شتاد از برودت برف راه هر طرف مسدود گشته از صوبت سها
لقدحیات بسیار و تکلیفات بیشتر بحال بی آدم عاید می شود برین منی خان مومی الیه نایب خود را در
انجا گذاشته به پیشیاور که آب و هوای انجا بنجایت معتدل است آمد اما ایام زمستان بعیش و عشرت
نشادان و فرخان بسر برده چون موسم ربیع که عبارت از بهار است در رسید در تنبیه عمریت کابل
شد در منصفین از انجا که مرزا علی بیگ فوجدار جلال آباد که از طرف خان مومی الیه منصوب بوده با
افغانان از منافع سلوک بکوسیده نموده بودند و آن قوم که در دارالملک خویش از مورد طمع نبشتر و با هم
یکانه و از دیگران بیکانه اند جمله آنها از سر جا و هر مکان متفرق گشته با یکدیگر مصلحت کردند که راه کابل بر
عمده الملک مسدود باید ساخت تا عبور کردن نتوانند چنانچه این خبر در پیشیاور شهرت گرفت اما احدی
از شوکت و صولت خان مرقوم بر زبان آوردن نمیتوانست تا آنکه پیشخان عمده الملک به خبر و ده
صفت کرده از پیشیاور است رفته و روز دومی خود داخل وایره شد مگردان منزل خبر تواتر انصار
طریق افغانه بکمر مت خان و مرزا کشی و / مبارز خان و فخر خان و غیرت خان و راجه ماند تا و غیر در
امرایان که همراه خان و الاشان بودند علی التواتر رسیده و همه تا متفکر و سرسپه شده و بران کوی
نشسته مصلحت وقت دران دیدند که عمده الملک در اینجا مقام ناسیله تا اور یکید و روز سر کرده



موجده را بجاستود شده مقابل گرفت و به مجادله با حسن وجه پرداخته درجه شهادت یافت و در هیئت
آن خلالت اندیشان شهر نازل را مستقر شده و مال و متاع بسیار سکنه آنجا تجارت داده و اکثر
مساجد و مقابر را منهدم نموده و از آنجا ردی ارباب به عقبه برات سنگمانه نهاده و دست غارت
بر دیاری متعلقه آباد را از گردن چنانچه غلغله شورش آن تیره در زمان بدار خلافت شایه بیان آباد
رسیده و غله به کمال کثافت آلوده و خلق الدزد بس مضطرب و متوهم گردیدند و بعد از آن خان الخالط
بیشجاعت خان و تکی خان و سید حامد خان و کمال الدین خان و کنور کشن سنگه و دیگر بندهای جلو
خاص باجمیت ده نیز سوار برای استیصال آن کون بخت آن بدو مال از پیشگاه خلافت و ستوری یافتند
و حینیکه بهادران طغر بیکر بقیه مسطور رسیدند از نظر منی جنگ بوقوع آمد اما از آنکه بجای که اقبال عدو مال
حضرت شایسته شایسته شایسته شایسته در اول عمل غریب داس سر کرده آن فرقی ته تیغ آمده بهم
و اصل شدن لب و دیگران علف محمد سام زن آشام گشتند سوارش در کشته شدن آن مرد و آن به یقین
انجامید که این بر بختش زخم شترت یافته بود و محض غلظ و خلاف باشد چنانچه بر فروی از آن افراد جان
بر نشته خبر رسید که دوزار کس از آنجا به خاک مذلت افتادند و قریب دویست کس از لشکران بهادر
آمدند مگر کنور کشن سنگه که سبقت حبه بان گروه پیوسته بود و هفت زخم شمشیر بر خرطوم منی سوارش
رسیده از دست او کارهای نمایان لطیفه آمد سوارش بر پاشدن فتور در ملک کابل و تفسیر نمودن
نبدگان حضرت بهایت خان را از آنجا و معصوب فرمودن محمد امین خان را بصوبه داری
مذکور و غارت ساختن افغانان خان مشارالیه را - از اعظم و قایم فتور و از آنک کابل است
مجمعی از آن واقعه بر صحنه بیان ثبت می یابید و آن ایست که نبدگان حضرت عمده امرای زمان بهایت خان



شرف گشت چون خدمات عمده از سر انجام یافته و به مرتبه اقصای مخصوص گردیده آنحضرت بر عذر و استقامت
 و عقیدت او اعتماد کلی نمود و مسند بابا و جود زای فتح را هم داشت اما از سر کشکی طالع و زبور و قوت
 بابا نشانه داده بود اعظم شاه راه نهد پیدا نموده سلسله چنان خیالات با او گشت اینچنین بعضی
 وقتها رسیده خبر میداد که کنجشک به حمله را حوصله باز نمایند پس و از نداشتن اما بتوهم انگیزه مبادا یک
 گونه بنای فساد بر پا نمایند برینجی او را از دست ببرد طرف نموده و عیال و امارت و سرفرازی از ضلالت
 و اسباب و اختتام و علم و تقاره در سر کار و الا محض کرده حکم نموده که برای طواف مکه موقوفه گردد و چون
 او از منبر روانه شد در انواع مجالس رسید بموجب عزم اسدخان حکم صدور یافت که در بلده احمد آباد
 اتفاقاً یکبیر و لیکن احدی از مضطربان متعلقه انجا برای دیدن او نزد دو به پاشیدن فساد و منوئلای
 مشرب است نامی نوشته شان آنها دیگر سوانح این ایام از آن منوئلای مشرب است نامی است
 و آن قوم از غایت جاست زشت و جنیت و پلای است چنانچه در این آن مشرب و الهام و بیج
 تفویض مسلمانین و منوئلای کنند و خاک و غیره مکرده میخورند و اگر سگ عمره کرده عار و کرامت زیاده
 و در فتنه و فحش و عیبی ننهند غرضیکه غریب داس مانده سر کرده آن مشرب چند از او باشند بد
 طبیعت را غرضم آورده در انواعی سر کار ناروا و غبار فتنه و فساد بر انگیزت اما از بدایع انکه
 شهرت در داد و که در انجمنه نیامای زنی است سحر ساز که بقوت انشون و وقت شب لشکر غیبی
 فراهم می آرد تا آن سپاه به تسلط تمام جنگ می نماید و نیز ضرب شمشیر و تفک و تیر و غیره سلاح با آنها
 کار گرفته شود آخرش باستماع این خبر خلق الله متعجب و بخوف گشته جوانان خجسته دل از مقام دست
 آنها برداشتن و آن معاندان اکثری از قبایع و قرایات راناخته بر ناروا و آمدند مکر طایفه

در وقت بادشاهزاده باو یک آباد رفت لیکن مهارچه نه ماه در سه یا پنور ماند بعد از آن به صاحب مهرنگی
کجاست شرف انتم خاص یافت و بهادر خان بهرداری ملک دکن نامزد گردید و اخلاصخان و غیره بندهای
بادشاهی تعسفات او شدند و بادشاهزاده طلب حضور شد درین اثنا سیر لیس و احب التسلیم شرف صدر او
یافت که ملکه سالیر را بتسبیح در آورده عازم پیش شو و چنانچه خان مومی البه باخوج کران سمت قلعه مذکور
رفته بتسبیح آن سمت برگاشت و خود غنیمت عاقبت و تحیم باخوج کران در رسیده جنگ صوب در میان آمد
و اخلاص خان زخمی شده و با پنجاه کس از بندهای باو باقی بقیه شرف و پنجاه کس از جوانان کار طلبا
کامیاب شهادت شدند و از مرد و زن بسیاری تریخ آمده به خاک مذلت افتادند و خوار مله مفتوح
نه شده و خان شارا لیه نجایل معتقد و متوجه او رنگ آباد گردید و در دکن مصدر کارهای نمایان گشت
و بعد چندی بادشاهزاده در شایع جان بباد رسیده با دراک ملازمت و الاسما و کونین فراموش
میدران ایام با سدهای نقاب آری منفع نعمت نواب بالی جی محمد سلطان را و با ستنه شفاعت و آ
قدسی القاب بیکم صاحب سپهر شکوه و ایندیش را از قید خلاص نموده عالم شکسته و جان رمیده آنها
را با انواع تعفقات و مراسم اطمینان نشیده محمد سلطان را بجنب بیست نزاری ذات و وزیر
سوار سه هزار فرمودند و سپهر شکوه و ایندیش را به مصفب معاصرت منتهی و ممتاز گردانیدند و چون
مجدد و الدایم جوهر قابلیت و مزاجهانی سپهر شکوه بمحاک امتحان رسید منظور انظار اکثرت گشته
تنه و داون جاکر امر ایان و در نظر نمودن بر فرامین و دارسین بمجالات خالصه شرفیه برای
صواب انتهای آن والا که هر اکلیل خلافت و اکدا شتند بپایه اعترضی آمدن میسر خان از سرخ غیرت
افزایانکه درین وقت تا پنور رسید که میسر خان از صوبه بهادر تعمیر شده بشرف قبیله استان ملایک ایشان

اسب کارخانجات را با تش سوخته و بعضی را به نیرنگ انداخته یا اسب و قحچ را فرار درشتی
گرفت و را در اسنکه نازده و راجه سید بکن از جهت مهرش این نیز خدام و دیگر اسباب خود را با تش
سوخته و باب در زده رفیق طریق او شدند پس بادشاهزاده و مبارجه با ستاع خبر فرارش متجانب
نشانند اما دلیران از غایت و شجاعت و بیگمان روز از شب و شب از روز ششامه و هر لب
رو و خانه نرسیده بگذر که لور رسیده با وجودیکه آبش لیلیان تمام تند و تیز میشت مثل گشتی نمانده
اسب را بدریازد و آخرش از عقب او را بجا و دیگر سپاه اسپان باب انداختند مگر خود را (مهر)
ز بهیا و بعضی سپاه بقوت شادری با حائل سلامت رسیده و اکثر جوانان در بر فضا غرق شده جان
دادند بعد آن از انا خود را با جین رسانیده و چندی در آنجا تعجب و رنج راه را با سایش بدل خست
در آن ایام بهادر خان کوه که از تغییر مسافت خان بنشاست بمو به احمد آباد منصوب شده و را بخادر رسیده
چنانچه خان مشارالیه با ستاع خبر آمدن دلیر خان با و جین رفته همراه خود با احمد آباد آورده و حقیقت قدر
و عقیدت دلیر خان و اعتراض شدن با و نشان داده با غوای بعضی اهل غرضان و عناد بهیچ وجه
مبارجه معروض آستان سلطنت نموده و مو تجویز نامه خدمت فوجباری سوریه بمشور الوزار سال
داشتن خان مشارالیه را روانه سوریه ساخت بالاخره در حضور حضرت بهادر خان او تجویز نامه و رجه
پذیرائی یافته فرمان والا شان عرض اصداریافت که با و نشان داده و مبارجه تعاقب دلیر خان و
کذا شده و عطف عنان نموده خود را را با و نرنگ آباد رسانند و هم میر حسین بنز اولی تعین گشت ازین
جهت با و نشان داده و مبارجه روانه او رنک بپایند و سوار شدند و چون در نزدیکی برمانپور رسیدند
حب الحکم معالی بنام مبارجه رسیده که در برمانپور استقامت نماید پس مبارجه در برمانپور استقامت

پرنشان گشته بود در حصول ملازمت باوشانزاده بمقام خوف و رجا آمد که مبادا کار بد فرماید
و اگر چه دوسه مرتبه عزم ملازمت باوشانزاده سوار شد اما از راه برگزیده چند روز بیهانه آزار
نیکذرانید و چون باوشانزاده پیغام حضوری حضور خود نمود در جوابش التماس کرد که مباراجه در حضور
مختار مستمند و ما را بوساطت کسی سلام نموده عاز است غرضیکه بعد از دو بدل بسیار قناریان افتاد
که دلیر خان برای ملازمت بیاید و باوشانزاده سامان احشام و آلات قتل گمیری بموجب حکم اقدس
نشان مذکور موجود کرده و بدو آهنگه بعلی آمد فی الحمله دلیر خان در اصل روسیله داود زنی است
و در شجاعت و هتور سرحد روزگار بوده سامان و سرانجام جنگ و جدل از سپاه کار آزا و غیره نیکو
داشت / مهذب اکثر اوقات در صحبت طالب علمان و در و نشان بسر برده دایما بنماز و روزه می
پرداخت مابا وجود اینچنین افعال و اعمال حسن جور و ستم را کار فرما شده خدا پرستی را یکسو میکند چنانچه
مدتی بکومت کونڈانه بوده و اکثر زمینداران انجا را از راه شرارت بسیار مستهملک ساخته
غنایم و مبلغهای خطیر بدست آورد و چون باوشانزاده و مباراجه حقیقت سرکشی و عدم پاسی او ب
سلطانی بدرگاه محلی عرض داشت نمود حکم اصدار یافت که اگر توانید بتدارک آن پردازید اتفاقاً
درین ایام پرتاپ رای نامس در موکنی پٹن را تباخت را آورد و خان مشارالیه و روز پیشتر
از ورود منشور لامع النور سقاقت او از رویای کنگ در گذشته بود و بعد از هفت و نیم ساعی بود در
همان منزل خبر ورود منشور سقاقت افتاده و اگر چه پیشتر متوهم بود با انواع خیالات موهوم خال
را پرنشان میداشت چون خبر صدور فرمان مسوع گشت از بس شوش و سر اسبه گردیده و
با آنکه ایام پرسات و کل ولای بدرجه اتم بود اما هیچ تصدیقات را بخاطر نیاموده و حنیفه و سایر

مقابلہ کرتے جنہاں سکیر وند و از طرفین زد و خورد و نزاران متفلس جان باختہ مسافر ملک تباہی شدند
آخر کار میرزا راجہ بنا بر کثرت لشکر مخالف بر شایارہ و حنینیکہ این خبر مہر و ض پائیہ سر کر و دید لغایت
ستحسن کردیدہ طلب حضور نمود و لیر خان را با و دیگر امرا یان بد کہن رخت فرمودند و لیر خان میرزا
راجہ کوچ بکوچ بہ برانپور رسیدہ و راجہا مسافر ملک تباہ شد ازین باعث مہاراجہ جہوت سنگہ
شفیع جرمیکہ کنور کرسکہ شدہ برای سرفرازی سرب و حجاب راجیکی و ٹیکہ امیر التماس فرمود چون
جرم کشی و عذر پذیری و بندہ نوازی و در ذات مقدس و ولایت ہنودہ دست قدرت است آن
حضرت از راجہ فضل و کرم شایانہ ملتقمس مہاراجہ قبول فرمودہ کمزور مذکور را لیر خان و حجاب راجیکی
با ٹیکہ امیر سرفراز نمودہ باشام رخت کردند و میرزا ان ایام زبانی سرکارہ تاجر منی رسید کہ لیر خان
بلک دکن وارد شد لیکن آنحضرت لیر بر غلبہ غنیم باد شایارہ والا لیر محکم را بر داری ملک کن و
سراجام مہام انولایت امتیاز بخشیدہ مہاراجہ و دیگر امرا یان را بر کاب سعادت انوالا در جت تعین
ساختمہ ترخص فرمودند بچاپا آن نوز حد قہ سلطنت مع مستحیان کوچ بکوچ داخل خیمہ بنیاد انور
آباد شد و در عین ایام لیر خان از دیار دیو کدہ چاندہ / زر سرخ و سفید بسیار بدست آوردہ
معاودت باورکن آباد نمودہ تعہد نامہ بجنور ارسال داشت کہ اگر تا دو سال این بیاق ہمیدہ
بندہ مقرر کشتہ سراجام تو پیمانہ و غیرہ لازم قلمہ گیری از پیش گاہ والا مرحمت کرد و آچنان
بنظم نسق پرواز کہ غنیم بر کشتہ بخت را بجال سر کشی وقتہ انکیزی نامند لہذا از پیش گاہ خلافت
فرمان صادر شد کہ باوشایارہ بموجب التماس او ہمہ سامان مہیا فرما و فرمود اما لیر خان از
باعث کثرت خزانہ نخوت و غرور بدماغ آگاہہ داشتہ جوہر عقل دور اندیشی او از خیالات باطل

پس بدین شهر و وزیر خود را که کواکلی که بجز شش ماه و یو دو روز سیاحت که این تدبیر عالی از
تدبیر مشیت بود بشود آن زمان که در این زمان مخالفت ساخته لوازم مجلس با ارم ملک حضرت
میرزنده اوقات خود را بجهت رسیدن آنجا که در روزی وقت شام در کمال خستگی و
تلاش و زحمات و در وقت خود رسیدن به صبح روزی استخوان آنجا که به انجام بود
در سید و نشسته به مجلس و شب شب با پای مردی سمت بخت رسید و بنام کواکلی نام
زمار در شهر که به وقت بود و سکونت گرفت بچای و آب و غذای پاشی از شب اول خبر فرستاد
میرزا قدس رسید و در آن وقت در آن و غیره حکم شد که در آن و محل و گذر دریا و سر اوار
سید و چای و آب و غیره و در آن و غیره و در آن و غیره و در آن و غیره و در آن و غیره
تلاش بود و تقدیر می رسانید که آنجا که شده پیدا شده و توفیق نیافت و میرزا شمس میرزا
معنی گفت که تسکین را صاحب و مخاصم منور و در آن و غیره و در آن و غیره و در آن و غیره
بنام جهان زمار در شهر برده و بعد از آن عباس فقیران سیاسی در به انداخته و به فرات آن زمار در
از مته به برآمده و برشم و ایان به بنام و کواکلی و در آن و غیره و در آن و غیره و در آن و غیره
آمین منور است بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده
نیز به و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده
زیر پای سر به و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده و بجا آورده
نامور خاص و عام ساخت و هم شکر فرزان خراج آورده علم مخالفت و مبارزت برافراشت چنانچه
در آن وقت میرزا راجه بر بجا آورده و شکر گشتی نموده بود شکرزه خان / سیدی مسعود و حارسان انجا

ایشان بچوکی متید باشند پس از جهان روز از دریافت شرف کونش محروم ماند لیکن بعد از چند روز بکنیز
کیر تشکله اشاره شد که آن سیه رونه کار را از قید نخوت و پندار و ارمانند تا آخر از پای عالم براید
مگر بنا بر پاس عهد و پیمان پدر خود بدفع الوقت پرداخته از سینهی آن تیره روز کار را آگاه خست
چنانچه با سماع این خبر از بس شوش و سر اسیمه گردیده و در بر آمدن عکری بکار برده بکنیزند که گفته
فرستاد که من از قول و قرار و دار و مدار پدر شما بدرگاه آسمان جاه رسیدم و حریف است که محل برخلاف
آن رود و اگر چه شتی استخوان من بخاک آغشته خواهد شد اما منک عظیم آن تاملتی در عالم عالمیان
خواهد ماند در مصورت کنوزند کوز زبانی و مکران جوایش داد که من در مکر استیلا من شما از شماز یاده تر
ستم پس خاطر خود بهیچ جواب جمیع دارید لحد و صلابت خان بمقتضای قابوی وقت گفت که حقیقت
آمدن سیوا بر که دمه مشهود و مبرن که از قول و قرار پدر من در حضور پر نور آمده و مرضی ننید کا حضرت
نبوی دیگر گردیده اند ایند نامی تمام و عاید پدر من کرد و از — بر کونه که دانید متوجه در استیلا من
او شود که رقم بدنامی از صفحه جهان زدوده گردد / غرضیکه خان مشارالیه که بامیر زاراجه رود ابلا خلاصه در حق
داشت و در عالم تدبر سر آمد بر آن زمانه بود جواب داد که طریق خلاصی آن محبوس مایوس نبوی
منیت مکرک غلط مصهور باشد که هر روز چهار من شیرینی بد منقسم تقسیم نماید که سیدی خور و از آن
در بازار فقرا و غریبا بد و عافتی سید خجانه امرا و ارجا بفرستد و چون یک چیزی بدین نوع بگذرد
روزی در سیدی نشست برآمد و سوای این تدبیری و بیکر نباشد آخرش کنوزند کوز را این تمهید
احسن بخاطر آمده سیوار از سیمنی آگهی داد و او سر روز وقت شام شیرینی طلب داشتند و تقسیم
کردن گرفته سید خجانه امیر و ارجا میفرستاد و هم لغیر با و فقر امیدا و چنانچه تا یکماه پنهان

بادشاهی و آمدن باستقلال و طمانیت تمام بجاگاه کیتی پناه عزا اصرار یافت پس بعد از فرامین میرزا
راجہ سیوار ابرفاق کنور کمریت سکہ را ہی پیشگاه خلافت ساخت روانہ شدن سیوار ابرفاق کنور کمریت سکہ
در سیان بحضور سرپوز و سعادت اندوز شدن از ملازمت والا چون کنور کمریت سکہ روانہ در گاہ محلی گشتہ
مبتدو الخلافہ رسید حکم شد کہ امرا یان عظام و خواشیان کرام و راجہای نامدار علیاسی فاضلہ المہر
پایہ سر سر فلک لطیف بدلیوان خاص و عام در حیدر جہ و مرتبہ بہ ترتیب ایستادہ / شوند و از دیوان خاص و عام تا
دروازہ قلعہ احمدیان و بہر قنداز سرخ پوش جامہای زلفیت نخل کاشانی و زر و وزی مستقر لا طر کتانی در
بر انداختہ و مسلح با ہر یک سلاح کشتہ ترتیب صفوف نمایند و پیش دروازہ قلعہ میلان مست کویہ پیکر
را با کج آراستہ دورویہ ایستادہ سازند و بر در دولت خانہ یسا ولان با سیا ول طلا و نقرہ معقبات تمام
باشند و میر تو زکان و کز بر داران با کز طلا و نقرہ در دیوان خاص و عام بہ توزک استقام تمام پیرازند
پس ازان حسب حکم والا وقت یکپہر نہ و چہار کمریوز اول سیوا با دراک ملازمت خمینہ حبت رونشدہ
چون بدروازہ رسید از دیدار دہام احتام مستحیر گردید و وقتیکہ از دروازہ در گذشتہ بدلیوان خاص
عالم آمد بملاحظہ سطوت و جلال بادشاهی کہ نمونہ قہر الہییت متجرب گشت لیکن از انجا لوازم
کورنشات و تسلیمات بتقدیم رسانیدہ و بی پایہ سر سر عرش لطیف رسیدہ و بحول ملازمت اشرف و اعلی
سعادت دارین و مہابات کونین فرا انداختہ و از زر سرخ و سفید شمار و ایشار کردہ اقام جہاں و غمرہ
و اتحات بر سمیل نذر پیش کشید لہجہ بہ میر تو زکان امر گشت کہ در مثل پنجہزار مان پامین راجہ را نیکی
ایستادہ نمایند درین صورت از بس کرانی بخاطرش راہ یافت مکر / تا چہار ساعت ایستادہ ماندن
بعد ابلابت خان حکمت کہ ہمراہ رفتہ در حویلی خود فرو دارد و کسان فولاد خان کو تو وال مردمان

و وطن مالوده آنها نموده از وجد ساخت بالاخره از جدا شدن آنها سنگ تفرقه در جهت افتاده غلب
مطلق که بود مغلوب تمام کردید و چون در میان دریا اقامت پذیرفته بود جای برآمد بطرفی ندیده اند نشید
که اگر احیاناً راکب جهازات شده بطرفی برآیم آن مگر همان که از من جدا شده اند بی گرفته بجای دستگیر
بخانند و من در و طه اسهلاک افتاده به تنگ عظیم انگشت نای خاص و عام شوم علی ندای مقتضای
مصلحت اگر سبکی درگاه والا اختیار نمایم که بر بنی بجز را راجه پیغام گذار شده بتوسل عهد و امانت
و پیمان بود که نزد میرزا راجه آمد مگر چون بعرب محکم آمد میرزا راجه اخلاص خان و کنور کسرت سنگ را
پیشوا فرستاد و او و قشیکه بدو پیوسته رسید میرزا راجه خود بر خاسته و تاقضای دیره با استقبال فرست
در کنار رفت و از انجا همراه شده و آورده بر مسند نشاند در الوقت عظیم یک قطعه محل و زن پنجاه
و پنج مثقال کردن قیمت بجز را راجه نذر کرده در غوغا برآیم و تعصبات که بدرگاه والا لطیفه و سوسه بود
دوازده قلم تسلیم اولیای دولت قاهره نموده و متعالیه قلعه را بجز را راجه سپرده و چهار ساعت
صحبت کرم داشته رحلت منزل خود کردید و بعد کوه کوتاه / میرزا راجه عرض داشتی مستحکم اطاعت
پذیرفتن سیوا و امان او و بابت غوغا تعصبات دوازده قلم موکلید آنها تقوی یعنی نمودن و موقوف
فرمودن آنحضرت رایات عالیات از توجه اینصوب با عرض داشت او ارسال حضور پیر لوز نمود
و چون سر دو عرض داشت بنظر الورد گذشت مورد تحسین و آفرین فرموده و دو قطعه خزان عطفیت
نشان یکی بنام میرزا راجه متضمن بر لوز از نش و مراجع خسروانه لغایت فیصل واسط با ساز ظلا و
شمیر با قبضه مرص و خلعت فاخره و فرستادن سیوا را با کنور کسرت سنگ بحضور لامع الورد
ماندن او در بایجا و پرداختن سبکدست و دوم بنام سیوا مشهور و مستبشر بر عنایات و التفات

نزدیک رسیدن و پیرامون گردیدن نذاذ آخرش معهور چون بنوعی دست نیافت مقابل قلعه بالای
کوهی دیگر که در آب شور نموده بود در کب جهازات گشته رفت و از سنگهای کلان و مدله غایت
استحکام یافته بنا داده و بر سر از آن توپها برده از سیلیر : نیر به انداختن توپها متعین گشت
و تا دو سال بچندین محاصره در میان ماند اما از آنکه آخر کار بر مستحضران وقت بسیار تنگ شده
کامربان رسید سیدی مذکور پیام محاکمت بمیرزا راجه داده و امداد و معاونت خواسته و بعد
پیمانان مکرر شد و چند در میان آورد و آن اینست که من / از امروز بندگی درگاه درگاه
والا قبول نموده در سلک ملازمان آستان ملایک نشان مشظم گشتم لیکن جهت دیدن
صاحب صوبه کن مرا تکلیف نشود و سیلخ یک لکبه و پنجاه هزار روپیه در وجه خرچ سه بندی توپخانه
متعینه قلعه رسال از خزان سیدرسورت عطا کرد که جهازات غنیمت را باین راه عبور کردن ندم و
جهازات بادشاهی را هم و سالم بگذرا غم عاقبت الامر میرزا راجه عرضداشتی مشتمل بر حقیقت مرقومه
از نساد سیوا و محاصره قلعه و نذار اجپوری و سیدکی قبول کردن سیدی یا قوت باشر الا مسلوهره
و استدعای استمداد جناب سلطنت ارسال داشت چنانچه از روی ممر و نه سیمه کیفیت معض و مشروح
بجرح قدسی رسیده و درجه پذیرای و استحسان یافته در جواب آن دو قطعه فرمان والا نشان
یکی بنام میرزا راجه در باب نمودن مدد و معاونت سیدی مذکور و تنبیه سیوای اشقیاء و دوم بنام
سیدی مذکور مشتمل بر استقامت پذیرفتن در قلعه و مبارعت رسیدن میرزا راجه از ورود فرمان حجت
عموان با فواج بحر امواج در لوز و نذار اجپوری رسیده ابتلاش نمایان و دوسه لوکران
عمده انضالات اندیش را امیدوار مصنف والا قدر / به پنجهزاری سوار و صاحب نوبتی و جاکیر

گذشتند بکرت نسبت آنکه شاه از غرور و نخوت به تربیت خان ایلچی درگاه ملک اشتباه
سلوک ناپسندیده نموده بود حکم شد که اسپان را در سرگذر و سرنگان تسلیخ سر بعداد بردا
شتن شیوای شقاوت کرد ملک دکن و محاصره ساختن او قلع و دژ را چوری و جنگ و میان
آمدن با سیدی یا قوت قهر دار قلع و دژ کور و بر آمدن او با ستحانت و استمداد خواستن از مهاراجه
در اوراق سابق حقیقت ضاد سیوای شقاوت کرد امر قوم خامه سولج نکار کردید و در میو لا خاه
نیز بجهت آن می پردازد که عذرین ایام خبر شورش فتنه انگیزی آن کون بخت سیه رخت بهی
معنی رسید که در ملک دکن لوای قهر و نفوذ بر اطراف و جوانب برافراشته و اکثر شهرهای عظیم را تاخته
و لغارت داده و بهیجا تهاهنای خود نشانده به قهر خود در آورده است چنانچه خلق از دست
جور قوی او سست و پیریشان گردیده و احدی را از زمینداران آن ملک یارای مقاومت او نماند
و همه نامطمع و محکوم او شدند معذرا چون از بسیار جا خاطر و ابر و راحت پس از آن اندیشه بالی در
تسخیر قلع و دژ را چوری که تعلق بولایت بیجا پور است برکاشت انقضای دژ را چوری قلع و دژ است
بلند و مرتفع که بنایت متانت و استحکام در میان دریای شور واقع شده و میگویند که ساخته پیر
رام است که بنود او را اوتار می نامند پس خلاصه مطلب آن فتنه سرشت اینک جهازات هندوستان
را که بولایت روم و شام و عربستان و فرنگستان و کرهستان و اکثر نژاد و دینداران و غیر آن هر
دو به پائین آن قلع و دژ شده بهر اطراف عبوری نماید مستقر من شده به قهر خود در آورده و غرضیکه
ان شعی باین اراده خلالت آماده بابا پل پشرومان ملک کوکن ساخت و باخت نموده جانب
قلع و دژ رفت و سیدی یا قوت که بجز است قلع و دژ بود با نذاختن قوی و زینورک معتمد را

کامیاب شهادت شده و اکثری زخم بر گرفته عرصه بنبر در از دست ندادند و از طرف آن
مفسد جمعی کثیر علف تیغ بیدریغ گشته رخت زندگانی بپوشید و چون بقیة السیف را تاب اقامت
نماند در وقوع این صورت مفسدین استقلال شده نعلیت را غنیمت شمرده و رولبر از نهاده و در
تعلیت رفته اقامت گرفت آخرش افواج بادشاهی بتعاقب شتافته و تعلیت را محاصره نموده تا
سه روز از طرفین جنگ تیر و تفنگ در میان ماند لیکن / روز چهارم جوانان کار آورده و رزم دوست
از هر طرف حمله آورده به تعلیت در رسیدند و از هر طرف دیوار را شکافته اند و در آمدند و مفسدان
تیز دست از جان شسته و بسکیدی تمام جوانان ظفر نشان در پیوسته ایله لوازم زد و خورد و بتقدیم
رسانیدند پس در اینجا هم قریب چهار هزار کس از جوانان کار طلب بدرجه اقصی شهادت رسیدند و
و پنج هزار کس از آن فریق بد طریق زیر صام خون آشام در آمده بدار البوار شتافتند و معتور با نفعت
نزار کس بدست غازیان اسیر شد و خان مومی ایما مفسد را با اسیران و یکر و شکیر نموده بدرگاه آسمان
جاء آوردند حکم شد که آن مردود را بسیار استگاه برده بند بندش جدا سازند که در سیورت بدیگر
فخته پیر و از آن عبرت گردد و دیگران را حواله کو تو ال اردوی محلی نمایند که در طوق و تخیر انداخته
متقید سازد و غرضیکه بعد طعن بر این ضحیة حضرت ظل سبحانی از منتهی نهیت فرموده در عرض سه روز
ببارکی و خورمی داخل متو ا خلافت اکبر آباد شده و اولایم رضه مبتکر که حضرت عرش آشیانی که در
موضع سکندره که بطایر شهر و اقصیت تشریف ارزانی فرموده و میزار مورد الا نوار خاتمه خوانده و
مبلغ خیر خیرات بسکسان و غریبان و محتاجان و آرزو مند آن نموده و بعد از آن داخل طو شد
درین اثنا سپان عربی و عراقی که دانی ایران / ایرسم پیشکش بدرگاه محلی فرستاده بود به نظر مبارک (د)

خلل اندازد در ممالک محروسه شده بودند و موقوف فرمودن آن غرضت از
راه مصلحت بباعث افکندن عنینم سیه کلیم حلقه اطاعت و بندگی بکوش عقیدت
و پرتندگی و طلب داشتن آتش مبرفت سرزاد حاضر آمدن او و نظر بند شدن
و بعد چندی از قید کربخین بطرف وطن خود یعنی بندکان حضرت قدر قدرت سلیمان
منشأت دانشمند خان را که در محامله متهی و کاروانی یکتای زمانه بود بصاحب صوبگی و ارجحانته
شاه جهان آباد اخصاص و امتیاز بخشیده خود بدو امانت و نفرت متوجه ممالک و کن شدند که
دو بار از روزگار سیوای ضلالت پیرا و سایر زمینداران آن مرز و بوم که رفیق طریق مفسده آنایه
فساد اند بر آورده بحال مسکن سرک را داخل ممالک محروسه نموده با فتح و ظفر مهاوت فرمایند
لیکن وقتی که مغرب نیامد ظفر التیام در شهر سواد مهره که مسجد بنده و انست کردید حقیقت بتجانیها
انجا بمرض رسیدند البعد البنی خان فوجدار آن بلده که شک شد که سرک بتجانه را منهدم ساخته (د)
مساجد عالی احداث نماید و چون بیداران ایام کوکلاجات زمینداریه تسلیم متعلقه مهره جمعی کشیر
از جانبان و دیگر دستمایان فراهم آورده سر تعسده و مژد بر داشته بود و حسن خلی خان و عبدالبنی خان
با امرایان و دیگر حجت اتصال آن بدسال و ستوری یا نشتر چنانچه مشارالها چون مسافت دور
از این طرف از تسلیم رسیدند معذور منکوب با جمعیت بیست هزار سوار از نموده کار پیش آمده مقام
گرفت پس از نظر منصفان انتظام یافت اما پیش از آنکه جوانان لشکر نفرت اثر دست جهان
رسانند مفسد از کمال غرور اسپان بر انگیزه در پیوست در سنجالت جوانان جنگجو بکوشه سیراق دست
و گریبان شده جدال و قتال را بر تبه نهایت رسانیدند بالاخره از طرف لشکر اسلام بسیاری از مردان کار

اگر چه تزد و دلتاش نمایان کرده جنگهای صعب و مترادف نمود اما شورش غنیمت رو بکی
 نیار و دبل موجب مزید غلبه گردید آخرش در وقوع این صورت سر امپاراجه را موقوف نموده
 و از حضور سر انجام آن لیاق لایحه میرزا راجه جبینکه متعلق ساخته و دلیر خان را بهراونی
 لشکر مقرر کردند چنانچه آن راجه که در عالم تدبیر نظم خود داشت در آن ملک رسیده و چهار فرج
 ترتیب داده یکی بکر کردکی دلیر خان و دوم بکر داری دادو خان سیم بهر باست صف شکن
 خان و چهارم بهر بایلت و طب الدین خان ترتیب داده هر چهار سرداران را بر جمعیتهای
 غار بکران بر کاشته خود پائین پرنده استقامت گرفت عرصه آن بهادران عرصه نبرد از مردی
 و مردانگی جنگهای نمایان چنانچه از هر جا آواره و پیر نشان ساختند و میرزا راجه هم
 حسن تدبیر قلعه پرنده فرج نموده به تصرف خود در آورد ولیکن در طعنهای صورت غنیمت قریب یک لایحه
 و شش هزار سوار از سر فرقه و طبقه فرا هم آورد و روز بروز تسلط و غلبه او افزونی گرفت چنانچه اکثر
 قلعه جات فرنگیان تسخیر نمود و قطب الملک و عادیخان پیشکش دادن قبول کرده ملک
 خود را نگذاشتند معینا در صوبه بهار و خاندیس و بجلانه و تلکانه چو ته مقرر ساخت و
 از نواح اوزنگ آباد کهنه ای گرفت و رفته رفته به بندر سورت رسیده قریب سه کرور روپی
 از دمان و خزان در قبض آورد و از باعث عبور او بسورت تنزل و تهلکه غنیمت در ملک
 کجرات راه یافت / آنکه دیگر احوال ضلالت اشتغال او بجای خود صورت تسلیم خواهد یافت (در)
 سواح پنجاب مشتمل متوجه شدن بنده کا حضرت قدر قدرت ملک و کهن بنای تنبیه
 و تادیب سیوای شقاوت کر او رفقای او که راست فتنه و فساد بر افراشته

جوانان دلاور اسپان برانگیخته و بکوشه سراق در پیوسته آتش جبال و قتال را بکمال
اشتعال در آورده و از آنکه بعد دو سه ساعت شام پرده انداز ظلمت بر روی آن سپاه
دلان گردید از چیرگی احمق تاب استقامت نیاورده و دواغ فخر و غرور بزم ندامت گرفته
بطرف قلعه پرنده و غیره فراری گردیدند مگر جوانان شب گرد و ظلمت که از تنجا قیاس یافته
بسیاری را ته حسام خون آشام کشیده بجاکی بزلت انداختند و اکثر سر اسیر بچپه
تعدیر نموده و معاودت کرده وقت یکم شب اول بمسکرمه و زمی ^{بسیار} پیوستند لیکن
از آنجا که بشتکر کوفت تمام رسیده بود اکثری که زخم بر گرفته بودند بزخم دوزی می پرداختند
و بسیاری از ماندگی معلوب بیطاقتی شده بودند ازین جهت چندان احتیاط مورحل
و ملایه بوقوع نیامد چنانچه وقت نیم شب قریب دوزار سوار حو خوار سینه گذار از قلعه
برآمده براه مورحل اگر انخان بارودی در آمدند و چندی از انجاء بی مایه جدا شده و
به نقارخانه در سینه و نقار حیان را - - - داده نقاره و کرنای بلند آوازه کنانیدند
که از شورش آن آهوی آگهی نماید و جماعه کثیر بر دوشه امیر الامر اترختند در الوقت برخی
کسان از نوکران امیر الامر که کود دیره بودند زود و خور و نموده بشهادت رسیدند مگر درین
زد و خورد امیر الامر فرصت یافته بجای رفته پنهان شد و چندی را از حرم و خدمتگاه
نظر بر ناموس از دست خود بکار ساخت و دختر امیر الامر التوفیق کریز نیافته زنده در قید
و حیوان آمد الحاصل زمانیکه این خبر بعضی مقدس رسید بسیار کران خاطر شده و امیر الامر را از
سر داری و کمین تغیر فرموده انتظام آن مهم سرداری مهاراجه واکذا شمسدیس مهاراجه تا و سال

را از صوبه دار احمد آباد کجرات تغییر ساخته و نظامت آن صوبه به هاربت خان مقرر نمودند و هم
امیر ناسرالتیه خان را به داری ملک و کن استیاز داده سه مهاراجه جسوت سنگه و راو بهاو سنگه
و راو رام سنگه و راجه رالینگه سیمو دیه و آصف خان و نامدار خان و خلص خان و قلیب الدین خان و
راجه دیبی سنگه و غیره منصب داران با جمیت پنجاه هزار سوار و توپخانه بیستهار بدر و غلجی صف
شکن خان جهت استیصال آن بد مال لایق الزوال از پیشگاه سلطوت و جلال خست فرمودند چنانچه
خان مشارالیه بطنی مراد و قطع منازل و در عرض یکماه بقرب و جوار احمد نگر رسیده در آنجا بنیم
عاقبت و غنیمت متابعه کردید در سنه ۱۱۰۲ بد فحاشات جنگهای صعب و میان آمده بسیاری از آن کرده شقاوت
پترو علف تیغ بیدار رخ شده رخت او بار بار اسوار کشیدند آخر کار کفره کتوسیده کردار تاب (دورق)
استقامت نیاورده آواره دشت فراگشتند خان معزالیه در سر ضلع و هر مکان که راه آندو
شد آن تفریق بد طریق بود فوجها بر گماشته و خود بمحاصره قلعه پونه و چاکنه متعبد شده و
از هر چهار طرف مورصل مستحکم کرده راه آندو شد غله سدد و گردانید لیکن فوج کثرت موجب سر
روز از کپی در آویخته و زرد و خور و نموده میرفت درین اثنا بر انواع غنایان خزان نشانی
خبر رسید که از عدم رسیدن غله کار بر متعطلان نهایت دشوار است مگر برین پیرتاب رای
و شیخ ابراهیم ناسر داران خود را از طرف پیرنده با چلی هزار سوار فرستاد چنانچه نامبر و نامتقابل
امیر الامراء آمده مگر که آرای نبرد شدند چنانچه امیر الامراء و مهاراجه از دید کثرت جمیت کتار
نکونار جبین نیاز جمعیت کرم کار ساز سوده و انگای بر اقبال عدو حال خاتمانی نموده
قدم گذار عرصه مبارزت شدند غرضیکه وقت اخیر روز چهارم صغین کردید از نظر حین

کند که موافق عمل ابراهیم خان نواز را سرانجام شود و بعد از اطمینان خاطر از نبد و بست آن ملک به تنبیه و
تادیب سایر زمینداران مفسد خصوصاً آشام و مکه که از روی کوتاه اندیشی باعث اضرار و آزار سر
مسلمانان میشوند و در آخره استیصال آن فرقۀ اضرار با اقتضای دین داری و مراعات لوازم مسلمانی
بر ذمت سمیت خود لازم و مستحکم داند و حقیقت تعیناتیان مقرر می آید و به کذاش نماید و جمعی که تاملت
یکسال آنها را حکم محکم شده بود و به طریق ملک در آن صوبه بوده باشند و گروهی که درین ولایت درگاه والا
طلب شده از افراد جدا گانه معلوم خواهند نمود و اگر از جمله مردمی که بجنوب طلب شده کسی را مناسب ندانند
تعینات آن صوبه باشد یا از مردمی که تعینات آن صوبه مقرر شده کسی را مناسب ندانند عرضداشت
کنند که بر طبق التماس او درجه پذیرای خواهد یافت و غرضیکه بوفور رحمت مقدس مشهور بوده عنایت
اقدس را نسبت خود روز افزون شناسد کیفیت رسیدن بجزئی مقدس و محلی حقیقت باغی و
یاغی شدن سیوای اشتقاوت آرای و بطالت پیر ملک و کن و کرنش تملک کن عاودن خانی را با کثر
قلعجات آن از راه شورش و تن و هم از روی فن قلمه سالیر و ملیر و غیره متعلقه بجلالہ راجع
لقرف خود در آوردن و ازین سبب رخصت شدن امیرالامراستالیه خان از پیشگاه / خلافت بنیان
لبر داری همان سرزمین فتنه آئین آشوب نشان و تعینات شدن مهاراجه جیونت سنگه و غیره
امیران چون درین ایام بمباح بیاون رسید که سیوای اشتقاوت کمر اجمعی کثیر از کشتگان روزگار
و پیرنشان او و از فرامی آورده دور ملک دکن سر شورش و صادر داشته تملک کن عاودن خانی
را با کثر قلعجات آن صوبه سالیر و ملیر و دکنی و مکنی و مهنه و ترمک و غیره متعلقه بجلالہ
را گرفته در قبض و لقرف خود آورده است بر مبنی حضرت ظل سبحانی مهاراجه جیونت سنگه

آن سعادت السلطنت منوط و مربوط گردانیدیم و منصب ان ایالت و شکار از اصل و اصل
 بهت نزاری و نسبت نزار سواد که از آنجمله سه هزار سوار ستر ۴۴۰۰۰ سیه و سیه باشند مقرر نمودیم
 و محالی که سابق بجا گیر محبوبه در آن محبوبه تنخواه بوده پیچیده و سیر حاصل است بموجب افراد علیحدہ در
 طلب منصب یکگز در دام انعام و عنایت کردیم و خلعت فاخره و دہ اسپ عراقی و عربی که از آن
 مجلد بر یک سترک و سارنگ و سه طویلیه اسپان / خاصہ در سوار باشد و از اسپان سوغات خواهد کرد در
 روم کہ برای آعلی حضرت در سال سی و یک جلوس فرستاده بود بود و سی چهل اسپ ترکی و نعل
 خاصہ با داده نعل بان کنن بخلافه مرحمت فرمودیم و حکم نمودیم کہ اگر محلی راز لوبن و اندر عوض
 آن سہ سکنہ ا کہ بخاند التماس نماید کہ بیایہ پذیرای خواهد رسید مادرانش کمر و خنجر خاصہ مرصع
 کہ دستہ اش از سنگ نیشتر باشد نوازش کردیم لہذا می باید کہ بعد و وصول این فرمان عالیشان
 سعادت عنوان شکر مرزحم مقدس بجا آورده بہ بند و سبت و ضبط و ربط آن ملک و
 استمالہ کافہ رعایا و عامہ بر آید و تنبیہ مفسدان و تادیب مہمزدان و توزک توپخانه و امنیت
 طرق و شوارع بوجہ شالیستہ پیر دزد و دست تسلط و تحدی قوی از ضعیف و ستر بنجہ ظالم
 از مملکت کوتاہ سازد و در جمیع امور از قانون شریعت غر و عدالت عالم آرا عدول و تجاوز
 ننماید و ہمگی سبت با ستر فاه خلق اللہ و فارغبانی معتم و مسافر و اطمین حد و دو مسالک معروف
 دارد و چنان کند کہ جمہور متوطنہ و عموم سکنہ از آسیب فساد پیشکان در مہد امن و امان بوده
 یکشت کار خود مشغول باشند و ضبط و ربط پسندیدہ بوقوع آید و در باب توزک نوازا کہ از
 موقوفات مہیات انجاست نہایت سعی و کوشش بجا آورد و دقیقه از وقایع محل و نامری / و ترو (درق ۹)

و سر بر ای و دو تنخواهی و نیکو بندگی آن مورد مراحم بکیران مستهود و عالمیان شد و مجرای عظیم آن
مهیبط الطاف پیشگاه خلافت و جهان داری گشت چنانچه از خطی که به محمد امین خان نوشته بود
بعضی مقدس و محلی رسید که ملک بنگاله بی نظم و نسق است لهذا شخصی که از عهده بنده و نسبت
آن تواند برآمد بصوبه داری معین شود و الفرض حقیقت عدم صبط و رابط و بی پروایی و نارسانی
و حق ناشناسی که حدیث سال در انگلک بود پوشیده و پنهان نیست در مضمورت ملک که
عنوان منتظم می تواند بود و بتخصیص که شورش مزید علت گشته در هر ضلع مفیدی سرافشار داشته
باشند پس در حکم رخصت آن امارت پناه برای استیصال آن تیره روزگار و تقویت خدمت
صوبه داری بنگاله بان عهد الحلافه مذکور گشته بود و آن مطر ع اعطاف نمایان از روی دلت
خواهی بموقوف عرض رسانید که اگر در موقت صوبه داری از خالعه بنده مقرر خواهد شد (در روز)
مردمانی که همراه تعات اند شرایط موافقت و مراقت از قرار واقع بجا خواهند آورد و سعی
ملاش بنده را در استخلاص انگلک محمول بر عرض خواهند داشت بنا بر این این معنی موقوف
شده بود الحال که بغایت الهی تمامی آن ملک که از اعظم صنایع محالک محروسه است و محل
اتمامت سلاطین ^{نامداران} بوده بتصرف بندگان آستان ملک نشان درآمده بنده و نسبت و
نظم و نسق آن ملک از قرار واقع بغير از ان عهد الحلافه در دیاری مستقر نیست لهذا از روی
و مقرر عنایت و فرط مرحمت خدمت عمده حاج صوبه بنگاله عهده آن عمده انگلک
که آثار سلامت نفس و رعیت پروری و انوار حسن سلوک و دوا کسری از انبات احوال او پیدا
و میوید است مغرض فرمودیم و رقی و فتی و حل و عقد مهام آن صوبه به استعلاال بر برای زرین

قاتل نمود چون شته حیات او کسته بود مدعی مذکور بشتیر بسیار کی اورا ملاک کرد پس آن مقتول
را در روضه شاه عبدالغفور که پائین قلعه کوا لیا است دفن کردند الله تعالی دولتی را که مثل چرخ
جهان افروز منور سازد و خشت سرخه کران فساد کزین و شورش انگیزان فتنه بین را از
پا انداخته بجزای اعمال گرفتار گرداند و جمال کمتی آرای سلطنت خدا داد را از آسیب چشم
زخم روزگار محفوظ و مایمن دارد و غلظه امنیت و جمعیت بکوش جهانیان رساند انور من چون
ملک سنجاه که از اقلیم و کمر است بی جنبه بود و آنحضرت لایم و نسق آن ولایت برای رزین و خرد صواب
کزین عمده امرای عالیشان معظم خان و اکدا نشند و منشور لایم مع الموز که در پنجاه شرف صد و رثیه
رقم تطیری باید فرمان بنام معظم خان سیادت و نقابت پناه امارت و ایالت و نگاه عطف
الخلافة الباسره کن السلطنة القاهرة سویتن الدولة الزاهرة لایق العنايت الخصیفة قابل الا
لطاف الجلیة قدوة امرای کاردان زبده دولت خواه سعادت نشان مطرح عواطف بیکران
شالیتة مراجع نمایان عمدة الملک معظم خان بدانند عرضداشتی که درین ایام مهمنت آغاز و فرخنده
انجام مشعلبر فرار شدن حق ناشاس از دما که سبت مکبه و ادای لوازم تهنیت فتح ملک
سنجگاه بدرگاه / جهان پناه ارسال داشته بود از نظر اشرف و اقدس و اعلی گذشت الحمد لله
و المننة که مهم سنجاه جشن تبریر و سعی جمیل آن عمده الملک موافق خواستش اولیای دولت
قاهره بالضرام رسید و این فتح بزرگ که طراز فتوحات سلاطین صاحب اقتدار تواند بود
به نیروی اقبال جهانگشای نصیب دولتخواهان گشت و انچه از شجاعت و شجاعت و خلوص
اخلاص و ارادت آن عهد الخلافة متوجه بود از قوه بفعل آید و حقیقت کاردانی

از غایت دلیری و فرط دلادری اعتماد بحبل الفتین افغان بهمال ایز و سبجان و مکتبه مراقبال
لیا زوال خاقان کیتی ستان نموده ضیل سواری خود را بآب در زد مکر از غایت عمق و تشنای آب
پای ضیل قائم نشد و سپرد لیر خان که در عالم سپاهگری قدم بر قدم پدری بنهاد و جوان حسین و محلیه تحت
آراسته بود از دگر مردم سپیدیستی نموده اسب سواری خود را بقتل مرگ انداخت و هر چند که اسب پشاور
دست ریزان را صلاحیت او کار نکرد تا آنکه از تلاطم امواج چند غول خورده سر سیمه گشت و خود را بضبط
نموانست آورد / در آن وقت غلیبان دلیر خان نیل را گردانیده خواست که آن جوان را به پیچبه
دشگیری داده بغیل آرد لیکن دلیر خان از عار سپاهگری سیلی بر قفایش زده گفت که این کدام
وقت ضیل گردانیدن است و اگر او میرد مرده باشد آخر الامر چون اصل جلو کمیشش شمره بود همان
اختیار از دست رفته جان او در سل نمازت سواش بهمان ساعت قریب پنجاه سوار افغان
دست از زند کافی برداشته به نهر درآمد چنانچه کوفتند که سینه از کس غرق می شدند چون خان
نذیر با پالند سوار مردان کار بر کنار رسید سید خان عالم بمقابلہ پیر داخه مکر در اندک نزد خوردی
تسکت بر سید خان عالم افتاد پس محمد شجاع از شاخه این واقعه غریب سر از پان شاخه و از دوت
مالیوس گردیده همان بر گردانید و هم امرایان او را خداست نداد که استقامت نمایند و او براه دریا
شور بولایت مکه شافت و از آنجا بدیار جنگ رخت کشید و در میان روزی چند بسر برده بقصد
رفتن ولایت راکب جهاز گردید لیکن آورده اند که در دریا مغوق و الغمر گردید و العلیم عند الله قصه کوتاه
پیش ازین مرقوم قلم حقیقت رقم گردیده است که مراد بخش تعلیم کو الیار محبوس شد درین ولایت فتح الله
ابن علی نقی حکم نامه قصاص پدر خود و پسر قاضی اردوی محلی / آورده طلب قصاص از مراد بخش (درق ۴)

باین فریب او را از جابیده خلل در ارکان دولت او انداخت و چون جوهر دماغش پرنیان شده
بود باین اندیشه ناصواب بهموده خود را انگشت غای خاص و عام ساخته و وقت شب بر بیری
ظلمت و ادبار در کشتی خود سوار گشته و بایک خدمتکار بکنار دریای کنک که مورچل سید خان عالم
و ساجد خان ————— بهادر بود وارد شده از آنجا بسواری اسب با مردم مورچل خدمت
محمد شجاع شاف و محمد شجاع از استماع این خبر لازم بخورخانه و میلان و اسپان و علم و طوغ بنابر
استقبال فرستاده و بدیره آورده هم آغوش نموده و در برابر خود نشانده و دختر خود را در عقد
ازدواج او در آورده هر روز از اطعمه و شراب فراوان و خواک بی پایان محظوظ می داشت
و معظم خان که جامه ایالت و سپه سالاری بقدر اولاتی بود خاطر بر اصلاح کار بادشاهی گذاشته
و بهیمنی سمیت خداداد و وسعت حوصله عالی بنیاد بادل قوی بانظام آن پرداخته و
ملازمان محمد سلطان را بدستور سابق در سرکار خود نوکر گرفته و سلسله تنظیم و تنسیق را از دست
نداد محمد سلطان / لشکر مخالف را همراه گرفته با افواج قاهره جنگها انداخته و خود را هموار (در ق)
ساخته تا مدت دو سال بهمان حال بسر برد آخر الامر معظم خان از راه تبریز و تروپات
لبطوری آن صید رسیده را در دام کشید که خود بخود آمده با خان مذکور ملحق گشت و آن خان و نشان
ممنون طالع خود شده او را بحضور پیروز فرستاده چنانچه پس از اوارک ملازمت بقلعه کوالیار
محبوس گردید و معظم خان خاطر ازین طرف و اپرداخته بهیمنی سمیت بدفع شر محمد شجاع شاف
غرضیکه در سنه یک هزار و سیصد و یک هجری معظم خان و دلیر خان بر کنار ریز کوسی که بار و دخانه بکنک
هم آب شده بود رسیده رزمگاه آراسته بچنگ سخت در پیوست در میثورت دلیر خان

و شمشیرهای علم بر خرطومش بسته بصلابت کوه بمقابله آن رزم جوانان کاشت مهند چندی از
مردان کارزار بعقب ضل پناه گرفته به تیراندازی و برق اندازی کار پرداز میاگردند مثل بانان
آن ضل مهیب را بر سر آن جوانان سرخوش باده شجاعت رسانید در بیوقت خانه زادخان / به
هتور خدا دلی محابا دست جلادت کشاده و بایتخ علم قریب دوست ضل درآمده بی بیم و سر
بشمیر میاکی خرطوم او را دویاره کرد ازین باعث ضل سرسرمیه برکنش در فوج خود افتاد و خانه
زادخان داد شجاعت داده بر سر آنهار تخیه و جمال خان غوری و غیره امرایان استعاقب یکدیگر
رسیده و دستبرد می شالیه بکار برده قلعه را حمله از دست امرایان بادشاهی متصرف شدند و خانه
زادخان با چندی از مردان کار از سر حشمه تیغ تلخ شربت خوشکوار شهادت چشیدند و انفجارها
و غیره خارس قلعه قادر بر استقامت نشده و قلعه را گذاشته با فوج محمد سلطان پیوستند و محمد شجاع
در قلعه درآمده و از انتظام قوانین لشکر و مهند استحكام حصار فراغ حاصل نموده و اسباب عیش
طرب را آماده ساخته تا هفتده روز در آن قلعه بزم نشاط آراسته داشت و هر چند سید خان عالم
و غیره اعیان دولت او صلاح دادند که پیرامون لشکر محمد سلطان محاصره باید نمود اما بمنجن آنها
کوشش التفات نه نموده و از راه غفلت و عدم موشیاری که منافی دولت و کامکاریست بر تدریج
خطا نموده تا آنکه آب دیای کنگ فرو نشسته و برای معابر آن راه مفتوح گردید و ازین زمان
محمد شجاع قدرت استقامت در خود ندیده و آن روی آب کنگ گذاشته و محسوس نموده /
مور حلیا را استحكام داد مگر از مقاومت افواج قاهره و غالب آمدن خود بر آنها مصلحت
کنش و طرح آشتی با محمد سلطان در انداخته او را بصارت خویش در خوانند پس

ازین واقعه بادشاهی جهان شد آشفته خاطر و لکین نهان
لباس چو کل کردی مشکفت چو غنچه بر نشیمنش بدنهفت

غرفه که الحال آدم بشرح احوال محمد شجاع انداختی کوشش با من دار که او در نواحی را جمحل رحل
اقامت اغراضه به همیه اسباب حرب و یکبار پرداخت و محمد سلطان مع افواج فیروزیه کوچ بکوچه
نور و دیده و در حواشی موضع در کجی و دانا و دونا پور متعلقه را جمحل دایره نموده و حصار را جمحل
راست بهت در آورده در استحکام برج و باره کمر بست بر سبته ذوالفقار خان و سید فیروز خان و
زیر دست خان و راجه اندرن و راجه دیپی سنگه را خبر است قلمه گذاشته خود بمقابل محمد شجاع به ترتیب
مورچل قیام نمود چنانچه تا مدت دو سال سنگی صک تیر و تفنگ و نواژه هبکی در میان ماند اما در دور
ایام برسات طغیانی آب باران و دریای کنگ پیرامون حصار را جمحل عبیدی استیلا گرفته که کبوتر خیال
را عبور آن محال می نمود در مصیبت محمد شجاع راه انداد محمد سلطان را رسد و دینداشته و سید
خان عالم و سعادت مند خان و جمال خان غوری را بر کردی سلطان زین العابدین قریب دو
نزار سوار بر نواژهای حبکی سوار کرده بعقد محاصره را جمحل تعین نمود و جمال خان غوری با خانه
زاد خان برادر زاده حو و حیدری از جوانان آزموده کار نواژهای را بسپای قلمه رسانیده بلوازم
توپ اندازی پرداخت و پس از دو و حوزو بسیار نواژهای را با حل کشید آخرش زیر دست خان
و راجه اندرن از مشاهده این حال بر سبیل استعجال از مورچل قلمه برآمده بجنبک تیغ و خنجر در
پیوستند مگر با وجود دار و گیر آن جوانان بقوت بازوی خود ناکندار رسیده خواستند که در بند قلمه
را مفتوح سازند لیکن راجه اندرن منیل دمان حو را که کج پروین نام داشت بکج آراسته و

خاکساری آب شده و باد کف و آتش جلگه بر کرده از راه هیچ بدیار مکنه رفت پس تدبیر مکر
 باشد و تعدیر فی الحبله با وراق سابق چنان نوکر نزار خامه بیان کرده که صورت شکوه در پلار آفات
 نموده منتظر بشارت نشسته بود چون آخر سعادتش رسپی نمود و فرمان عنایت عنوان بنام صورت شکوه
 در باب عطای منصب و خطاب و صوبه داری احمد آباد صادر شد غرضیکه او بر طبق حکم لازم نقیض
 بکبریات رسیده منظم و نسق انجا پرداخت و محمد داراشکوه عزم رفتن ولایت ایران زمین در
 زمیاداری چنون بلوچ که از تهته اتصال دارد در فته و زمیادار مذکور در منزل خود جاداده لوازم
 میمانداری بجا آورد پس در اصل صون مذکور زمانه متعریب تقصیری که از و سر زده بود سلسل و محبوس
 بدرگاه رسیده بود اعلیحضرت تعقل او حکم فرموده بود و مذکور داراشکوه شفیع جلال او شده بخت نشید
 الحاصل محمد داراشکوه هر چند مقدم نمود که از انجا برآمده سر بر راه معصوم و زندگین او نکند اشته و تا
 سه روز نکند اشته چون فوج تعاقب نزدیک رسید آن بدست با سپهر شکوه زنجیر دریا کرده بران
 لشکر سپرد و آنما سواری ضل بدار خلافت شایه همان آباد آوردند حکم شد که بر جو کمندی ضل
 نشانده برای دیدن عوام در شهر و کوچه گردانیده در باغ شاله مار ببرند و باقی خان کو که
 و عنیره محبت حراست محکوم حکم معالی گردید خپا خیه در باغ مذکور از دست چلیه مذکور کارا و تمام شد
 و سپهر شکوه در متو کوالیار محبوس گشت و میسر زین العابدین بخشی تاریخ کشته شدن داراشکوه
 چنین یافته ————— آری ابیات

بان شوکت و حمت و سیم وزر ، نموده غریبی ز کیمتی سحره
 بود عاریت زینت خسروی ، بدانسان که آی بدانسان روی

میر آتش بی حکیر پاشاه اور ملک زیب ساخته و توپهای خالی سرداده همچنان توپ را تیر نامند اما در
عکال این حال شیخ میر که بشجاعت و مردانگی علم روز کار بود الویکارزار در میدان محاربه برافراشت چنانچه
لحد توپ صغوف ارکان زمین از بار اسلحه میلان کرده پیکر تنزل یافته و کوه این بساط رنگین از سم
باد پایان جهان نورد مانند غبار از جابر خاسته از فوج غنیم دلاوران جنگ جو شدند و نیز محکم در آمدند و درین
وقت فخر خان گفت که زنبورکها در پیش صفت داشته آتش دهند و تکه برین برق انداز خان
با محمد دوی رو بیدان شجاعت نهاده و دلاوران بخانه کمان در آمده سپه تیر کردند و چون
شیخ میر از فرط دلاوری مردانه حبسید آخر از شست قضا تیری در رسیده و آواز یار آمده
لبا رتبه گاه خود سعادت جاوید انداخت پس دلاوران سپاه رزم خواه قریب پنجاه کس
شریت شهادت چشیدند و ده هزار کس از ملازمان محمد داراشکوه علف تیغ بهادران نیز در
کردیده یک صد و پانزده ضعیفی از طریقین لغزب غلوه زنبورک از پا افتادند علی و قطعه
زمین دریای موج افکن شد از خون « درو کشتی سوار کشته لشکر
اصل باده دمان بر سواران شد « بخون اندر چو مردان شد شاور
الغرض محمد داراشکوه تاب اقامت و محاربه در خود ندیده با چندی از مردم خاصه ضعیفی و خند مکار
روی نریمت بجانب احمد آباد نمود آورد و جمیع کارخانه جات و اموال و اسباب او در هت و هت
رفته و چون برهنر سابر متی رسید سرور خان ناظم کبریات و رحمت خان دیوان و میر سیف الله
نخبشی و دیگر بندهای بادشاهی درهای قلعه را محکم ساخته و توپهای بر علوه قائم نموده و از آتش
بازی بر جهار برج آتشی کرده آماده جنگ گردید و چون راه انقراض نیافت از دشمنان

درق ۴۳

نیرنگ

تسبیح

درق ۴۴

یاداران ضلع استقامت کید که سرکشته بهبود و برآمد مقصود خواهد کرد بدین غرض که چون اختر سحابتش رسپی کرد
 در انقیاد این امر صلاح بهبود و حال و مال و مطابق مصلحت انگاشته خود را بموضع سیلاره رسانیده تا
 آنکه محمد در انشکوه از سرحد نهشته گذشته بمرنج که جانشین مرزبان کپه است و از انجا به بلوود و جیواره
 شده با محمد آباد رسید چنانچه شایانوز خان ناظم انجا دروازه قلعه را فتوح ساخته لقرن داد و در انجا
 جمعی را از رجال و ابطال نموده و ردان شده و زرسرخ و سمنید از محمد برون با انجا به خرج کرده
 کوچ کوچ بجا بر رسیده سپهر شکوه پسر خود را بانسان و جواهر تمام ببیش بها نزد جنوت سنکه فرستاد
 که بر بیان او عزیمت رزم با او رنک زیب نموده متوجه عرصه جمیس رشته کم لندی می باید که خود را بی دیو
 در ننگ بد انجا رساند بالاخره جنوت سنکه که دو کرده استقبال سپهر شکوه نموده و سه روز بحلیله بانی
 گذرانیده رحمت داد و خود را مطعون روزگار کرد اسید و چون داعیه محمد در انشکوه به عرض رسید
 خدیو عالم آرا از دار خلافت عثمان فیروز می موقوف فرموده و در ظاهر را جمیس نبرد آراشدند و در
 صورت برق انداختن میر آتش بر قلعه کوه بی بی حافظ جمال که متصل کدّه بلی بار تعاف کمال و است
 مور حل بندی نموده از توپهای آتش نشان سپاه حین و نبرد گرم کرد اسید در الوقت از انبرش
 اقبال که توپ باد و تسار و براق برق گذار را سبک رکاب گردانیده و در خانه رزم آرمیده
 و بنیاد تیز عثانی نهاده آری فرزد

(در وقت ۳۳م اردیبهشت)

برق انداختن

سمنیدی که در راه باریک آید ۴ نقطه زدن همچو در رشته کوه هر

و هم با ستر قوی اساس نبرد آراشد و در حالت تیغ آزمایان عرصه یکبار کارنامه رستم را تازه
 نمودند و در عین سپاه حین که موقوف از طرفین انتظام یافته بود و حلقه خان بی همتا و آتشین

بیدار شده لشکر تهنی بخود اندیشید که سرگاه قلعه کبر آباد و دهلی که باسد سکندری به پا میزند و کند
 اندیشه آدمی سپهر من کنگره آن نمی گردد در سخن گفتن سبقت در آمده باشد چهار جو دیو هر که از استوارش
 پیش نیست / در پیش بهادران کوه نور تا چند سدره راه تواند شد پس در ساعتی که موبن فریادی
 المواتر میرسد سر شک را از تو به پای رعد آواز همچو پیله جلا ج در هوا خوانند پراشید آخرش باین فلز در
 اندیشه استقامت گرفتن سمیت کاشته و جمعی کثیر فراهم آورده در لواجی مندور که از شهر سه کرده و ایت
 فرود آمد درین اثناء زمانی که محمد این شان باراجه را سیکه بقصبه لالمنوخته رسید حسونت سنکه که از اجتماع
 این خبر در نزل ارکان او راه یافته بود پای از جا باده اعتدال انحراف کرده کار بخون رسانیده
 سراسیمگی تمام قلعه سیوانه در آمد فرضیکه قلعه زبور بالای قلعه کوی که در بلندی و ارتفاع نظیر ندارد و با
 کوکبهوت پیوسته است واقع گردیده آری سر که جای خود میگذارد و مانع پیروده می پذیرد نه آرام بقای
 و نه تسکین در جای می یابد پس حسونت سنکه از غایت اضطرابی و بی استقلالی در پیش بهادران
 کوه نور دزد بر آفتاب دانسته بودن خود در او طمان مالوفه فرصت ندیده و چندی را از زمان
 و خدمتکاران و آتش زده و کفن ترک بر سر بسته و اسباب ادبار آماده ساخته سر بر ای زد و در حلال
 اینحال نوشتجات حسب حکم سر بر بن حسونت سنکه رسید که زنها را بهالت ادا کار نباشد و مقتدی
 شدن با محمد و از انکه نماید زیرا که فتح داد الهی است و آن نصیب اولیای دین تامل شده
 اراده دیگر نداشت و غیر از پیشانی سودی نخواهد بخشید و اگر ایشان ترکتب چنین و چنان
 خوانند گردید تمام قبیله مو اقر بای شما پایمال مرکبان جهان فرساخته شد با جمله خیریت
 مال و حال در آن است که پاسبان جاده اعتقاد و صدق اخلاص ثابت داشته عازم حضور شود

(دری ۲۲ ربیع)

(دری ۲۲ ربیع)

در انجا سموع شد که محمد دارا شکوه بصوب ایران زمین غرمت نمود چنانچه ایشان هم عزم ایران زمین
نموده ببلقان رسیدند و چون عبور دران سرزمین دشوار دیدند از ملتان مهاوت نموده بکاب سعاد پتیتند
بعد حبس حکم اشرف راجه جبینکه با فوج ده هزار سوار بتجانب محمد سلیمان شکوه تین گشت و او از راه فدوست
و کاردانی از کومستان کما یون محمد سلیمان شکوه را تشکیک کرده حاضر آورد و مکر تقدیر الهی کارش باجم رسد و
آنحضرت محمد را دشمن را با سپرس همراه متحد خان که بقصداری وزیر پنهان فوجی برای قتل کوالیار سمرقند شده
بود بقلعه مسطور فرستاد و حکم دادند که کونکار را بتب نمایند پس از ان رای ممالک پیرای چنین تقاضا نمود
که تدارک اعمال نگوییده جنونت سنکه بدامن روز کارش عاید کرد و که آئینه احدی دیگر از اندازه خود پا
بیرون نکند و چنانچه از شرط عنایت بادشاهانه را در انسنکه را انخطاب را چکی و اضافه شیکه جوید
سر بلند و سمرقند ساخته و محمد امین خان را با فوج شالیسته و لشکر بالیسته از توپخانه و غیره لشکرت و
تسلط تمام دستوری داده حکم هر توام فرمودند که خود را با راجه مسطور مجبور رسانیده و جنونت
سنکه بر کشته روز کار را از انجا اخرج نموده و راجه سمرالیه را در انجا با استقلال تمام نشانده و
یکپیدی تا بندوبست شدن استقامت و زبیده پس از ان متوجه درگاه عالم پناه کرد و و اگر اعیانا
آن بر کشته طالع از فراهم آمدن رسیدار ان کوه کرد و مرز بانان محمداورد دماغ را بخار غرور آمده
و حصار سیوانه و جوید پور و جالور را حصین حصین خود انکاشسته از کوه اندیشی بالشکر فیزی
اثر کرد و او را با زن و فرزندان به پنج پتیر اسیر گردانیده جمیع زفقای طریق غلامت او را علف
تیغ بی دریغ سازد و چنان تزد و تلاش بکار برسد که فردی از افراد آنها راه گزین نیابد و خانان
هر یک را پایمال سم سمند افواج قاهره گرداند و چون این جنم به بهار راجه جنونت سنکه رسید از خواج غفلت

(درق المرب)

در دماغ او راه یافته و جوید اس را چپوت لوتر خود را نزد محمد شجاع فرستاده پیغام داد که بالعقل
 آمدن این غیر خواه در حضور آن والا منزلت معقباتی مصلحت نیست و الحال تقاضای وقت آن است
 که از لشکر جدا شده راه وطن پیش کرد الغرض از آنکه / ستاره اوج او بهتر از در آمده بود اقبال رو (دورق ۴۰ ب)
 بر تاخته او بار رسپش گشت از حرف و حکایات بی سود اراده ناصواب نمی و کفران نعمت بر تنم خاطر خسته
 و دست نیجا بر اردوی محلی و مال خلایق در از تر ساخته ریکی وطن خوشت و اگر چه همیشه دلس چاینها
 نوکر عمده او که خانی از مصلحت نبود هر چند ازین حرکت بموقع بمیانم ممانعت ساخت اما گفته او را
 بکوشش سنورا راه نداد و چون حقیقت فرارش بعضی محلی رسید هر چند که منشأ این فعل ناشائسته از
 قرب یا ننگان حضور تحقیق فرمودند جز بدطنی امری دیگر ظاهر نشد غرضیکه مهاراجه از نواح اکبر آباد
 در گذشته و مجوده پور رسیده با محمد داراشکوه سلسله ضیان لظهارنی سرانجامی شد و محمد شجاع نامتجاء
 از داعیه ناسرا محروم گردیده و چندین نزار جان را بجان ساخته بصوب بنگاله روی نریمت نهاد درین
 صورت فتح و نفرت نصیب روزگار فرخنده اثار بادشاه جم جاه ملک بارگاه گردیده فوجی عظیم سمر
 کردی خورشید آسمان دولت سرشدهی محمد سلطان و رکن الخلافه میر علی الخاواب مخبرم خان تیاقب
 او تعیین شد و هم دسیر خان داؤد خان و سید فیروز خان رسید شهاب خان وزیر دست خان و
 زو نقار خان و مغل خان و راجه اندرمن و محمد پیره و راجه / انزوده سکه کور و غیره با پیچاه نزار (دورق ۴۱ الف)
 سوار از پیش جبه و جلال همراه آن نواب و کلشن دولت و اقبال و ستوری یافتند و حضرت جود بدولت
 با فتح و نفرت بدولت خانه آسمان پایه دار الخلافه شایهجهان آباد قدوم محبت از دم رتبه فرمودند و
 راجه جبینکه و بهادر خان کوکه و غیره که تیاقب محمد داراشکوه رفته بودند چون به بنگاله رسیدند

نمایره قتال و جبال کمال استحال آوردند در آثای آن مواخواتان راسخ الاعتقاد بجز عانی رسانیدند
 که خوشید انوار در جبهه را در عرصه رزم بر عمارت خیل ارتقاء گزیدین و چون ماه نو خود را انکشت نمای
 دور بنیان ساختن از عقل دور اندیش بسنجید می نماید زیرا که مبادا از طرفی بهیم سهم الغیب باشد اگرش
 اخفرت باستماع سر صحنه آنها مقتضای مصلحت از عمارت خیل فرو داده و چون شیر اعظم پادشاه بلال
 گذاشته خانه زین را از طلوع مبارک شرف خشدکی و گیر داده و آن براق برق سیرا در تزدات
 بچولان آوردند آری ابیات

دمی که جستن او حرف را طم سخن بر حبه خیزد از زبانم
 ز غل او اگر آهین کند و ام یار در آئینه نکیر و صورت آرام

(در حق بهرالت)

فی الحمله از رزمگاه که عیار کمر نقد دلیری و دلیران جانفشانت بعضی کوه حوصلگان کم بغاعت خیل صه
 را از سواری مبارک خانی دیده رخ از انجا بر تافتند و زندگی را از نعمتات شمرده بر اطراف و
 جواب تافتند سوارانش از غرایب ساخته که معان اینحال لظهور پیوسته با غی شدن جنبت
 سکه است چنانچه مجلی از آن انیکه قباد نام خواص محمد شجاع رفته خطبش نزد او بدین مضمون
 آورد که آنچه آنقدری عهد و پیمان بتوسل رسل و سایل بیان کرده بود باید که بران قرار داد
 خود در بنوقت کما ثابت قدم در اسخ دم بوده و از صدق احلاص و عقیدت خود مبارعت
 هر چه تمامتر در اینجا رسانیده شرکب مکره شود و چون سابقا خاطرش متوهم و مظنون خیالات
 میبوده شده بود در بنیو لا از رسیدن آن واقعه بخباتش چنان گذشت اگر اثری ازین بر خاطر
 اشرف ظاهر و بار کرد و تنک اسمی یعنی بچه درجه باشد لهذا ازین دسواس بخار ندامت و عزامت

از هیبت و دشت بهانه آزار در پیش کرده روزی چند از حصول سعادت کوشش حضور
محرّم ماند و آنحضرت تعصّیات و مدارسته حال را اغماض نظر فرموده از راه عنایات و منبّه نوازی
طلب حضور نمودند که بنوعی سرسیمه خاطر نباشد و رفع حجابتش کرد و در مصیورت زیاده تر میگفت
تو هم آمده و بیماری را پیشتر در خاص و عام بشهرت داده خود را بکنار در کشید آخرش آنحضرت بمقتضای
منبّه نوازی حکما و اطبا جهت محالجه آن رنجور خاطر تئین فرمودند اما بر خلافت آن موجب بر سرعت
او میشد تا آنکه محمد شجاع در رسید و از طرفین مقابلّه بوقوع آمده اولاً تو چنان از هر دو طرف سرشت
و بعد آن جوانان جنگجو به بر قندازی و تیر اندازی چیره دستی کرده و بگوشه سیراق در پیوسته و از
زرد و خرد او شهادت داده بر تخت خون عرصه نبرد نغمین ساختند اشیات

شده اندر آن عرصه کارزار « علم منکشف مثل هزار غبار
علمها سر از افق کرده برون » شده آسمان خانه چل سئون

و آنحضرت که سواری شیل کوه پیکر در برج علمای لبان آفتاب ظلمت زدای حبت دلاوران
بودند و بهادران لشکر را به نیروی محبت جهانگشا احنت و آنخت و تحنین و آخرین فرموده (در حق و سرب)
به تیز دستی و چالاکی دلاوری نمودند و خود هم بانداختن تیر چاکبستی بکار برده و از تیر جانستان
سینه مخالفان را آماجگاه ساخته بسیاری را بر خاک مذلت علطان میساختند و چون باقی خان
کوکه و خرد چلیه را در قنای خود نشاند و بودند آن سرد و جوانان دلاور نیز بانداختن تیر بدلولی
میکردند پس از آنجا که یلان بهادر و در حقیقت رستمانه داد و پتور و سرداکی داده بر سر بگردست و کربان
شدند و از لحات سیوف و اشحات اعلام لبان برق خائف پیش ربای مخالفان خود بلام بوده

کرامی قدر از محمد سلیمان شکوه که طفل مکتب خانه کم عقلی و دلبان مادر است بر نیامد
از خدمت دولت قاهره و باره و خدا واد چگونه بر خوانند آمدند اقلی مسکین و در حال هم میج فیه
است اگر سخن مایکوش میوشیست بنویسد / از انشا راه سعادت نموده خود را باز به سیکال رسانند
که آن ملک وسیع را که جای تخت و باویشان عظیم نشان است بریاست آن برادر والا قدر
و اکنه استیم و صوبه بهار و بهادر پور سرد و برادر زادگان را مرحت فرمودیم و اگر بر بن هم مرص بی
حصیل پای بند خیال پراختلال ساز و بزودی بلا توقف و اسحال بیایند و ما را هم باستقبال
رسیده دانند رسیدن نامه حضرت به محمد شجاع چون مرسله محج شجاع رسید مضمون آنرا بخاطر
جانداده در غرمت پیشتر تعقیب نمود این خبر لبرضی والا رسیده آنحضرت هم جهت مقابله مستعد
شدند و درینحال مهاراجه جهونت سنگه که سابقا فرمان والا نشان مسله مستعبر دلاسا و
استمالت او عزادار یافته بود از وطن آمده با دراک ملازمت فیض رحبت فرق عزت
برافراخت درین صورت بنده کان حضرت قدر قدرت از روی بنده نوازی عبار حجابت او را
که بر ناصیه حال خود دست نبر لال مکرمت شست و شوداده مصدر عنایات خردانه فرمودند
نموده اعلام حضرت انجام به پیشوا رفیق جهت مقابله محمد شجاع ارتفاع یافت چنانچه پس از
طی مراحل و قطع منازل نزول رایات عالیات را بقصه کجوسره که متعلقه پیر کته کوره و
کها میپوش است اتفاق افتاد در ان مقام شیخ منیر حقیقت نفاق و کمینه مهاراجه که مرسم خاطر
داشت بایمن کزین لبرضی والا رسانیده / ازین خبر برات حمیر آفتاب نظیر عباری پدید آمد (درق ۳۹ الف)
و چون اینخبر گوشگزار مهاراجه کردید اگر چه پست والا نهی اصلا متبادر کن نبود اما

سنگه را با چهل هزار سوار و توپخانه بیست و هشت هزار و سیصد و هشتاد و پنج نفر
با و جن رسیده چون ما و مراد بخش در اینجا وارد شدیم مستعد مقابله گشته در جنگ و جدل بیج و تقییر
نگردانما بفضل فضائل حقیقی چنانکه از کوه اندیشی بخواب سعادت ما بکستارخی نمود و چنانکه برای کردار
خود رسیده پریشان وادی ناکامی گردید و چون ما و برادر منزه السیه از او جن مظفر و منصور در نواح اکر آباد
رسیدیم خود با سه پیکره و غیره امیران و مضبدران پیشوا آمده در شب و کوه عصره نبرد آراسته
آتش جلال و قتال بکمال اشتعال آوردند و لیکن پیر علانیه باشد که باطل اندیش سرگزوی ملاح نه
بنید آخر کار بشوئیت اعمال خود گرفتار گشته / سرزده کرد وادی استهلاک و پریشانی گشت
من بعد محمد مراد بخش بر عهد و موافقت خود قائم نمائده کلام فریب و حیل ترتیب داده مگر از اینجا
که گفته اند هر کس سرچشمه از خود ببیند چنانکه مخالف خیال ناسد بخاطر فاسد خود آورده بود و همچنان
ایسر سرینچه تقدیر کردید پس حاشا و کلا خواش فرمان روای و کامرانی اصلا و مطلقا منظور
خاطر خیر طلب نبود اما اقتضای تقدیر چنان ملحوظ و محاسبه گشته که مدتی حید نظام این کارخانه
تکون و ایجاد از دست این مستهلم درگاه رب العباد ساخته پرداخته کرد و معینان ظهور این
ضووات تازه و نغمتهای بی اندازه رسد طالع بهر و تضاع و نخت ما را دلیلی است قاطع
و بر یانیت ساطع عجب است که با وجود این حال آن برادر کا مکار بدکمان موهوم و ظن
فاسد عا کر بسیار فزاع آورده غریمت این صوب نمودند در مصورت فرض کردم که توفیق بهم می
آن کا مکار ناعدا را از عقل دور اندیش محروم و مهجور داشت اما مصلحان صواب اندیش
را چه شد که این جرات و شوار دور از کار مانع نیامدند و از اینجا قیاس باید کرد هرگاه آن برادر

جهت سکه غرایر اذ فرمود القصد چون در اوراق سابق تحریر خامه اخبار گردیده که محمد شجاع
از ملوک منکیر بر آئیده بطرفی منفور گشت و محمد سلیمان شکوه در فتح منکیر جهت بند و بست مانده
باستماع خبر متقابل محمد دارا شکو با محمد مراد بخش از انجا کوچ نمود و محمد شجاع بعد کوچ کردن محمد سلیمان
شکوه از طرفی آمده و باز بمنکیر متحضر گشته و در اندک ایام فراغت خزان و افر بهیم رسانیده و
شکر عظیم فراهم آورده غرمت بصوب دہلی نمود و چون خبر آمدن او بعضی اشرف اعلی رسید نامه
صلح آمیز بنامش مرقوم فرمودند نامه از طرف نبدگان حضرت به محمد شجاع برادر بهادر کریمی قدر
بجان برابرین سلامت پیر طار است که این نیازمند درگاه کبریا از بدو شتور تا حال اگر چه
حسب صوری ردای تعلق بر دوشش دارد اما در معنی لباس مجرب و آزادی در سر جان انداخته
ازین دایر محذور در باطن استوار استین افشاند می باشد معنی چون حسب الحکم مقدس حضرت
اعلی خاقانی که پاس بر دست سبت مالازم و ملزم است بریاست ملک دکن مقرر شده بود و
در آن ملک بنظم و نسق که نمایان این لباس است پرداخته به نشاء خاص سرخوش و شاد کام می ماند
لیکن از آنکه درین ایام محمد دارا شکوه از بر کشتکی نبت بد فرجام باند لیشه تباه دل و دماغ خود را
سوخته و قدم اطاعت و بندگی از جاده عبودیت و پستندگی باراده شقاوت آماده باراده شقاوت
آماده که آثار ندامت و پشیمانی در ضمن آن منطوقست در خدمت پدر و الا قدر بر و ن گذارشته
و غصیان حوز را بیماری آخفت در خاص و عام شهرت داده تمام ممالک محروسه بانی مبانی فتور
گردید و محمد مراد بخش در احمد آباد کجرات سر بر آرای سلطنت شده و مارا به تپاک و احوال
کمال جهت رفاقت طلب داشته عازم بصوب دہلی گشت و مخالف باستماع خبر این غرمت جهت

چون مل بازار شکفتگی را گرم ساخته و طبق طبق زر سرخ و سفید نثار فرق مالیدن گردانیده تقاره
نثار دمانی و کمانی بلند آوازه گردانیدند من بعد بقاضی العقبات حکم اقدس صادر گشت که خطبه بنام
نامی و اسم سانی بخواند مگر قاضی العقبات بفرمود رسانید که در همین حیات پدر والا قدر خطبه بنام سپهر خواندن
در شرع شریف جایز نیست لهذا خاطر مقدس و محلی تشنگی کرد و در صورت شجاعت و شرفست پناه
فضیلت و الکالات دشتگاه شیخ عبدالوهاب که خدایت اقتضای اردوی محلی سپهر فراری نیست (بقیۃ السیر) ^{۱۰۰}
ازین سخن آگهی یافته عرض ساخت که اگر ارشاد کرد و دنبده قاضی العقبات را تا بل سازد آنحضرت
فرمودند که جای مجزه هست چنانچه بعد در و بدل شیخ موبد الیه ظاهر ساخت که آنحضرت غاماتی را ایام
ضعف بکل رسیده و پیچ سبزش بر جانمانده و مدار کار سلطنت که عبارت از انتظام مباح و نهائیت
آرام حلالی است از دست رفته درین سمرت خطبه بنام سپهر که قابل سلطنت و جهاننداری باشد
خواندن در شرع شریف جایز و نافذ است معینا در سواد روایات کامل در پیش آورد و چون
قاضی العقبات و دیگر علما و فضلا را که حاضر بودند باستماع روایات کامله جای سخن نماند همه بار
شدید جواب دادند و در الوقت بشیخ نثار الیه حکم شد که خطبه بنام مبارک و محلی بخواند پس از آن
شیخ موبد الیه را از روی فضل و کرم خدایت تقضای حضور زمینین کجور سر فرارز نموده خطبای قاضی
العقبات منقشر و مباهی فرمودند پس چهره زر سرخ و سفید بسکه مبارک زینت تازه یافت
و روز دیگر در ظهیر اینعطیه عظمی و موهبت کبری فرمان والا نشان بنام محبوب داران مالک
محموده مستبکر عنایات و تفقدات خردانه شرف اصدار یافت و هم فرمان / علایقت عنوان (بقیۃ السیر) ^{۱۰۱}
متضمن بر دلا ساری و استمالت و مرحمت منصب و عطای ملک عاژ و وارث بنام مهاراجه

نیت و کلمه بدکاران کشته ازین سبب عبداله خان و عسکری خان و مرتضی خان و علیج خان و
مغلمان و غیره سعادت از خاص حاصل نموده از رکاب جدا شدند و محمد داراشکوه بار او خان و
نهرخان و غیره کوچ نموده و بعد از کوچ خواجہ محمد صادق مذکور برگشته و در حضور محلی رسیده حقیقت
مفصل مشروحاً بمرض رسانید پس الویه کتبی نورد باستماع خبر کوچ مخالف بلاپور رسیده و در روز
حجت مطلع شدن از خزان و غیره کارخانه جات مقام فرموده و روز رسمی خدام عالی مقام تخفیف
اسباب زیادتی نموده و طریق یلغار متوجه بتجاوب او شده و در کتب مطبوعه طبعی مسافت ساخته مشهوران
را القبول فرمودند و در شکست بهشت گردانیدند و محمد داراشکوه باستماع عبور رایات
عالیات از ملتان صوبت کوستان و کمال بر خود کزیده خود را به بلخ و به بکر رسانید آخرش
آنحضرت عبور کوستان و شوار کذار را باعث تصدعیات و توزعات بحال لشکر مسنوره لهور
نموده راجه حسینکه و بهادر خان و غیره امیران را بنابر رفق بتجاوب مقرر کرده خود بدلت
سعادت بلاپور فرمودند و بعد رسیدن در لاهور یکچندی در آن سرزمین فردوس آئین مانده
و ظل رافت و سایه رحمت برفیق ساکنان آن دیار انداخته و غرمت بصوب دار الخلافه شایعمان
آباد نمودند تبارخ بخت و نعم شهر شعبان المعظم هزاران میمنت و فرخندگی و برکت و خجسته در آنجا که
مقر سلطنت باندستان است و رود اقبال ساخته تبارخ غره رمضان المبارک در ساعت مسعود
زمان محمود که مختار انجم شناسان دقیقه یاب بود برادر بزرگ خلافت و جهان بینی و سر سلطنت و امانت
ستانی آبا و اجداد خود که ملجای بادشاهان صفی القلم و ماوای صاحبان تخت و پهیمن است
جلوس فرمودند که برین اولیای دولت ابد مدت از هر طرف سپاسیدن کلمه بکن تمهیت و مبارکباد

نسخه ۲

(ه ر ق ۶۳۷ الف ۱)

فرامین نرین ممبر خاص ملاحظه کرده و او را مع فرامین محض محمد داراشکوه برده و آن فرامین لفظ
 در آورد لیکن از آنکه خواهم خود را قاصد قرار داده بود و او را وا گذاشتند و بر لب و فای فریقان و نیز لفظ
 دوران انگشت نرین بدان / افسوس گرفته حکم کوچ فرمود در آن وقت بعضی ارکان دولت عرض نمودند که (از حق بیرون
 هنوز محمد او رنگ زیب در راه است و هیچ حشر جنگ در میان نیامده و هم مانند کان از دل و جان آماوه
 جنگ شده نشسته ایم بنا بر آن آخرت در حصین مستحق باشند که سرگاه مخالف بمباغت یکمتر لفظ
 رسید عاقل رسیده مقابله خواهیم گرفت چون فتح از امور آسمانیست اگر آن نصیب اولیای دولت گردد
 اولی و نسب و الادب و مبارز قبله گاه خود جان فدای خواهیم ساخت و بعد آن هر چه بخاطر مبارک احسن آید
 بر آن عمل باید فرمود و سوش در نبرد سابق تر دوی که از دست فدویان شده بود پرتاب است اما
 چه توان کرد که خلیل الدخان نرد و غاباغت و الحال با وجود بودن مانند کان کوچ فرمودن
 از مصلحت دور است عاقبت الامر محمد داراشکوه بعد مرخصه آنها آن نوشته جات را بدست
 برگردانده گفت که بمنجا لفظ چنین ساخت و باخت می دارید و با ما چنان ملامت فریب آئین بیا
 می آرید مگر آن کرده صدق پیژده بعد ملاحظه فرامین باز عرض نمودند که این نوشته جات جعلی
 مسفوب کرده نوشته اند تا خاطر مبارک از فدویان متغیر و منطوق گردد و حقا که مانند کان از
 این معنی اصلا و مطلقا اطلاع نداریم و در بنیاده انواع انواع قسم خوردند اما محمد داراشکوه
 گفت که در بنیوت سراج مرجع اعتماد بر عهد و قسم نیست ازیرا که حطام و بنیوی با وجود عهد و
 قسم قرآن مجید همه چیزها را مسنون ساخته چنانچه چون محمد را بخش از ساده لوحی بر عهد و قسم
 اعتبار نموده بوطه بلا افتاد و حاصل از آنکه امرایان دیدند که خاطر مبارک آنحضرت اعتبار را میان

مکر در انجا انداخته نمود که در جنگ سوابق بسازی حیات علف تیغ بید ریخ کشته و رخت بیرون نهاد
کشیده اند حالا چنان فکری با ساخت که لشکر کشی و آدم کشی در میان نیاید و کار بالو اعراسانیت بود
و اوضاع سهولت ساخته آید نکه برین از رای بیضی نمایی مسنوبه بر انگیزند فرامین قضا ملکین بدست
خاص قدرت اساس بنام امیران محمد داراشکوه قلمی کردید که چون آنها در قول و قرار و عهد و وثوق
بعرف اشرف رسانیده بودند که چون عرصه دینی از پرچم لوی کردن فرسای فروغ تازه یابد با همه با بافتن
یکه مکر محمد داراشکوه را زنجیر کرده سموات اندوز حضور سپهر خواج شد از انجا که لیون و محاور حقیقی
بر وفق مراد دولت خوانان را بیخ الاعتقاد ظل علفت و سایه رحمت بر فرق ساکنان دلی انداختیم / تمام
(درین مذهب)
از آنها توقف در کار مسعود بوقوع آمد باعث چیست و چون مراد شکست نمودن مخالف ضرورت بنابر
از دلی رایات فتح آیات توجیه بصوب لاهور فرستاده امروز که پانزدیسم شهر جمادی الاول باشد تخم
سراوات اقبال بر بنر لودیان کشته باید که پیش از رسیدن اولیای دولت قاهره بر وفق قرارداد
خود لعل آورده خود را را بحضور نفع کنجور رسانند که بر طبق آرزو مصدر عنایات پیغامات خواهند
شد و آن فرامین را بخواجه محمد صادق که در کار دنیای بدل روزگار بود حواله فرستاده ارشاد نمود که
که بلاسر رسیده چنین تدبیر باید نمود که این نوشته جات بدست محمد داراشکوه برسد آخرش
او با فرامین چون بنابر شهر لاهور رسید از اتفاقات ناظر جواهر خان خواج که محرم راز دارا
شکوه بود در انجا کشته و خواج مذکور دیده و دانسته لبویش گذر کرده و او را مسافر دانسته
و نزد خود طلب کرده از احوالش استفسار نمود و خواج سخنان لباسی گفتن آغاز نهاد و
زمنی صورت ناظر از فحوائی کلام او متشکی کشته و خطر طیر را از دستش گرفته و نموده و دران

شیرشکار از کید و ترویر گرفتار گشت اسر و زادای حقوق دیرینه نعمت بر شبد کای راسخ الاعتقاد
از حمله ضروریات و واجبات است امید مردانه و شیرانه در سراپرده در آمده و آتش عدال و
قتال را باستعمال در آورده از قید خلاص باید ساخت و گرنه جان را در کار آن خداوند باید باخت
عمر قطب الدین خان بهجت کار فرموده گفت که مانند ما در عدم رضی بر چند معروض داشتیم چون
مشیت انیزری برین رفته بود اصالا بگوشت جان داد و الحال کار از دست رفته است و سواش
در حریم بادشاهان قدم از بی ادبیها گذاشتن سر خود را را نیکان باختن است پس هر یک سوار
شده بدایره خود نشاند و محمد اوزنگ زیب شیخ میرزا را باد و نزار بهادران آزموده کار حجت
حراست آن محبوس روزگار بر گماشته نور الدین ملک حرام را بواسطه آوردن پور محمد مراد بخش فرستاد
غرضیکه آن و همیم الحاقیت بدایره محمد مراد بخش رفته و آن کل نورس بوستان جهان داری را بیالکی
سوار کرده در حضور اعلی آورد در الوقت حکم والا صادر شد که نزد پدرش برده حمله اموال را فبط نمایند
چنانچه خانسان سکار و لا رفته حسب الحکم عمل آورد بالاخره صباح آنروز سر دو پدر و پسر را قتلوه سکینه
فرستاده شیخ منیر با چهار سوار همراه داد که قتلوه دار سپرده مرا حجت نماید لحد به جمیع ارایان محمد مراد
بخش را بنوازش خزانة اسر فرار نموده لجنایت مناصب بلبند و مراتب ارجمند سر بلند فرمودند (درق لمل الف)
و بعد چهار روز الیه عالیہ متوجه دہلی شده و در ساعت مسعود عصره دہلی مغرب خیام نصرت
انجام گردید و در اینجا مکر لجنه دہلی رسید که محمد دارا شکوه در لاهور با جماعت لشکر و سامان و سر
انجام خبک سسی فراروان بکاری بر دینا بران در دہلی توقف نورزیده و با شهادت سوار طریق
یلغار طلی دشت و صحرانموده لبعثت تمامتر بر لبکب لودھیانہ رایات عالیات بر افراخته گشت

در آمده بسوی تبارت اشارت کرد که تو بر خیز و من با خواهم مالید لهذا التبارت از اشارت
 آن کل اندام از مالش پای آن والا درجه بر خاسته برون / آمد و آن ماسخ چون پار گرفته مالش (در ق ۳۳ راقه)
 داد از نرمی دست او خواب گرم کمر او در سیده ملویش را تجارت برد آخرش آن پستان فی الحال
 بر خاسته و شمشیر و خنجر از بالینش گرفته نزد محمد اورد و رنگ زیب برد و آنجباب بلند اقبال فی البدیه
 بشنخ منیر فرمود که شیر در دام خواب افتاده سباد که بیدار کرد پس نزد وی در رسیده به زخمیر در
 آرند بنار علیه شنخ منیر با پانزده کس رقیه بهر بالین محمد را بخش آمد و چون او بعد ساعتی
 بیدار شد کرد و پیشی مخالفان را دیده دست بر سراق انداخته و حرم به سیافنه زبان لعن و لعن
 کشاده این چند بیت به خواند بیت -

بسو کنند و عهد و وفای شما	به نیرنگ و تنویر درای شما
چه گویم سر اسر حقایق منست	به قیدی افتاد ان سرای منست
اگر کردمی کوشش بیدیدر	ز کیدی کجا میشدم بخبر
مر اشکوه دیگر ز تقدیر منست	که خود کرده رایج تدبیر منست
علیم است و بینا خدای جهان	که آگاه بود از سر بندگان
بدانید اعمال و کردار خویش	من و صبر و شرمند از کار خویش
چو تشبیه او رنگ زیب این خطا	بر آشفست و دیگر ندانم جواب

الحاصل شنخ منیر جولان طلای در پیش کفراشته و آداب و تسلیمات بجا آورده دریا انداخت چنانچه

از وقوع این صورت فتح جنگ خان / به قطب الدین خان گفت که چون شانزده شیر کرد شیر شمار (در ق ۳۴ راقه)

والادبکاه نرسید بر توری عمید و قوا و تپاک و اسلام برادر سرزنش دولت خوانان را نامش
کرده عنان باله و بر نامه توبه چشم زدن مستوجب دولت نامه نگار و از زیب و چون تپه و
رسیده قدم از رکاب بر زمین گذاشت خود شبها از روی صورت حال از روی فرست درشت
که امروز غافل از خطا نیست نیا بران باو تنگه باشارا عرض نمود که شوزیچ نرسیده است
از اینجا راحت بدو است خانه فرستید عین مد است لیکن انشا نرسیده بر خواجہ چین ابرو
شد درین اثنا قاضی نظام از مقدم آن والا اقتدار محمد و رنگ زیب نشوده رسانیده /
چنانچه آن اورنگ ارای کاسرانی بمرعت سرچه تمام تر تا دیو و بی برآمده و از اعلام تمام انظار
استیلائی اشتیاق نموده و با خواجہ انبشار نام اندرون برده در خواص و عوام صدر نشین
مسند اقبال گردانید لحد میر تو زکان در رسیده و قسب الدین خان و فتح بنگه بنان و خواجہ
شهباز خان و غیره اسرایان را اتمام نموده برون دیو و بی اندزد و شیخ منیر و غیره اسرایان
از کرد و پیش فراهم آمده در محن دیوان خاص و عام ایاده مانند العرغین محمد اورنگ زیب
اولا از عطر مات سیمه طیب بشت خود بر بدن آن گل تازه سلالت و کلکونه غازه غلات
ماش داد و چون لب از آن طعام را عرض دادند پس از تمام دوسه ساعت نشسته اورنگ زیب
گفت که مانند کی شکار خواهد بود بر لبتر راحت استراحت نمائید و من هم بخوابم بفرماید آرام
میکنم پس محمد اورنگ زیب در خوابگاه تشریف از زانی داشت و محمد مراد بخش پابر لبتر استراحت
در از کشید در مضیورت بشارت خواجہ سر بمالیدن پایش سرگرم کردید چنانچه لحد از ساعتی
خواب بچشم آتشا شد و بعد از آن انشاء پرستار کلوزاری سیمیری پیری و شنی بخوابگاه

مردان صادق بوده از حقایق این کار آگاه ساخته و با پانزده کس مسلح بر کنار دژ واهی نشا
نیده بمیر تو زمان فرمود که سرگاه محمد مراد بخش در اینجا بایده از چپار و پنج کس احدی را
احدی را سمر بخش نباید گذاشت پس از سر بنام کار اینجا خاطر جمع ساخته و بعد آن نورالدین
خواص را باضاف الطوائف اسید و ارتزقیات نموده فرمود که حضور محمد مراد بخش رفته و بهترین
آن برادر و الا قدر را ترغیب آمدن را اینجا بداده سر سواری اینجا بایده آورد آن بهترین
ارجمین و حق ناشناس بانگ حطام دنیا حقوق عنایات ویرینه خود را فراموش
ساخته و بر توش باز سوار شده بطور عزت و محمد مراد بخش که از لشکار احفان و افراسیبه
متوجه دولت خانه بود آن کخلف ظلمت سرشت در راه رسیده و ملازمت نموده و وام
تسلی بر گسترده سخنانی چند از تمهیدات و تسوایات گذارش کرده بفرمان رسانید که محمد مراد

(در ق ۳۲)

زیب ظاهر نموده که امروز قدم / میمنت لزوم بدایره مار خفه فرمائید چه که شوق از
لبس لغو و خسته سوارش / ساعته چند صحبت کثرت سرای گرم داشته و از وید و اوید
اضطراب خاطر را به انبساط بدل ساخته دل را از قرآن السعدین مسرور و مستحلی ^{شعبه}
سازم مکنه برین محمد مراد بخش بر سر و نه آن کیا دسیه درون عنان اسپ بالهوب
موقوف ساخت و را ساعت قطره الین نمان و خواجہ شهباز خان و غیره امرایان
و دولتخواهان دست از بیم جان برداشته و بی تماشای جلوی دامن کوفته بفرمان
رسانیدند که این منصوبه خالی از دغدغه نیست و انبار این مکار غیر از مکاری و
عقدی نه اینداسر کز بان برون توجه نموده تشریف بدو تلخانه از ران دارند مگر آن

تجارت

برادران کوچک نموده بگنج گنج بکناری در بای جنب دایره فرمودند پس آنروز محمد اورنگ
زیب بدولت خانه محمد اوشش فرود آمده از انواع انواع حرف احلاص و از تمام تمام
سخن اختصا دل آن والاثر ادرانشاد گردانیده و رام نموده ظاهر ساخت که در حینی که از آن
برادر گرامی جدا شدم مهاجرت سامی همچو منارت جان از قلوب بر حال من سبب یافت
خیالچه خواب بچشم آشنانه شده طعام ندایه لذت نداد لیکن شکر خدای عزوجل که اینهمه
تکلیف قدوم راحت نروم باعث انجذاب طشش بالنی ماست که بجز من ظهور آورده و
انشاء تعالی در یک نعمه مضرب پیام بدیلمی مسکود و غرضیکه بعد از تشریف فرمای تخت دلی
از جلوس مبارک فروغ آگین گردانیده بر انجام و یک مطلب ایتم پروازم خیالچه پاسبی
نشسته و آهوی دل آن والا آخر را با این کزین بدام آورده و برخاسته بدولت خانه آمد
و چون صبح آنروز از گنج گنج رايات دولت آیات نهضت نموده بموضع بندر
بن کناره دریای جنب نزول اقبال نمود بموجب ارشاد سرود دولتخانه برابر استاده
ساختند و به پشت آن سراپرده خاص و عام بر افراختند پس از آن سرود برادران
والا نشان از مقام گنج گنج بخانه های زین در آمده همچنان روانه شدند مگر از انهای
راه محمد اوشش با قطب الدین خان / و فتح جنگ خان و خواجه شهباز خان و غیره مقربان
جنت شکارنت و محمد اورنگ زیب بدولت خانه آمده نورالدین خواص را در رکاب
آورده اندیشه نمود که امروز قالیجست روز دیگر به ازین بدست نخواهد آمد باید که این
صدیق متوهم را در دام گرفتار ساخته خاطر را از اویم و دو سوا س پروازیم و شیخ مرزا را که از

نسخه

(درق ۳۳۱)

پنجاب، مقرر سازیم که از بیم جان آواره بادیه ناکامی نشود ماسه دو برابر آن بکشد و بکشتی
بر انجام مهام سلطنت پردازیم باز صاحب رایان و در اندیش لجر حق رسانند که حکمرانی که بخاطر
مبارک منظور گردید هیچ ازین بهتر دیگری نیست اما محل آمدن بس محال می نماید زیرا که این مقدمه
دارد که اگر است کاهی / چنین بود قوع نیامده و نخواهد آمد و بالفعل صلاح وقت آنست که محمد اورنگ (دوق بهار)
زیب را تنها بدستی رفتن ندیند. آنحضرت هم سلطان محمود را در مستقر الخلافه گذاشته غرضت
آنغوب فرمایند و در آنجا رسیده نیران مسعود و او را در محمود بر تخت سلطنت و کامرانی جلوس
فرموده بعد آن هر چه مستثنای وقت باشد محل آرنوازینیت محمد اورنگش زبانی نورالدین
خواص که محل اعتبار بود محمد اورنگ زیب را گفته فرستاد که ما هم غزم سفر دلی داریم مکیه و مقام
نمایند که بر فاقه یکدیگر انتهای الویه عالیہ کرد و پیش خانه را بسکنده فرستاده روز
دیگر سلطان محمود را بر بایست مستقر الخلافه مقرر نموده خود هم داخل دایره شد بخاطر وقوع
این صورت و ایچہ بخاطر مبارک اورنگ زیب راه یافت که باعث ماندن و آمدن چه باشد و
شاید که صلاح کاران و مصلحت پردازان ایشان صلاحی نفع دیگر داده اند که غرضت و سلی
پیش نهاد خاطر نموده پس همان بهتر که علاج واقعه پیش از وقوع غایم و بعد رفتن کار از
دست درین افسوس سودی ندارد و در راه این کار با انضمام رسالتم و بعد رسیدن دسلی
سر انجام یافتن بس کار محال باشد لاجله از عهد و سوگند دست برداشته و مکاری در تدریس
آن بر نگذاشته و انتهای فرصت و قابوی وقت را در نظر داشته مقرر ساخت که هر دو در خانه
بر خلاف قاعده روزهای دیگر باندک فاصله برابر ایستاده کرده باشند آخرش روز دیگر (دوق الف)

مستقر الخلافة اکبر آباد بمقامت دوسه کوه است فرستاد و روز دیگر خود از کمر مراد بخش خدمت
شده بغیر خندک و مبارکی داخل دایره شد مگر در روز نشدن کمر و زک زیب ارکان دولت کمر مراد
بخش بهرین رسانیدند که این دو فتح عظیم از سمت عالی نصیب اولیای دین و تکیه و فتح سیاهی نموده شد
مستقر الخلافة باقبال عالی بروی کار آمده پس حال در امور سلطنت سیدیم شریعتی و تن از آئین جهان
بان و کارهای است معتمد بر علانیه باشد که دو باب شاه در اقلیمی نیکبخت و این مقدمه سلطنت است
فرمانیکه آنحضرت رفته خیمه انداخته از توریان فرمانروایان گذشته مبرین خواهر بود که جهت این فرمانروایان
با پدران پسران و با پسران پدران تسلیم نموده اند تا به برادران و خویشان چه رسد سواي آن
قلعه نظر از که دشمنان خود مقدمه محمد و اراشکوه پیش از نظر مبارک است که درین عهد با وجود
و یحیی بایدر / بعد بزرگوار چه سکون نموده با برادران بجان برابر حکم نه پیش آمد نیابان
(روح به الیق) هو تیاری و خبر داری بکار برده اعتبار کسی نیاید کرد در آن زمان آن شانزده نیز و آن شناس
حق اساس در جواب آن فرمود که ما بین ما و برادران سکون قرآن مجید تعجب مود و میان
آمده که چون رایات فتح و نیروزی بدو هلی برافراشته آید ما را سر آرای سلطنت گردانیده و
آن دالان را و بام و زرات پر داخته در آن نظام ممالک ساعتی سرگرم باشد در هیئت چنین حرف
ناشنای بزرگان نیاید که ما اگر شکستن عهد و موثوق خود که ناستوده روزگار است مستعد شوم از
طرفین که اینها بخاطر پدر آید و محمد و اراشکوه چنانکه حقوق پدر و الا مقام بر طاری نیسان گذارته
با برادران چنین سلوک کرد همچنان بگروه خود رسید الحال غلبه ان قضا و قدر در حدائق
آرزو و کل مراد شکفتگی آورده اند نهایت معتضی خاطر ما آنست که محمد و اراشکوه را برکات

مراد بخش لصبوب لبرزم تسخیران و بعد روانه شدن اغوا ساختن لهن و لتهو اما آن محمد
مراد بخش را / و از عقب روانه شدن او و ملاقی کشتن سرد و برادران و غریبت
پیشتر نمودن و رسیدن در بند راس و دایره نمودن بر کنار جبین و قید ساختن محمد اوزک
زیب محمد مراد بخش را در آنجا و روانه شدن لطف شاهجهان آباد = هر دو برادران و الا
شان در باغ و میره تا یک ماه و خدمت روز مقام فرمودند چنانچه زخمهای که بر کلبه مبارک
محمد مراد بخش رسیده بود درین ایام به شتره بعد یافتن نفع فرصت غسل نمود و محمد اوزک زیب سلجی
خزیره از زر سرخ و سفید به غریبا و مساکین از درویشان و گوشه نشینان و عزلت گزینیان و محتاجان
و نامردان خیرات ساخته و در طهران این عطیة عظمی مجلس حشین بائین شاه و عنوان بالیتة ترتیب
داد لجه دوسه روز بدو تخته محمد مراد بخش آمده و محفل را از کوی مسجد ساخته طایر نمود که محمد دارا شکوه
قریب یکماه و گمرست که عازم لصبوب و ملی گردیده و در پنجاب رفعة اقامت پذیرفته نباشد
که در انصالح جمیت و انفر فرایم آورده و علمه و ملی را تبصیف در آورده و باز مستحق جنگ گردیده
فتوری بر پاسبان و بنا بر آن اگر آن برادر صلاح وقت دانند مرا رخصت نمایند که خود را بدلی
رسانیده و ملکه آنجا را مجوزه تصرف خود در آورده لشکر بتماقب او تمین سازم و جزوی زر را از
خزانة کوفته در طلب سپاه بدم در آنوقت محمد مراد بخش جواب داد که هر چه صلاح نیک بخاطر آن
برادر کرامی آمده بهتر و اولی است لیکن بمبارعت هر چه تمام تر عازم آن صوب شوند و جزوی
خزانة برای ما هم لغیر هستند که به سپاه داده آید بالاخره محمد اوزک زیب مبلغ نسیه
روپیة خود گرفته و محافتد به محمد مراد بخش فرستاده پیشش خانه را بسکندره که از ...

داخل توتکت درین اثنا صبح سلطان کل آفتاب بر سر زده نوزاد نشان عالم گردید ان کل نورس
بوستان شهر یاری جیح کارخانه جات سکر و الا را در زیر مهر آورده و سر یک المپیست را و شکیر
منوده و بجای آنها از سکر کار خود مقرر کرده مشرود فتح در خدمت پدر بزرگوار مروض داشت و چون
ضابطه این دو دمان والا است که سرگاه بادشاهان و امای والا تبار با یکدیگر چپش می نمایند احدی
از ارکان دولت نبای پس ادب به غایت و محافوت بادشاهان و سبقت نمیکند مگر اتفاقات و عزت

(درق ۲۸ به)

را / چاره دیگری ندارد و نبای بران رکن سلطنت شالیتة خان و امیر الامرا و جعفر خان و راجه
رکھناتمه و غیره که در شروع جنگ کناره گرفته بودند بیاعت گنجیر قلعه بیانغ و میره با دراک شرف
ملازمت کیمیا خاصیت فرق عزت و افتخار برافراشتند و در اوراق سابق مرقوم قلم سوانح نگار
کر دیده که سلیمان شکوه که در ضلع شکیر حبت بند و بست مانده بود و با شماع خبر مقابله محمد دارا شکوه
با محمد اورنگ زیب و محمد مراد بخش از انجا بکوج متواتر به اله آباد رسید لیکن از انکه هر دو خان عرف
سید قاسم قلندر انجا اسباب استحصال تلو را آماده ساخته و در محافوت قلعه سعی بلخ بکار بسته بود
فایده مرتب نشد سوائش در خلال این حال خبر شکست محمد دارا شکوه و فتح یافتن سرحد
برادران اصفا منوده و تاب استقامت نیاورده با چندی از ملازمان خود بجانب سرحد
نشافت در ان زمان راجه جیسنگه و دلیر خان و بهادر خان و غیره بنده های بادشاهی ترک
رناقت محمد سلیمان شکوه نموده و روی غرمت به تعبیل ارستان فلک تولمان نهاده و
به محمد و والایام ببلغ و میره آمده با دراک سعادت زمین لوس شرف شدند سوانح نسیم
صحیح یافتن محمد مراد بخش از زجهای و حضرت شدن محمد اورنگ زیب از محمد

نیمه ۲

از استحکام قلم باز ندارند غرضیکه آنها در برهند از بی چنان چستی و چالاکانی بکاربردند که احدی نمی
توانست که بر بالا نماید در بیخالت محمد اوزک زیب تنخیر قلم و شوار وید و چون بر دور آن حصار خدائی
عرفین و عمیق بود در خند که نمکری بر کماشت بجای نه رسیده ناچار با عتقاد خان و اردو غنه تو پخانه قلم
کفته فرستادند که اولیای این دولت غلطی در تنخیر قلم کمر سخی بر بسته اند و انشا الله تعالی امروز فردا به
لقف می آرند و او در سر کردن تو پخانه بد طوفی بنیاید عبت دست خود را به خون خود می شود و
اگر او را اطلاع یادی نماید و سخاوت رسی کند که اطاعت و خدمت بر میان جان بسته دست از تو پخانه
بر داشته قلم را حواله ملازمان سرکار فیض آثار نماید و الا سر چه بیند از خود بیند از این سبب خان
نشار الیه سر کبر بیان تفکر فرو برده بارقه های خود مصیبت نمود که آفتاب رخشان نند و شان در
برج نظر نبدی نزول فرموده فتح نصیب این سرد و برادران بلند اقتدار شد سواش از را پنه
نخت فرزند کی وقت این سرد و برادران و الا نشان معلوم میشود که تاج خلافت بر فرق مبارک
یکی از بینا گذاشته آید و درین صورت ما / بنده ما را از طریق ادب قدم بیرون گذاشتن با
ستیصال خویش بر دامن است پس همان بهتر که در راه عقیدت و عبودیت سلوک نمایم
لجده در جواب آن سر و ضد داشت که بنده خانه زاده است از حکم مقدس و محلی عدول
کردن نمی تواند و هم از حکم عالی یارای اشرافی ندارد و چنانچه تو پخانه را خالی سر داده و امروز
آخر شب به تقریبی در واره را و خواب کرد و انصاف عالمیان بمبارکی و فرزند کی داخل قلم
شوند چنانچه آن خان آخر شب شور و عو غا انداخته و تو پخانه خالی سر داده در واره قلم را و
کرد آخر کار شنه نرو و الا تبار که ازین اشارت آهلی داشت با نختی از برادران سوار شده

مندی خاطر اشرف و اعلی باشد بجل آرند در الوقت محمد اورنگ زیب جو ابد او که محمد دارا
شکوه اچیه پاس پدر بزرگوار داشته ظاهر است و سوای این معنی از طریق تشریف غرور و مدت
برگشته باشد لهذا بندهام بنیان وجودش بر اهل اسلام فرض و واجب است آمده محمد اعلی
خاقانی تاملت سی و دو سال تحت سلطنت و کامرانی را بوجودش آموذ از نیت و زیب
بخشیدند مگر الحال که سن سامی به قضا رسیده و مزاج و لمبج تنفس شده و هوش فراموشی و کارگزاری
بر جانمانده نیابان خبر عالم و عالمیان گرفتار بر دست ممت مالازم متحکم است چون بسکیم صاحب
چنین سخنان و دراز کار سماعت نمودند کردن خاطر شده و برخاسته و خدمت اعلی حضرت خاقانی
رفته همه را عرض داشتند آخرش اعلی حضرت خاقانی از استماع آن دست از خلعت و جهاننداری برداشت
کنج عزت اختیار فرمودند و بعد رفتن بسکیم صاحب محمد اورنگ زیب از مرادش ظاهر ساخت که بدو
انداختن جنگ قلع بدست نخواهد آمد پس داروغه توپخانه را حکم نمود که نزدیک قلع بکافی که از سطح
آن مرکوب باشد توپها قایم باید کرد تا که توپ بقلعه برسد چنانچه توپ بهر سیدی بسکیم صاحب که در
بازار لعلب الحین دروازه قلع باشد و توپ بر عمارات دارا شکوه که متصل دریای چین و قسمت
قایم نموده اول توپ بسکیم صاحب را سرداوند و از اتفاقات آن توپ بر توپ قلع که بر دروازه
بود چنان رسید که دشمنش را تحت تخت کردانید و توپ دیگر که بر عمارت محمد دارا شکوه بود چون
آنرا سرداوند تیر آن توپ بجات و توپخانه رسیده منزل بالا را بر انداخت چنانچه در وقوع
این صورت کار بر اهل قلع تنگ گردید و چون در قلع یک نفر را و پانصد کس از علما و
علمای و حبشی و ترکی بودند اعلی حضرت خاقانی بآنها قدغن نمودند که تا جان و مال است

یافته مغرب بیاض لغت انجام در بانج ویریه که از مستقر الخلافة بمبافت یک کرده است کردید
وزیر نا محمد و یک زینب شایزاده والا تبار سلطان محمود را با فوج کران بمستقر الخلافة اگر آباد
رخت نموده خیمه زد که اندرون شهر رفته و منظم نسق پرداخته قلعه را متصرف در آورد پس شایزاده
سلطان محمود پیشبرد داده چون نزد یک قلعه رفت از آنکه برج و باره قلعه را از توپخانه استحضار داده
بودند کیبارکی سردارند چنانچه شایزاده از ریاضت توپخانه نشوونست که خود را بمجبار سازد الا شهر
را متصرف خود در آورده سیدی مسعود کو تو ال را که سالک مسالک عبودت نشد علف تیغ ساخته
و بجای تو سم تخان نامی قلاق را کو تو ال متصرف نموده اوراق غن کرد که چنان صبله و رطله بکار برد
که درین وقت سرج و مرج دست اقویا بر حال تنهیفان دراز نکرد و حقیقت سردارون توپخانه از
بالای حصار در خدمت والا در دست پدر نبر کو ار خود مسرور و دست لبه محمد و یک زینب
پیش محمد و شش رسیده آن میر چنده را بنظر در آورد درین اثنا بیوج نشین عمت و محمد کزین عمت
سریم الزمان ملکه دوران بیکم صبح جهت ابلاغ پیغام اعلی حضرت خاتمانی بحضرت سامی سرد و برادران
گرامی ببلغ و پیره رسیدند و فیل سواره بدایره محمد مراد بخش آشریف بر زدند و چون بر دو برادران
یک جا بودند از آمدن آن را بهر دوران آگهی یافته و تا برون دولت خانه باستقبال آمده
با عز از تمام اندرون آوردند چنانچه بیک صبح اولالب را به بنیت در شان ساخته لحد ازان
لحد ازان گذارش پیغام اعلی حضرت خاتمانی نمودند که در حین حیات پدر نبر کو ار شمارا با برادر
محمد و اران که چنین چپقلش کردن و مدعی تخت سلطنت شدن مناسب نبود بتقدیرش سر حیه
شدنی بود الحال آئین مساوت گن است که حلقه الطاعت بکوشش پوشش کشیده در آنچه رضا

مقام نمودند و درین جنگ از سران لشکر مثل تنهان و راوستر سال و راجه روپسنگه و رام سنگه
راهور و محمد صالح و وزیر خان و قاضی افضل و غیره نبدای باوشاهی و علازمان و الاشیای از طرفین
قریب پانزده هزار کس نام آور باشند که در بار قباله گاه جانشانی نموده حیات ابد را کامیاب گشتند
و محمد داراشکوه که بمقام خلافت اکبر آباد بحضور اعلی حضرت خاقانی آمده همه ماجر از یاقین فتح
و نبرد و غایب شدن خلیل الدخان به عرض اقدس رسانید ازین سبب اعلی حضرت خاقانی اشفاق پداری
که بحال آن فرزند پسند زیاده تر داشتند بسیار غمگین و اندوگمین گشته فرمودند که بابای من بزرگوار
آلتم بر خنده می نماید بموجب ندای صرع مادر چه خیال می و فلک در چه خیال - معذرا
اگر خلیل العفان با وجود چنین رعایت و عنایت اگر ترکب چنین کار شده است آخر
بکوره خود خواهد رسید الحال مقتضای مصلحت تبت آن است که چون مخالفان شما منظر
منصور شده اند و انیکه متعاقب میسرند فرصت را غنیمت دانسته خود را از اینجا بر آرند هر چند
ترسم خاطر عاظر آن بود که آن مردک چشم را از پیش چشم محفظه و لمحه دور سازم اما فلک کجاست
دور نا بهنجار سنگ نشسته بر شیشه مرادم انداخته و تار و پود امیدم را پراکنده ساخت پس از آن
مسلحی از خزانه عطا فرمودند چنانچه محمد داراشکوه شب در خدمت اعلی حضرت خاقانی
مانده و صبحی نقد رخصت حاصل نموده عازم لهجوب دلی شد مگر در وقت روانه شدن محمد دارا
شکوه اعلی حضرت خاقانی این بیت را بر زبان راند - فرد

رفتن جان را چشم خود ندیده بچکس « من چشم خویش می بینم که جانم مرده
روز دوم رایات عالیات هر دو برادران و الا نشان لهجوب مستقر الحلافته اکبر آباد ارتقاء



خلیل الله خان برهم خورد چون بر اسب سوار شد خان مذکور از اینجا برگشته و بانبند های درخزده
ظاهر ساخت که برای چه جانفشانی های می نمایند که محمد داراشکوه فرار بر قسرا اختیار
نموده و انیک فیل سواری خانی ایستاده است نکه برین چون امیران نگاه کردند فیل را
دیدند و متعجب ماندند که با وجود یافتن نتیجه سبب آن چه باشد آخرش همه را / سر سیمه شده دست
از کار کوتاه ساختند و آن نادولت خواه لبرعت هر چه تمامتر نزدیک محمد اوزنگ زیب فرستاده
نموده رسانید که بنده مخالف دولت را از فیل فرو دآورده و بر اسب سوار ساخته به بند های
پادشاهی که سر کرم جنگ بودند خبر فرارش رسانید چنانچه آن همه ها دست از کار برداشته متفکر
و سر سیمه شده اند پس الحال آنحضرت فرصت را مشتتم نموده حمله نمایند درین اثنا داوران
با چپا رنر سوار افغانیه از عقب رسید و محمد اوزنگ زیب خان شازلیه را همراه گرفته فیل
پیش برانند و افغانان از هر طرف میشتند بنابران از بند های پادشاهی و الا شاهی که
مشو بشود — بودند احدی را پای استقلال بر جانانده همه مانعیت خوردند و محمد داراشکوه
تنها با مسدودی از عمرایان خود بمانده و چون دید که محمد اوزنگ زیب با فوج کران زد و خورد
کنان می آید آن وقت خود هم تاب استعانت نیاورده باو نشان داده سپهر شکوه رونق فرار آورد
عاقبت الامر محمد اوزنگ زیب باستماع خبر فرار سرد و پسر و پسر ناظر اعتبار و محمد خجیر جیل را جهت
صیقل اموال و احوال و افعال محمد داراشکوه فرستاده و خود محاورت نموده و نزد محمد راو خوش رسیده
و زبان تبیینیت و مبارکباد برکشاده که مخالفان یعنی پدر و پسر فراری گردیده و فتح و لغزت
لغیب آن کرانی برادر / و الا قدر گشت بعد آن بر دو برادران بلند اقتدار آن روزها نجا

منو دند که از ریختن خون همچو نوشته با کشته ها خانبندی کرد و اسید ندر پس سفت زخم تیر به چهره
مرا بخش در رسیده و خونی که از زخم تیر او دیده بر جامه افتاده جامه همچو گل ز بکلی تازه در گزشت
و نزدیکی بود که بندها با و شاهی بغیل سواری پر و برادران رسیده و قدم از جاده ادب و عبودیت
برون گذاشته دست بی او بهیچا دراز نمایند در نیمنی خلیل اله خان که در آن گروه مصدر تردد است
بود تا بویافته و محبور محمد اوزنگ زیب رسیده و بهر حق رسانید که در فتح یافتن محمد داراشکوه
پیچ باقی نمانده و کار از دست رفته است اگر بنده تدبیر نمایند که نریمت در شکر محمد داراشکوه
پدید آید و فتح نصیب اولیای دولت گردد و در طهور این امر مذوی چگونه به نیلای حسن خدا
مصدر مراجع و تعقدات خواهد گردید محمد اوزنگ زیب در جواب آن فرمود که شما سبب نیست
نزاری ذات و اسفیت نزار سوار و خدمت دیوان اعلی و خطاب ^{السلطانی} سرفراز ^{دور}
و ممتاز خواهد شد پس خلیل اله خان عطف عثمان نموده نزد محمد داراشکوه آمده زبان
تهنیت و مبارکباد بر گشاده مهر و صداقت که فتح و لغت نصیب ملازمان عالی کشته مخالفان
ستبارک اعمال گرفتار آمدند لیکن الحال مقتضای مصلحت آن است که آن حضرت از قیل فرود
آمده بر اسب سوار شوند مبادا از طرفی تیر زنبورک بدشمنان برسد و اگر چه حافظ حقیقی
همه جا حافظ و ناصر است اما از عالم تدبیر نباید گذشت و چون آن کوهر اکلیل سلطنت
کامیاب مرآت اقصی گردیده نظر بر خیر خواهی و عقیدت خان موی از قیل فرود آمده بر اسب
سوار شد چنانچه در هنگام فرود آمدن هر چند شاخه سپهر شکوه مانع آمد مگر تا مسرع کرده از آنکس
تخصیص اینزدی بر نی رفته بود که کار ساخته و سر انجام یافته از باعث حکمرانی رسیده و چنان

آخرش از هر دو طرف / توپخانه مقابل ترتیب داده و صفوف از زمین و سیار آراسته شد
خیابان اول از طرفین توپخانه چنان سرایت که تا دو کمری از بخار احدى بادگیری دید و او بدین
نمی توانست که بگوید که رهای شب تا بر روی روز کار کشیده گشت و بعد از آن جوانان هر دو طرف
حمله آورده با یکدیگر ملحق شده بکوه سیراق در پیوسته و از آن شمشیر و بر کشتن زخم رنگ افزای
عمره نبرد شده روی زمین را چون شفق ملکون گردانیدند در مضیورت صف شکن خان
و اصالت خان و شیخ منیر و غیره امرای چند از سخاوت اندوزان رکاب محمد اوزنگ زیب
مصد رترووات نمایان گردیده و داد و ستور و جلاوت داده بر لال شهابوت لب زندگانی
را سیراب ساختند و از فندویان محمد مراد بخش حجاب خان و سر فرار خان و سلطان باز خان
و رانامه غریب داس بجای نقشانی لوازم خدمت به تقدیم رسانیده و کلکونه شهابوت بر کشیده
سرخروی دارین حاصل نمودند و از امیرایان چند باوشای و چندی مسفداران داراشکوه
در کار متبله ماه خود رستمانه و دلیرانه صف شکنی کرده و از نسیم شهابوت شام جان محمل
ساخته حیات ابدی یافتند و مهمند انجابتخان و سید قاسم و راجه حبیبینکه و غیره امیران از
میسمنه و مسیره اسپان رختند چنانچه در وقوع ایضورت لشکر دو برادران / پراکنده در
گردیده و سلسله انتظام از دست برفت و فوج باوشای غالب آمده هر دو برادران
را محاصره نموده تا فیصل سواری رسیدند غرضیکه در ظهور این حالت محمد اوزنگ زیب و محمد مراد
بخش چون آفتاب بر اوج عماری طلوع نموده و از پنجه شعاعی قوس کمان را بدست
گرفته بانداختن تیرها با مخالفان را بر خاک استهلاک عطفان ساختند تا انجابتخان را از

جنگ شده نشسته است پس آن نزد برادران بلند اقدار با جماع این خبر از شغل خود شماره علف
 عنان نموده متوجه جنبه کوه شدند و بمقامه شصت کوه از آنجا این طرف نهر چنبل رسیده دایره
 نمودند و چون آب آن مهیبت شدت مسافت عبور از آن دشوار نموده / در مکر شدند اما
 از اتصالات حسنه ماتی راجحات رسیدار سپر کنه کوه تعلقه سرکار کوالیار که از آنجا بلازمت عالی
 برافراخته در رکاب سعادت اندوز بود لبر حق رسانید که از اینجا پنج شش کوه گذر کنیم و پایاب است
 پس لشکر بارام عبور تواند کرد بنابراین آن سرد و برادران فرزند لوی کشور کشانی ماتی راج
 را پیشوا نموده آخر روز روان شدند و چون راه پر نشیب و فراز بود لشکر مقدمات آخری شب
 بگذر کنیم رسید مکر در راه قریب پنجاه کس از تشکی ملاک شده جان دادند و صبحی لشکر از گذر
 آنجا که آب از سینه بالا بود و در گذشته و آن طرف دایره نمود عاقبت الامر روز دیگر آن سرد
 برادران بصوب محمد داراشکوه روان شدند و هم محمد داراشکوه بصوب اتیان راهی گشت ابیت
 روان شد سپاه طغوزستگاه ۴۰ سر جنگجو و دل کمینده خواہ ۴
 عمر لولمبیدی که آمد ز کوس ۴۰ میوانند ز کرد سیہ آنوس
 چو گشتند آن سرد لشکر سوار ۴۰ شد از کرد در روز شب شمار
 غبار از زمین شد بلند آچنان ۴۰ گز و شد سپہ خاٹہ آسمان ۴
 خرامان نهکان دریا شکوہ ۴۰ خروشان و جوشان چو سیلاب ۴
 العقصه وقت یک پر چهار کمر سرد و اقل بمیدانی که قرار بجای رفته بود رسیده بیت
 روان شد بیایکد کر فوج فوج ۴۰ بیعت چو سیل بکشت چو موج

بالاخره محمد داراشکوه از مطالبه آن دستوران عظام را طلب داشته محفل را از گوی ترتیب
داده چنانچه بعد از دو بدل بسیار قرا از جنگ افتاده خلیل الله خان بعضی رساند که از عهد هفت
صاحبقران امیر محمود بدون جنگ تحت سلطنت نصیب احدی نگزیده و سر که گرفته بفریب
شمشیر گرفته بنابر آن از تدبیرات دیگر در گذشته سامان و سر انجام جنگ موجود نمائید که مرد
برادران بسبب تمامت سرسند پس محمد داراشکوه چون روز دوم محله سپاه گرفت یکلیک
نشتاد و نزار سوار به تصحیح در آمد انحصار حاصل همینکه آن مرد برادران طی مسافت نموده تعلیه
کوالبیار رسیدند محمد داراشکوه شانزده سپه لشکوه را با بسی نزار سوار و سبب نزار سپاده
های بر قنداز و چهار رخصت نمود تا او برب رودخانه چنبل رسیده گذر در یار از توچانه
چنان مستحکم ساخت که طایر ذی بال از آن طرق بزار و شوار عبور نمایند پس از آن محمد دارا
شکوه بختیجان و غیره امرای عالی شان را سر اول نموده خود با افواج کران و عساکری با پای
از خلیل الله خان داود خان قاسم خان و غیره امیران نامدار و بلند اقدار و توچانه
از حدی شمار از مستقر الخلافه اکبر آباد برآمده و تسنوه کوه رسیده مغرب حیام ظفر
القیام نمود و از تسنوه کوه بمفاصله یکم کرده که میدان بس وسیع است رزمگاه قرار داده
و در اینجا توچانه ترتیب داده مستعد جنگ نشاند درین اثنا هر دو برادران و الا قدر
از کوالبیار کوچ نموده روانه شدند و در راه بعضی رسید که ششزده سپه لشکوه هر چنبل را
با توچانه عظیم بند ساخته و خود سدر راه شده نشسته است و محمد داراشکوه از مستقر الخلافه
برآمده در تسنوه کوه رسیده و بمسافت یک کرده از اینجا رزمگاه قرار داده آمده جنگ

بر رگشیده بکار آمده بودند و شمشیر سوار و امرای بادشاهی متعینه کامیاب درجه شهادت
 شده بودند فی الحمله آنروز محمد اورنگ زیب و محمد مراد بخش بجا فطنت و مهارت اردوی محلی امتحان
 شده در روز دوم بلبله اوچین را از تدموم محسنت لزوم رشک فردوس گردانیده و بلبله مذکور بدار الفتح
 موسوم نموده مامور خاص و عالم فرمودند و ارشاد نمودند که در زمین جولانگاه نیای قصبه و سرای و باغ انداخته
 معمره را بنام فتح آباد مسمی سازند و تا دوسه روز در دار الفتح جهت زخم دوزی مجروحان مقام فرموده
 روز چهارم بصوب سمرقند خلافت اکبر آباد متوجه شدند و هم آوازه فتح و نصرت باطراف و اکناف ساس
 افروز خاص و عالم گشت چنانچه از روی و قلع دار الفتح اوچین حقیقت شکست خوردن و نرمیت
 و رزمین مهاراجه بعضی اشیر و اقدس آعلی حضرت خاتانی و محمد داراشکوه رسیده و محمد داراشکوه
 اولاً صلح نامه بدین مضمون بنام سرد و برادران عالیشان نوشت که تا حال بیچ پیری عقد پذیر نموده
 و شما که قدم از جاوه عقیدت و عبودیت برون گذاشته و سالک مسالک تخلف و انحراف شده در دور
 عالم و عالمیان شورش و فتنه انداخته اید و قوع ایمنی از پاسبان ادب و بندگی بعید نموده پس
 شمره آن غیر از ندامت و پیمانی دیگر عاید نخواهد شد من بعد در جواب آن سرد و برادران و الا قدر
 آنچنان تعلم آورند که زهی خلف الصدق سعادتمند که پدر عالیقدر را که به تو جهات و تعصبات آن
 حضرت کامروای سلطنت باشد لعنید در آورده و برابر با بسان دشمن جانی کفر بجان ستانی
 بر بسته بی نام و نشان ساز و سواش پر علانیه انیت که این همه علامات سوات جاودانی است
 و چون اختلاص پذیر و الا قدر بر دست ما ایم مار بست نباء علیه منیبه غفلت از کوشش پر آورده
 و سامان و سر انجام تیار نموده آماده جنگ باشید و ما را غمگین بر خیل استیصال رسیده دانید

دیرین خود کردید در مصیبت محمد مراد بخش احنت فرموده و بر فضل سوار گردانیده سمرانان او را
حکم فرمودند که شامل سبدهای این جناب شده / ترددات نمایان نمایند و آنحضرت مستکمای بر
عنایات الهی که مدام شامل حال این طبقه اعلی است نموده نیل را پیشتر راند و را جیوتان نیز از
کمال تصور جلالت سبقت حجت و قدم بر قدم پیشتر نهاده زد و خورد و گمان خود را تا فیصل سواری
هر دو بادشاهزادهای و الا تبار رسانیدند پس در وقوع اینحال بهادران نیز و کمیش از طرف
حمله آورده را جیوتان راته تیغ گرفته و هم از زخمت خون دامن عرمه جولان گاه را از نکلین ساخته
خود را تا بمباراجه رسانیدند و مهابراجه که باسد و وی را جیوتان عمده مانده بود از رسیدن دلداران
جنگجو کار بر خود دشوار دیده خواست که اسب را در میدان انداخته بکار آید در آن زمان میسراس
و آسکرن و سپرمانان دیگر این معنی را در یافته مهابراجه را نمائیدند که وقت این است که خود
را از اینجا باید بر آورد و بجبهه عنان اسب مهابراجه گرفته از جولان گاه بر آوردند و در بر آمدن
مهابراجه اکثر را جیوتان هم برآمده راه پیمای اصوب جو و پیور شدند الغرض فتح و لغت لغیب
اولیای دولت گشته اولا محمد اوزنگ زیب مشرده فتح و فیروز می بنشانزاده و الا قدر محمد مراد بخش رسانید
و بعد از آن دیگر سبدهکان در - تهنیت و مبارکبادی شارف فرقی مبارک هر دو بادشاهزادهای والا
تبار ساختند و نقاره شادی و شادمانی بلند آوازه گشت و چون شمار کردند از طرف لشکر ظفر اثر
صد امرای نامدار بلند اقتدار / و چهار هزار مضب داران و الانشای و نفی هزار سوار پیش قرار
و نامی ترش خوشگوار شهادت در چشیده بودند و از طرف مهابراجه بست و چهار را جیوتان
عمده مثل مهابراجه چانپاوت و کونپاوت و غیره و ده هزار را جیوتان مار داری قشقه تهور

را باده نزار سوار جبر نهار و شیخ نزار اما سقاقدار سوار بر نهار مقرر نموده مساحت اولج بحر امواج بآئین
شالیسته دروش بالیه زینت افزای عرصه رزم شدند و از آن طرف مهاراجه دیسی سنگه بنده و کنگره سنگه
ماڈه را بر اول و قاسم خان و مادو سوسنگه و کشور سنگه ماڈه و یمن و شتر سال ماڈه مهسس داس
چانه پوش و اندر سنگه کور را بسیار مقرر نموده بیدان بنزد در آمد در سفورت از برادر و اول و صدای نهاره
بلند آوازه کرده مردان بیکار طلب کجوش و خروش و آمدند و از هر دو جانب افواج منصوره
مقابل شدند در نیمین کنده سنگه ماڈه عنان تدبیر از دست داده و سبقت حسته باده نزار سوار اولش
آوردند و زمانیکه از سیطرف توپخانه را سردادند بسیار جویوانان / جلادت اندیش و خسته تیر قضا (درق
کشته از نام و نشان محو شدند پس از آن جوانان کار طلب ملازم هر کار و دستدار از هر طرف تخته
و با سید کر ملحق شده بکوتاه یراق در پیوستند و از دن شمشیر آتش جلال و قتال بکمال اشتعال
آوردند در الوقت زخم تیر جگر دوز بر چشم کنده سنگه ماڈه رسیده از اسب بر زمین افتاده بجان
کندن مستهلک گشت و مرشد علی خان با ششصد سوار داور و تهور و جلادت داده به شربت
خوشکوار نهادت کام نژادگان شیرین ساخت و کوپال سنگه برادر خور و دیسی سنگه بنده
کنوار جن سنگه با یک نزار سوار را جویوانان کار آزموده پروانه وار بران شمع مخفی کشور کشای
نثار گشتند و دیسی سنگه بنده که بر اول مهاراجه بود از درگاه عالم پناه کفران نعمت و رزیده و
رفاقت مهاراجه گذاشته و از لشکر باوشایی برآمده و هنوز مجروحش رسیده بفرض رسانید
که بنده اگر چه بخت طاهر سهرابی مهاراجه را پذیرفته بود اما اراده بنده کی و عبودیت خباب
سعادت مآب مرثسم خاطر غفایت مظاہر داشت چنانچه بمساعدت بخت فیضیاب آرزوی

و کمیت را بعض رسانید و چون محمد اورنگ زیب دید که مهاراجه از نصیحت موشی از امتناع
نکردیده کمربصیان و طعنیان بر لبست بدل خود گفت لازم آمد که تدارک اعمال او بدامن روزگارش
باید نهاد پس حکم فرمود تا توپخانه را آراسته بمقابل ترتیب و او را مکر و قتیکه خبر آراستگی توپخانه
در لشکر مهاراجه استهتار یافت آسکران را چو ت کمر توت که عمده سپه دار مهاراجه بود پیشش
ظاهر ساخت که توپخانه هر دو بادشاهان داده و الا تبار بمقابل آراستگی یافته است و راجپوتان
رماردار از کمال هتور و جلالت از خوشی و از خود چندان رغبت ندارند لهذا هرگاه که بمقابل خواهند
تسافت قدم مرکز عقب خواهند گذاشت و از انطرف که توپخانه سر خواهد یافت همه مادر توپخانه
کرفتار تیر بلاگشته بکار خواهند آمد بنا بران صلاح وقت آن است که اگر چه پنهان نمیدن یا جمعیت
چهار هزار سوار وقت شمشیر بر توپخانه ریخته و مردمان توپخانه را ته تیغ کشیده همه توپخانه بدست
آرم و بعد از آن مخولان چندان یارای نه که در صف جنگ از عهده راجپوتان بر آید درین
صورت فتح نصیب مهاراجه است لیکن مهاراجه جواب داد که وفا نمودن و بشنیدن پرداختن از ^{و تمام}
اطوار مردان و شکار راجپوتان بسی بعید است پس صبحی از / عنایات این دو متعال چنان تدبیر
خواهم کرد که توپخانه یک طرف بجای خود افتاده خواهد ماند و راجپوتان با طلب بلیشکر در
آمده افنج خواهند ساخت و با حدی آسیب توپخانه نخواهد رسید و چون آسکران دوسه مرتبه
در نیامده مبالغه نموده گفت که چنین وقت فرصت از دست رفته باز بدست نخواهد آمد مهاراجه
قبول نکرد غرضیکه صبحی آنروز روز شنبه و تاریخ هشتم رجب سنه الهی در واکلیل خلافت نجابتین
و مرشد قلیخان و صف شکست خان را با جمعیت بیست هزار سوار آرمین پوش سر اول و فراد اول

ادب سلطانی بس بمید باشد غرضیکه اینچنین عزم بیجا کردن و قصد ناسر انخون و در ترازوی
عقل و در اندیش ناسمجیده نمود و سواش از بهیت و شوکت باو نشانان عظیم نشان سپر حذر باید بود
که سعادت دارین در ضمن آن منطوقیت خوب هر چه از روی بشریت بوقوع آید آنرا چه محال بود مگر
اکنون هیچ نرفته است اگر آنقدر وی را سعادت رسبری نماید و نخت یاوری اکنده چشم غیرت بین
کنشاده از ادراک شرف ملازمت کیمیا خامیت استعاده جاوید حاصل نماید که مشمول عنایات
فراوان و مورد تملکات فی پایان خواهد شد و اگر از ناساعدت نخت جاده پیمای مخالفت
و منازعت خواهد گشت تدارک از محالات خواهد شد و از اینجا که نخت روز افزون باو نشانان
عظیم نشان مدام اوج پذیر تر حقیات است و یکسر یزانی سرود که در پیش این سرفراز کردنی
خدا و بر کزندیای بارگاه کبریا قدم جرات و مبادرت پیش گذاشته از فطر زبونی طالع استیصال
خود پر دازد پس خلاصه مطالب آنکه که بعد وقوع کار ناسنجار و ظهور امر دور از کار ندامت و پیرانی
ناید بخش نخواهد شد و پاداش کردار نهجوان نیک عاید روزگار شما خواهد گشت مهابرجه جواب
داد که هر چند کفایت آنحضرت مقتضای مصلحت و باعث سود و بهبودیست اما من این جرات و
مبادرت از خود نکرده ام و حکم اقدس و اعلیٰ مرا برین کار آورده و اکنون اگر از حکم جهالان
انحراف می ورزم و از قصد خود قدم علی الرغم میگذارم در عالم و عالمیان ننگ عظیم لاحق عالم
میکرد و در پیش اهل جمیت غرق لجه حیات میشوم از اینجهت حالا صلاح وقت همین است که
بکار ماموره مصدر تلاشی شده سرانجامش سرانجامش باشن کردن پیر دازم فی الجمله مهابرجه و ستاده
از مهابرجه جواب صاف یافته و برخاسته و بحضور باو نشانان زده / محمد اورنگ زیب آمد و کیفیت (در)

بندای چنان بخله سر قومی اندازد که انجام آن ازان مذوی کا طلب صورت پذیر کرد و آخرش
مبارک بود پس رسانید که بنام منم است و بوجهی از فرموده مبارک عذری ندارد پس بن قیوت
فرحت اگر این سر در اعلیٰ تیغ بیدریغ میسازیم و بعد کشتن اینها احدی نیست که بمقابله
ما پردازد و بیده اسیر نمودن محمد سنیان شکوه چندان کاری ندارد و سواش در ظاهر از این فتح اسباب
سلطنت آماده و مهیاست و به محمد شجاع خان که از رفعايش بود بموجب امر شرف حکم داد که از
اقبال ابد اتمال بشواری و بمقابله پرداخته و باقبال حضرت ظل الهی آن پروردگار را
بطرفته این در گوشه گمان اسیر ساخته بجهت افتد بسیار مد غرضیکه حضرت اعلیٰ خاقانی بر
جرات و مبارزت مهاراجه احسن و تحنت فرموده خلوت خاتمه سه شمشیر مسیح / او میل واسپ (در)
باساز ملا و بلخ نیتاد نیز از رویه نقد مد و خریع عطا نمودند و قاسم خان دراجه دیو شکسته بنذله
و کند شکسته داده و کنور این شکسته کور را بهمراسی قنات ساخته با جیت پنجاه هزار سوار خفت
فرمودند پس مهاراجه مذکور بعد حصول سعادت از خاص علی مراحل نموده پیش از ده روز رسیدن
محمد اورتک زیب و محمد مراد بخش در اوچین رسیده اقامت گرفته بود و چون هر دو کور اکلیل
نامداری در اوچین مغرب جنایم لغزالتیام فرمودند از آمدن مهاراجه آگهی یافتند محمد اورتک و
یکی از ملازمان کاروان نزد مهاراجه برای گذارش نذر الفلاح فرستاد که پیغمبر عفتت از
کوشش سوش بر آورده براه عقیدت و انقیاد سلوک نماید که آئین بندای عقیدت شجارت
والا پسند از خود پسند بالاخره او نزد مهاراجه آمده بروفق ارشاد کرامی ظاهر ساخت عجب است
که شما یکی از بندای خاص بوده بمقابله با دشمنان زاده های والا تبار آمدید و این حرکت از پاس

که محمد از یک زین بتوسل بر سلا با محمد را از بنو معد میفرستاد و مولفت مستحکم بسته و سر دود
بروزان یک دل و لیسان گشته با خواجه کج آن لشکر سپهرین غنیمت این خوب سیر را به مجبور
استماع این خبر حقیقت حال را به هر نفس مقدس و مصلی سالی و حضرت اعلی غامقانی از روی
شفقت پدری که بحال او زیاده از مال او و بدین امید شتند باز خود این چنین بی ادبی
و بی اعتدالی که آنحضرت را نفرینند داشته بود مرکز خاطر قدسی ملین داشتند که او بتواند از یک
سلطنت باشد نباید هیچ را این سلطنت و ارکان خلافت را به تنه و لاسیده داشته فرمودند
که ما فی الضمیر ما بین است که محمد در لشکریه کامیاب و کاروان تاجداری باشد و از آنکه از یک
زیب از دکن و در ارتش از کبریا مقتوی برداشته عازم بنی مویب شده اند بنابر آن یکی
از میان شما بزرگاری مسدود گیرند بای درگاه باو چنین رسیده و ستر من آسان شده و به تشریف
نمایان آن سردور اسیر ساخته بیارد در مضیقه است چه ایرانیان بهر نفس رسانیدند که مانند کمان
و خدوایان کر سبب انجام دگریمات عظیم ما میر شویم بی اعتدال و سادت دارین جزو تصور نموده
و در بخار رسیده و لوازم خدمت و جانفانی کما فی شیخی بتقدیم رسانیده / امعد و مجرای
نیکو خدمتی شویم اما از پاس ادب سلطانی یارای آن نداریم که بمقابل با دشمنان و دای
عظیم نشان شرافت بهر پیش بر دوزیم که محمد در لشکریه بزرگوار کی لشکر جنت یابند ما این
در رکاب سعادت حاضر بوده مراسم عقیدت و بندگی بجا آوریم اما از آنکه مرغی مبارک بر عهد
ساختن محمد در لشکریه بنود بهر معنی متوجه بهر طرف مهابه حیثیت سنگه شده فرمودند که
برای انعام این چنین کار همه اولیای دولت استخدار در پیش آورند احوال به خلاف دیگر

سر دقات نمود پس از آن محمد اورنگ زیب زبانی محرم راز و معاصیان و سازمانی الصمیر خود
 نزد محمد راد بخش فرستاد و آنها بلازمت ارسیده و ماموره را بهر من رسانیده رخصت معاودت
 برگزیدند پس چون روز دیگر سه ده والا اختران برج نامداری از مکان سر قومه کوچ نمودند محمد اورنگ
 زیب از آنها راه سدان محمد پور خود را بطریق استقبال مجبور محمد راد بخش روانه ساخت
 تا او رسیده لازمست نمود و بعد ساعتی چند مابین سرد و برادران سر سواری قران السدان
 بوقوع آمد چنانچه سرد و برادران از خانه زین برآمده و مقدم بر زمین گذاشته به تپاک تمام هم
 آغوش شدند ابیات زیر سیوی چون پر تو، و مهر الا زمین نمودند فردوس چیر
 درآمد باغوش غوثی ماه الا گرفتش بر تنگ از یک شاه اغرضه بعد مواصحت فرخنده
 تواصحت سرد و برادران بدستور نجانهای زین درآمده و سرد و اسپان سواری کوش بکوش
 ساخته متوجه دولتخانه که در نواح او جین برافراشته بودند شدند و چون بدایره رسیدند
 محمد اورنگ زیب در سراق اقبال محمد راد بخش فرود آمده و سرد و برادران بر یک مسند جلالت
 اقبال بر مسکای ریاست نشستند چنانچه محمد اورنگ زیب اول از زبان تهنیت و مبارکباد
 سلطنت و جاسنایی بر کشاده بعد از آن ایچ در خط که شرح آن صدر بتفصیل ترقیم یافته
 و مستطوره نموده بود بالمواجه ظاهر ساخت و بعد پیمان قران مجید را در میان داده و
 خاطر محمد راد بخش از همه پر داخه و تجیح و جوه مطمئن و متحال کرده قرار بر آن نمود
 که آن برادر کامکار زیب افزای / تحت سلطنت باشد و من بسان و زرا، صدر نشین
 مسند وزارت بوده بانظام امور بر جوبه پردازم و چون بیشتر محمد دارا شکوه الکی یافته بود

(درق)

خمول درآمده و لعل زینهار ببادت مولی که دولت اولی است مشتعل بوده سعادت ابدی
حاصل نماید لیکن باز اندیشه نمود که اولاً آن برادر گرامی قدر را بغیر خندگی در مستقر الخلافت بخت
سلطنت نشاند و از تماشای جلوس سعادت مانوس خورم و شاد کام گردیده بعد از آن بمعبود دول پردازد
مهند از مرده سر است از برای جلوس آن کرامت نشین بر تخت جهان بانی که آرزوی مکی قلبی بود و غافل
بسیار مسرور و مستبج گشته شکر ابد برگاه واجب العالیای بجاء آوردم و از اینجا که سنی نزار از
جوانان کار طلب فرا هم آورده ام بمجودوی پس از سر بنام بعضی امور ضروری لیسو مستقر الخلافت
غرمیتی غایم بناء علی نذا آن برادر بجان برابر از انجانب عازم گردیده و در فضای بلده
اوجین ملاقی شده با اتفاق یکدیگر روانه منزل معقود گردید و برگاه که آن برادر متفق و منتظم
خوانده شده فتح یافتن از محمد داراشکوه چقدر کار است بحکم آنکه ببت
دودل یک شود بشکند کوه را پیرا کند گی آرد ابله را

الغرض محمد را بخش که از بی تعلقی و تجردی محمد اورنگ زیب مطلع بود سمع این و آن را از مقارن
صدق انگاشته با امیران سمرقانی مثل صلب الدین خان خوشی و مرشد پرست خان و سید
حسن خان و فتح خان و سید سجن خان و سعیدار خان بخشی و مرید خان و سید مفعور خان
و سلطان یار خان و رانا عزیز داس و دیگر مضرب داران با سفیاد نزار سوار از احمد آباد
کجرات کوچ نموده و در میان ایام محمد اورنگ زیب از حجه بنیاد باسی نزار سوار عازم گشته
و کبوتر متواتر بکند رنده دریای نریده عبور نموده در نواحی پیرکنه و سیال پور مضرب حیاتم احلال
فرمود و از کجرات محمد را بخش از قتل جهال بویه کشته بموضع سنڈل پور معموله پیرکنه و مار مخیم

بامباراجه جیوست سکه بهادر و نریمیت یافتن مباراجه مذکور - چون خبر جنگ محمد
شجاع و نریمیت خوردن او و مظفر و منصور آمدن محمد سلیمان شکوه پیش پدر و الا قدر
از روی نوشته جات و کلاهی و غیره در ملک دکن بپادشاه زاده محمد از یک زیب رسید در دل
اندیشید که همراه داراشکوه تمام امران عطا اند و من خود تن تنها ام که برین چنان نباشد که صورت
محمد شجاع در پیش آید و اگر چه فتح آسمانست اما از عالم تدبیر نباید گذشت لهذا اولاً از سواران
سادات و افغان در راجپوتان گنایداشته بنشینان عظام فرمود تا آنها تیسری سی هزار سوار گرفتند
و چون از طرف سپاه اطمینان خاطر شد از آنکه اعضا نموده بود که محمد سرادشش قریب بقصد هزار
سوار فراهم آورده بر تخت شاهی جلوس نموده در ملک کجرات رایت خلافت برافراخته است
از مکر دور اندیش خود تجویز نمود که مقتضای مصلحت این است که اولاً / با محمد سرادشش در صورت /
عقد موافقت و موافقت باید بست بعد فتح یافتن بر داراشکوه هر چه مقتضای صلاح خواهد بود
بجمل خواهد آمد پس ازین اندیشه خوب و احسن اندیشیده خطی بدستخط خود بمحمد سرادشش مستلزم
مبارکبادی جلوس بر تخت شاهی و رایت خلافت برافراختن در ملک کجرات نوشت و دران
مذبح ساخت که بر و خنج و شمشیر علی الخصوص بران برادر و الا قدر پیر علامه دست که
واعیه خیر طلب بحسب آئین در نشاء ظاهری بمسک علامه مندان این جهان ناپایدار
مسک کشته اما از انکشاف شعور بالم باطنی این همه را خواب و خیال پنداشته و اعتراف
بمروة الوتعی فقر و حصول دولت لایزال آن نموده دست بهت ازین عیاره ستاره افشانه
دارد و اگر چه میخواست که در بنیوت بر ج و مرج ردای این ناکامی را از دوش برداشته و بکج

باز با حسن الوجه سوار گری پر دارم اکنون بدون بر آمدن و گمراه زندگی نیست بالاخره جمله نگاه
دور / و حبش چشم و احوال و افعال و نسل و اسب و غیره عاظمه را گذاشته و خود صبریده با تنی چند از خاقان /
بر عزرا بهای جنگی را کب کشته راه پیمایی دریای عمان شد بعد ساعتی چند شانزاده سلیمان شکوه
در رسیده و نگاه فیل و اسب و دیگر رخوت همه غارت ساخته لغاره فتح و لغت بلند آوازه
گردانید من بعد خبر رسید که محمد شجاع در قلعه منگیر رسیده و متحصن گشته در فرازم آوردن سپاه سنی می
غایت پس شانزاده سلیمان شکوه با ستماع این خبر به منگیر رفته قلعه را محاصره نموده محمد شجاع که برج و
بار قلعه از لوط و زینورک مستحکم کرده بود توپها را سرداد لیکن محمد سلیمان شکوه هم مورچل بسته و مدتی
لغوب ساخته و بر فراز آن توپها را سائیده از بعضی جا برج و باره قلعه را از زدن توپها بیامارت
چنانچه تا پانزده روز جنگ توپخانه از طرفین در مانده چون ذخیره در قلعه کم بود و آنچه بود همه در طرف
در آمد و از چهار طرف راه آمد رسد بند گشته مردمان از جهت آذوقه بسیار حیران و پریشان شده
احدی را طاقت حرکت نماند و در ظهور این صورت محمد شجاع مشوش و سرسیمه گردیده و غیر از
بر آمدن هیچ چاره ندیده وقت یمن شب از عقب قلعه که راهی بود بر آمده بطرفی راهی منزل معهود
شد و هر چند تلاش کردند هیچ جایشی پیدا نیامد من بعد محمد سلیمان شکوه با جمعی همراهی جو
وران سرزمینی جهت بنده و سبب چندی اقامت گرفته بعد از آنکه ممانع از استقرار یافت پیش
پدر عالیقدر گردید اسولخ دوم مشتمل بر اخلام نمودن محمد اورنگ زیب با محمد اورنگش از ارسال دور
رسل و رسائل و عزیمت نمودن به تبرک الخلافت اکبر آباد و طلب کردن محمد اورنگش را از کجرات
و ملاقی شدن بر دو برادران و الاقصدار و در نزدیکی او حین و مقابله کردن در آنجا با

از رختن خون ز کین ساخته و شربت خوشکوار شهادت چشیده سرخروی نشاتین حاصل نمودند
پس از آن از طرفین جنگ توپخانه در میان آمده کسانی که هدف قفا شده بودند گرفتار تیر بار گشته
جان دادند و تا دو سه ساعت بارش تیر و بندوق در میان ماند آخر الامر راجه حبیب که و دلیر خان فیلان
جنگی کوه شکوه پیش رو گذاشته از طرف مورچل اله و روپیان می آتش حمله آوردند و میگویند که
که سابقا در وقت طاقی ملاقی شدن همه مکر ساخت و باخت کرده بودند و بلیشکر آمده بگوشت سراق
در پیوستند آخرش در مصیبت از طرفین رزم برایان جنگ اندیش و هتوران جلالت کیش حکامه
قتال و جدال چنان گرم ساخت که عرصه نبرد از خون و لاوران لبان لاله زار گشت در الوقت /
دور
شماره زین العابدین پسر محمد شجاع که در کل رست زندگانی ریشه عنوان جوانی نشانه بود از
تماشای اینچنین زد و خورد تاب استقامت نیاورده و با چندی از سواران مخصوص عنان برافشته و از رزم
گناه بر آمده لطف جان سلامت برد مگر محمد شجاع که بر نیل سوار بود پایست افشوده به هتور علم جوانان
جنگ دوست لغزه خیز و آفرین میزد و هم خود طبقه کمان بدست گرفته لبی را بدف تیر بار می ساخت
درین اثنا بعضی از مقربان حرام مکان جان دوست گرفتار زخم بر خود شاق دیده و روز شمشیر
بر تاخت و پشت دادند که برین بهر طور نریخت پدید آمد در آن زمان خود باران نزدیک نیل سواری
محمد شجاع رسانیده عرض کردند که الحال وقت فرصت است لهذا صاحب عالمیان سواری میل گذاشته
و بر اسب سوار شده هر چند نزدی از لشکر بر آید قرین معلمت است و الا بعد ساعتی شمارده
سلیما شکوه میرسد آن ساعت بر آمدن دشوار خواهد شد ناچار محمد شجاع بر خود وقت تنگ دیده
در ول اندیشید که از سرد و عا با حقی مخالفان مهره مضویه بن شمشیری گشت اگر زنده ام

مضمر محمد شجاع رسیده خبر نمود محمد شجاع جواب داد که باراده اطاعت و انقیاد می آید هرگز
مستعد جنگد بیکار نخواهند شد من بعد خاتمغرالیه بمقت رسانی که این سامان در سر انجام عبودیت و
سبکی نیست عین و غا و صریح و غل است و باز نفر نماند که کمی مزدی دولت خواه از روی فدویت بعضی
نه رسانید و هنوز هیچ نفرته است اگر حکم شود ما مستعین شده بدفع مخالفان می پردازیم لیکن از آنکه محمد
شجاع بسنجان دور از کار فرستاده شده بود و مروه غنای را بکوشش همیش جان داد درین اثنا آن مرد
سرداران نزدیک رسیده به حقیقتش بدین طولی نموده چون این خبر به محمد شجاع رسید از خواب غفلت
بیدار و خبردار گشت اما چه کند که غنای تدبیر از دست رفت و مانند آن غالب آمدند چنانچه اولاً قراولان
سبقت حبه متعاقب گرفت مگر بر علانیه باشند که از دست تن تنها چه کار آید الحاصل چون وقت بفرسنگ
گشت خود را بکنار کشید آخر در حلال این حال واحد خان نامی افغان با عمرمان عود در رسیده
و معاون خان مشا را به شده گفت که امروز روزی چنان نیست که خود را بکنار باید گرفت بنا بر اینکه
دشمن جانستان که کمر بخانستانی بر بسته هرگز زنده نمی گذارد پس بگردانی و تهور مردن بهتر از آن است
که بجز و الحاح جان سپردن خصوص در کار خداوند که سرخروی دارین در ضمن آن منطوق است بعد
۹ غنای پیش گرفته همراه خود گرفت غرضیکه هر دو سران بر اعدا سبقت حبه و پای بخت افترجه
و بکوه یراق در پیوسته و از تیغ آتش افشان نهال زندگانی اکثری جوانان تهور پیشه را از تیغ
و بن سوخته بجای برابری و بسیاری را از اشتعال رساندن زخم افترده و پیر مرده گردانیدند
معهدا سر دهور زمان آن قدر استقامت گزیده و چقیقتش کردند که احدی را از آن طرف یاری
نماند که قدمی پیشتر نگذارد و تا چهار کمری جنگ نمایان و ترداد بی پایان نموده و عمره نبرد را

تلاشب آنروز راجه حبیب‌نکه و دلیر خان هر دو با متحد وی از جوانان کا طلب و کار آزموده حضور با شاه
زاده محمد شجاع آمده و عقیدت و رسوخیت خود را ظاهر نموده لبرض رسانیدند که فرزندان ما بمانند بمانند
تا بجان خود از عقب لشکر لغت اثر شده مجسمی در آنیم و لجه آمدن سر اول کشته در طرفه العین محمد بن
سلیمان شکوه را اسیر و شکم کرده حضور عالی می آریم پس از آن بکبرج به مستقر خلافت رسیده محمد دارا شکوه
را که عمرش چهلین کمی نیست که مقررش و امقابل ماکو در بقید آورده و صاحب عالمیان را بمبارکی و ^{در حق}
فرخندگی بر تخت نشانده مجرای حق خدای لطیف و می آریم علقت الامر محمد شجاع هر دو را استعمال ساخته
خلعت داده رخت نمود و چون اینها قدمی چند رفتند خان عالم که مرد دانا و دوراندیش بود و در عالم تدبیر
لفظ خود نداشت لبرض محمد شجاع رسانید که این هر دو بسا لوسی و ... حضور انجاب عالمیان آمده
و هر چه لبرض رسانیده اند محض غلط است و دروغ پس سرگز بر ممر و نه اینها اعتماد نباید کرد و معیذ
از آنجا که این هر دو صید وحشی از طالع آن حجب عالمیان ناجسته بیای خود مدام اقبال عدو مال آمده
اند متعصای مصاحبت آن است که در منوقت فرصت این هر دو را علف تیغ بیدریغ باید ساخت و
لجکشتن اینها و دیگر احدی نیست که بمقابله پیر از و لجه آن در اسیر نمودن محمد سلیمان شکوه چندان
کار به دور ظهور این فتح اسباب سلطنت آمده و مهیاست لیکن محمد شجاع جواب داد که خلاف عهد
نمودن در آئین عدالت و فتوت ناستوده و ناپسندیده است آخرش صباح آنروز راجه حبیب‌نکه و
دلیر خان با فوج ابنوه و سیلان کوه شکوه و توپخانه بسیار و رعد کردار سوار شده و غریب
که محمد شجاع مورحل بته توپخانه چیده بود آنرا پس پشت داده شرق رویه عقب لشکر آمدند و در بعض
خان عالم که بتلابه لشکر محمد شجاع مقرر بود از دور بید که فوجی عظیم می آید فی البدیهه ^{در}

در شجاعت و بتور عظیم البدل بودند پنجم دادند که بامردمان را با بادشاهان و از شکوه از مدتی
مراقت نیست و از منیع منی شاهان و محمد سلیمان شکوه هم از ما مردم متنفر خاطر می باشد باین
همراه شاهان و سزای دل بسته کاری نیستیم و بقرین سرکاری که از سعی و تلاش منیمانم را بیکان میشد و
ازین باعث میخواهیم که بتوسل ایشان حصول ملازمت سامی بادشاهان و الا اقتدار سعادت ابدی
حاصل نموده و از غیبه منظور و مرکز دال است باین سزایند و بخرای نیکو خدمتی لطیف را آورده معتمدانیت
بر توجبات شویم پس اله و دی خان و جان بیک خان که از کید و ساز و سازمانه خالی بودند از سودای بی
سود و فزونی شده و از ساده نهادی حقیقت راجه حبیبیکه و دلیر خان بفرس بادشاهان و محمد شجاع
رسانیده ظاهر کرد که درین همه ازین فرزند کی طالع صاحب علمیانست که ارکان سلطنت و کن غلظت
از خود آرزوی ملازمت سعادت در حجت نموده / مطلع و منتقاد حکم عالی میشوند اما ازین اندیشه خالی (در ق ۱۲)

که چون دشمن جانی از پر خاش و آرزوم بر نیاید تو واضح و مطلق نماید بحکم انکه فرد

بر تو اوصفهای دشمن تکیه کردن ابلهست !! پای بوس سیل از پا نکنند و یوار را

غرضیکه بادشاهان و محمد شجاع که در درگاه عظام سلطنت فروخته بود بسنجان پیر عذر و فریب
فرغیه و مغلوب گشت ظاهر است بیت طبع راسه حرف است و سر سده بی !! ازان نیست سر
طاسان را بی !! و فی الحقیقت این باشد که نیز دولت و اقبال او از اوج ترقی تنزل یافته
و ایام کامبخش و کامرانشی رو بسیری آورده بود آری بیت

چون بخت بد کمی را پیش آید « کند کاری که کردن را نشاید

العصه باله و درویشان و جان بیک خان اجازت آمدن راجه حبیبیکه و دلیر خان و ادخا بچه

پس از آن سلطان محمد مراد خوش بتسلط و تحمل تمام بر سر خلافت جلوس نموده و خطبه بنام خود خوانده
وسکه از زر سرخ و سفید را بنام خود مسکوک ساخته در تمام ملک کجرات رایت نساهی و علم جهان پناهی بفرست
اما چنینکه اینخبر محمد داراشکوه رسید / متفکر و سرسیمه گردیده نشان داده محمد سلیمان شکوه بدستخط خود (دوق)
نوشت که در ملک کجرات محمد مراد خوش کمر مخالفت بر بسته و لشکری عظیم فرستم آورده و خیال باطل سر
آرای خلافت گردیده غم دارد که خود را بعارضت بر چه تمامه در اینجا رسانیده سرشورش فتنه بر دارد
بنابر آن آن قره العین سلطنت با سرعت اوقات کار خجسته شجاع بکونه با تمام رسانیده خود را برزودی
در اینجا رساند که هنگام آمدن آن مخالف را تهنیه و مایه ویب رسانیده آید الغرض محمد سلیمان شکوه
بعد رسیدن نوشته و مطالب آن راجه همینکه و میرخان طلب داشت و آنها را از کیفیت خط مصلح ساخته
و محض راز کوی ترتیب داده ظاهر ساخت که همراه محمد شجاع لشکر و توپخانه بسیار است و دو ماه
مقتضی گردیده که از نمودن جنگ هیچ کار حسب المصورت الضمان پذیرفت و علاوه آن بطرف کجرات
فساد عظیم برپا شده بنیاء علی بنده مضروب باید انگیزت که از کار اینجا انفرار حاصل کرده بمستقر الحلائے
اکبر آباد باید رفت و از اینجا با سامان و سرانجام لایق بصوب کجرات رایت فتح و فیروزی برافراخته در
رفع فساد اینجا باید پرداخت نکه بر بنی راجه همینکه که در عالم تدبیر نظیر خود نداشت ظاهر ساخت که منصوب
الضرم کار این است که مایان در صورت از اینجا با اشرف و رزیده / با محمد شجاع پیوسته میشوند (دوق)
و وقت قابو اگر در پیش می شود اسیرش می نمایم و گرنه سر او را که خیال موهوم آغشته شده از تن
بر گرفته پیش آنحضرت می آریم پس حقیقت آن بطریق اجمال آنکه راجه همینکه و میرخان
بر دستفق شده باله در و خیال و جان بیک خان که مدار محاطه محمد شجاع بر آنها بود و هم

تر شده بنا بر آن قلعه دار را بغها نید که اگر بهبود و سود خود بخواد کمر اطاعت بر میان طاعت لبسته قلعه
و خزانه حواله نماید که درین صورت باعث ترقیات و علو رتبات متصور است و الا من بهر طریق آن قلعه را
خواهم گرفت و او با مال پریشانی و ناکامی خواهد شد حاصل میرزا کامران نظریه بهبود خود هر چند قلعه دار را
از خوف و رجا بغها نید لکن قلعه دار از ضحاییدن او اصلا قدم از جاده عصیت و سبکی درگاه والا
برون نکنداشت و چون رستم خان دار که قلعه دار هیچگونه جاده پیمای اطاعت و انقیاد نکرد و دنیا چار
لشکر و توپخانه و غیره سامان و سرانجام قلعه کسری همراه گرفته خبر عیت گرفتن قلعه سوار شد و چون
یک میدان راه رفت قلعه دار از بالای قلعه توپخانه چنان سروا که نزدیک میدان نتوانست آفر کارهای
معمور نموده و در مدتها درست ساخته و از صبح تا شام و از شام تا صبح توپها بدو بار قلعه زده از هر چهار ^{دور} دروازه
سود و یوار با رانکه گردانید لیکن چون خان شارا انه در جنگ توپخانه فتح قلعه بدید و دیده و فکری
انگینخته از همان جانب که با اصطلاح هند سرنگ کوسید داده و خندق عریض و عمیق که از آب دریای
شور مملو بود و دیگر عمه مابین آب کنده و تا برج قلعه رسانیده هر چهار طرف تا دریای برج را کنده و
از اینجا باروت قریب پنجاه من کسترده آتش داد و چنانچه باروت از گرفتن آتش استیلا پذیرفته بهر
راستة چپ و در عمه و یوار قلعه و چپ از بنورک و ششصد کس توپ انداز که بالای آن بودند از زمین
برداشتة مثل ریزه پنبه در هوا پراشید و در وقوع این صورت رستم خان با لشکر کوروش آورده
قلعه در آمد آخرش قلعه را تاب جنگ نیاورده و امان جان خواسته و متوسل قول آمده و رستم خان
را دیده قلعه و خزانه را حواله اش ساخت و خان شارا انه همه خزانه را که مبلغی خفیه بود همراه گرفته و مخفی
با و نشان داده آورده مجرای نیکو خدمتی ظهور رسانیده مصدر عنایات و توجهات خاص شد

منازعت زیاده از حد برد اما چون وقت خیرای کردار آن مردم از در رسید آه مظلومان و فریاد
مظلومان در کار خود آمد غرض که کیفیت آن برین ملاحظا باشد که زمانیکه قلیب الدین خان از پیشین بحضور بادشاه
زاده آمد حنا علی نقی که مستملر باد و تنخواهی و اکثران نعمت و ساخت و پرداخت خود بداراشکوه نوشته بود
سنبلر بادشاه زاده گذرانید و بادشاه زاده که در باغ جهان بخش بنابر تماشای و تفرج رفته بود و بعد مشایه
خلیل علی نقی را بحضور طلب داشته نوشته مسطور بدش در داد و چون او مظلوم نمود سر خجالت و شرمندگی
بر پشت پای انداخت و سرچند باستعداد تمهیدات نمود اما نامسموع کرده فرمود که با وجود چنین حقوق
عمایات و علانفت ما آخر تو از بدبختی جاده پیمای عقوق و شعادت کشتی و ما نوقت از غفلت و
جلال تاب نیاورده بزخم سنان جانستان که در دست داشت کارش تمام ساخت لبده و در خلال
اینحال حقیقت در بار معلی و برپاشدن فتور را نوشتجات و کلاهی حضور پر نور مبرهن گردیده
چنانچه در وقوع این محورت خواجه شهباز خان النخا طلب سید رستم را منیل و اسپ عراقی و خلعت
خاصه و شمشیر مرصح لطف فرموده بانش نزار سوار جهت تسخیر ملکه بندر سورت که در مسانت و نیمه
ضرب المثل شده بکندر توان و در زحمت نمود و خان ممرالیه در ظاهر سورت رسیده و دایره نموده
خواست که قلعه را از هر طرف محاصره نماید لیکن از آنکه آن بردریای شور نیا یافته و دیوارش از سه
طرف بدریای شور پیوسته است نتوانست که محاصره پردازد و چون بر فراز قلعه توپ و درق
بنبورک و عنبره که بفاصله دره چیده بود و مفتوح ساختن هم محال دید بمقتضای مصلحت میرزا
کامران که هم صحبت و هم مصلحت سید طیب قلعه را بود امیدوار ترقیات و ملکه و عبات نموده پیغام
داد که چون باتفاق منجمان و قیقه یاب سریر خلافت و جهان داری به نصیب بادشاه زاده والاقتدار

برافراخته و یکپوچ متواتر در بهادر پور عمله پیکر کنه بنارس که آنروی دریای کنگ بمغلاصله دکرده
واقع است رسید اما وقتیکه کوشش زد و نموده دارا شکوه خبر آمدن محمد شجاع با فوج کران در رسیدن بهادر پور
کردید و میرخان و بهادرخان عرف غرت خان و سید فیروز خان و ذوالفقار خان و راجه جیسکه و راجه
اند من و محمد بهره و راجه بنده کور را گفت که حقیقت بچی محمد شجاع و آمدن او با فوج کران با اینصوب
ورسیدن به بهادر پور لم بر من مقدس و معلی رسید بنابر آن شانزاده محمد سلیمان سکوه را که حلف مایه دوت
باشد حقیقه تعبیه و تاویب آن مخالف مقرر فرموده شمارا همراه شانزاده تین ساخته اند بالاخر شانزاده
منزل الیه را سامان سفر انجام داده با امیران سر قوم رخصت ساخت چنانچه شانزاده منزه الیه بعد طی مراحل
و طرح منازل سبله بنارس در رسیده در آب کنگ / در گذشته بقرب و جوار بهادر پور دایره در ق ۹
نموده و در فضای آن رزمگاه ترتیب داده تا دو ماه جنگ توپخانه المتواتر در میان ماند لیکن
از آنکه همراه محمد شجاع سپاه بشمار بود و هیچگونه نمی توانست که بر و غالب آمده چیره دستی نماید
سوالیش بهمان ایام خبر این چنین شورش و فساد در کبریات محمد مراد بخش شنید و تعبیه اجتماع لشکر
کرمیت بر میان نیت بر لبه و تا پنجاه لکبه روپیه در ماهه را سپاهی نگاه داشت درین اثنا از
اتفاقات قتلک الدین خان خوشیکی فوجدار علی مضاف صوبه کبریات در احمد آباد حضور پادشاه
زاده محمد مراد بخش حاضر آمد و ما بین علی نعمتی که دیوان سرکار باد شانزاده بوده و رتق و فتق
با اختیار خود آورده و در صوبت و سختی نظیر خود نداشته از باده نخوت و غرور و ملامد و ماغش
آغشته می ماند چنانچه خصوص کار پردازان سرکار از دست تقدیر لیاقت بجان آمده بودند و همه را نظر
برین که کئی باشد که این مردم آزار در ورطه بلا و استهلاک افتد و خان مشارالیه مخاصمت و

قلعه را مستحکم نمایند و در محاکم محروم نشوند بر پا کنند پس ازان رتقایم بلبسی را بنظر انور و اعلی
در آورده و مضمون خلافت اشرف را باین غلط در قالب درستی داده ادا نمود که بخاطر ارجح و اعلی
مصدق آمده رای جهان آرای را برین آرد که از دار خلافت شاه جهان آباد بمقتضای خلافت اکبر آباد
رفته برج و باره قلعه را مستحکم باید کرد و ایند بخانه حضرت اعلی خاتمانی از شاه جهان آباد بکبر آباد قدم
مینست از دم ارزانی فرمودند و آن ناخلف در انتهای فرست و تقابلی وقت بوده و از حضرت رادر
قلعه مسطور متحصن ساخته همیشه شقاوت و کفران نعمت بر پای خود زد و هم شهرت بیماری از حضرت و خاص
عام در داده و ملازم خود بهر طرف فرستاده و طرق و شوارع را سد و ساخته بدانگونه را بسیار ابریک
سپرد که یک صبا نیر جان سلامت نبرد آری بهیت بدان گونه سد و کرد و دیر راه که در ایشان
ماند مرغ نماند و معمر کرد و ایند که خطوط ازان طرف و جویان از وکلای پادشاه را دکان و
امیران و غیره بر که را بسیار و بخش پیش بیا رند و از اینجا احدی پیچ ننویسد و وکلای پادشاه
زا دکان و امیران که در حضور بودند همه را قید نمود مگر چون قدرت انیردی جل شان برین رفته
است که کار پر و ازان قضا و قدر اخبار را از مسافت بعید که قوای بشری و شعور انسانی محیط آن
نمی تواند انشد عجب و الا ایام بهر مکان و هر محصل امیر مانند اولای این خبر سلطان محمد شجاع رسید (در ق ۹)
و او بمحور رسیدش لشکری زیاده از حد و عهد فراموش آورده اسباب جنگ و البواب بنزد از تو چخانه
و سلاح مهیا و موجود کرد و ایند و با امیران آن سرحد که خدمات معمر بودند مثل سید عالم خان
و جان بیک خان و اله و روی خان و سعادتمند خان و غیره که از کمال اعتقاد و وفاداری و
و کثرت عبودیت خدمت سامی پادشاهان بوده داشتند را بهت غرمت بصوب مستقر خلافت اکبر آباد

می آید او را اندیشهای موهوم و خیالات بتباه بخاطر مظلور میکرد و غرضیکه حضرت اعلی خاقانی در
دار الخلافت شایهجهان آباد که بنای اندیاری بشت بنیاد بتدبیر صایب آنحضرت گشته به سیمنت و فر
خندکی تشریف شریف از زانی داشتند محمد داراشکوه از رکنی در کم فطرتی و تصور دانی باغهای کوتاه اندیش
خانه بر انداز شده بودند و آگاه دلی گسیخته و سوسه نامام و اندیشه بد انجام حلوس تحت سلطنت
بخاطر ترسم ساخت و بر وفق صلاح انکروه شقاوت پتروه چنین قرار داد که حضرت اعلی خاقانی را ^{دور}
از دار الخلافت شایهجهان آباد که در اینجا بنا بر احتیاط بقید آمدن محال است بهر نوع در متفرغی
اکبر آباد برده در حصن حصین آن متحصن بایکدوانید و برادران را که با نهانان و محاصرت از دل و
جان داشت خواست که هر یک را در بنیوقت که همه امیران محکوم حکم اندنیت و نابود باید نمود مگر از بنی
بی خبر ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال! از اینجا که آن نور حدیقه سلطنت اگر چه در صورت بعید
بود اما در باطن تمام مدار الخلافت در قبضه اقتدار خود داشت و حضرت اعلی خاقانی جبر سلطنت و
خطبه و سکه دیگر بنام خود داشتند و هر چه لبرض اقدس میرسانید درجه اجابت می یافت و پاس خاطرش
مقام بر صبح امور دانسته خلف المدق لصوره سفیر موند لیکن با وجود چنین درجات و مراتبات حقوق
عنایت و توجهات و اشتقاق و احلاق پدر بزرگوار را منتهی دانسته و از نخوت نایبها و سپاه از نا
مهور و مانعش آشتی و سر اسکی یافته از خود کامی و بد انجامی مکرر ناخلفی و شقاوت بر بسته و نوشته
جات جعلی و رقوبات لباسی بمهر و کلای و کن و کبریات ترتیب داده روزی لبرض اشرف و اقدس
رسانید که محمد اورنگ زیب و محمد نور بخش هر دو با خود متفق شده و لشکر و سپاه زیاده از حد عدد
فراهم آورده باراده مخالف و عصیان طریق یعنی پیچیده میخواستند که بلیغ بمستور الخلافت رسیده

سلطنت العظمیٰ و شیر اعظم خلافت الکبریٰ بودند از آنجمله پادشاهان زاده بلند اقبال و الابرار و در تاج
خلافت و جلال بنانی خلف الصدق کاغذ خوش کارانی سعادت پیرو محمد داراشکوه را که منظور انظار اقدس
بود بدو جلال علی و سعیدی سر فرزند نمودند تا در حضور پسر پسر بوده علم امارت و اکریر و تمام مهمان قسطنطنیه را برای
زین و خرد و صواب گزین خود سر بنام دید و دیگر کرکیتیای عمان جهان داری و جوهری بهای گمان شهر
یاری شاهزاده کامکار نامدار عالی تبار بلند بکار واسطه عقد دولت کبری و سلطنت عظمی محمد شجاع
ببادر را صاحب توبلی ولایت بنک داد و سیه عطا فرموده بنابر نظم و نسق آن ممالک بگماشتند دریا
دست برداری ملک کن سبا و شاهزاده بر آورنده و کمال جهان بنانی زمینده افسر کشوری محمد اورنگ
زیب بهادر و نشاط و امارت ملک کجرات پادشاهان زاده تازه نهال بوستان دولت و کشور گشائی و
نکین خاتم اقبال و فرزند دومی محمد مراد بخش بهادر مقرر فرمودند چنانچه این سر چهار کوه بر خبر خلافت بیکان
متعلقات خود یافته بداد دومی رعیت پروری جهان را زیب کیر در وقت پذیر کرد و اندیند خفص
محمد اورنگ زیب بهادر / ملک دکن رسیده جنگهای نمایان و پیکارهای شایان که در تفصیل
آن نسخه دیگری باید تا ششم از شرح آن در حیطه تحریر آید نموده قلمه بیدر و کلنگنده را مفتوح خشت
الحاصل از تاریخ جلوس مبارک حضرت اعلیٰ خاقانی تاسی دو سال در عهد حضرت از حکم رانی
و داد دومی عالم همچو کلنگار شکفته و شاداب ماند لیکن از اتفاقات و مشیت انیزدی در سال
نزار و شصت و شصت هجری بذات مقدس و محلی آن حضرت قدری عارضه که لازمه بشریت است
پدید آمد و در وقوع این صورت بعضی از مصاحبان کم حضرت و کوته اندیشی محمد داراشکوه
را و رعنا میدند پس این معنی بر علامتیه باشد که سیرگاه کسی را روز تبه و ایام زبون در پیش

صاحب والا قدر عظیم الشان خداوند رفیع در حجت بلند مکان مقتدای سروران تحقیق پیشوای کاروان
تدقیق مظہر اسرار الہی و صدر آثار نامتناہی نیز برج شریعت کوہ درج طرقت سالک حقیقت
ناسک مناسک معرفت مکمل بنیان دین بدل شوارع یقین ملجای فضلی زمان ماوای فقہای عہد و
آوان خلاصہ علمای عظام زبدہ عاملان ذوی الاہتمام قاضی القضاات حضرت شیخ الاسلام سلمہ اللہ / در آن
الیوم التیام نوکر بود اما در باطن نسبت غلامی مرسم داشت غرضیکہ برکات سعادت صوری آن
افضل الفضلا کہ در حفر و سفر بجزرہ پوزی ماند انچہ از واقعات و سوانحات از زبان بعضی بزرگان
محدث نشان کرد درستی و راستی انکروہ بر عالم اظہر بود اصناعا نموده و در چہ چشم جوہر ملاحظہ کردہ اگر چہ
منہجی است کہ او ہم قدم را در عرصہ تفصیل یک یک بجوہ لا کنری آورد اما دفا تر باید کہ ستمہ شرح آن در قالب تشریر
آید لا جرم انچہ ناگزیر و لازم دانست بر صفحہ قرطاس مرتم ساخته و این نسخہ بدلیہ و ناوہ را بہ ہفت سوانح
ترتیب دادہ موسوم لغبوتات عالمگیری کرد اسید تار باب کمال از نشادہ کیفیت کہ وقوع آن
مقتضای مظہر نامتناہی است چشم بر رخسار ک قدرت و کونان کون عظمت کشادہ محو تماشای عالم صوریہ
او باشند و اصحاب دانش و بنیش بمطالوہ آن نزاران نکات عمول و فراوان جداول فہوم را کامیاب
شوند و بعد انشان بچند ان سترایہ انواع و دانش و پیرایہ الیوان بنیش از سر کسر بند و مردان
دلاور و ہتور از صمیم دلی و استقلال قلبی مستقل بگردانی و دلیری کردند و نادان جان پرور بتقویت
تمام اعتصام بعبودۃ الوثقای جلالت و بسالت نمایند سوانح اول مستحکم معترض شدن عارضہ بذات
اقدس حضرت اعلیٰ خاقانی و متخص ساختن محمد داراشکوہ آنحضرت را در قلعہ اکبر آباد / و دستور برپاشدن
در ممالک محروسہ و سرایت خوردن بادشاہ زادہ محمد شجاع علی حضرت خاتمان زمان را چہار کوہ درج

نائب رایات عدالت و جهان بینی رافع الویات نصفت و کثورتانی طفل سبحانی حلیفه الرحمانی شاه
عالمگیر الوالمظفر محی الدین محمد اوردنک زیب غازی خلد الله تعالی عمره و زید قدره را سباریح مسعود
و ساعت محمود غفره شهر رمضان المبارک بانواران شوکت و صولت و فراوان شمت و منزلت بر سر
شاهی و اوردنک جهان نیاهی نشانند خیاچه در جلوس میمنت مانوس آنحضرت جهان کهن سال جوانی و کامرانی
از گرفت و عشرت و شادمانی و کامبخشی و مضیرسانی کری بازار پذیرفت و مرتبه شناسی و قدر دانی بحرصه
رواج شنافت و جوهر سر و کور فن عیار و رستی یافت علم با عمل موافقت گرفت و فتنه و فساد در خواب علم
ضرورت ظلم و قیدی ردای کمالی بر رو کشید کلشن عدل و انصاف بهار تازه و مید و درستی و راستی در حق
اعتدال لبان سر و بر پا ایستاد و قوم زار ناراستی و درستی از سیخ و بن بر افتاد و ماندگان و سر چک پائیکان
زمانه از کمال احتیاط و احتیاج کامیاب مقاصد و نخواه شدند و نامردان کام طلب و محتاجان آرزو مند از
زر سرخ و سفید دامن امید ملو و مشحون ساختند / چشمه فیض و اهلیت رو بخوش کشید و انار و روت و فروت
بپایه سبیل رسید سخاوت و کامرانی از بلند نامی ناموری ساخت نجاعت و دلاوری علم لغزوان جلالت
برافراخت شیر باگا و ععد موافقت بر بست و سباع چوپانی کو سفند ان نشست باز بلند پرواز با کجک
در یک آشیانه امانت کزید کرک تیز چنگ با کو سفند یا بسک بیک جا آر مید خوشا باد شاه عالم پناه
و فرخا شنشاه کخمیر و شکاه که در تعریف و توصیف آنحضرت سلیمان منزلت هر چند دفا تر تسوید نماید بدان
ماند که گل بگلستان بردن و قطره بدریا انداختن است لهذا ایمان بهتر که عنان شبنم قلم را از ان
وادی موطوف داشته بحرصه مدعا جولان نماید الغرض فدره بمقتدر السیر داس قوم ناگر متوطن بلده
طیبه یمن حفظ الله تعالی عن الافاه و الفتن از غنقوان شباب تاسی سال در خدمت و الاد حبت

مظلومان و نامردان افکنده و از رمج فلک فرساود و در باش کشتی پیمائش و فر از بر سر ساخته تلون
 مذاهب و تخلف مشارب را که فی الحقیقت ظهور خالق بر حق و قادر مطلق است بنظر حق مظلورنداشته
 عرصه دوران را چون گلشن همیشه بهار و چنین حلا ایشا رنیزه و مطرا سازند و در پرده کثرت تماشای
 وحدت نموده تسخیر قلوب و استیلا فطناسیر را مقدم بر همه امور دانند و مدام چشم غیبت کشاده لیل و نهار
 سر عجز و انکسار بدرگاه غیبت اشاره دارند از اینجا که مظهر پر کمال و شهنشاه / ذوالجلال بر وفق علم صورت در حق ۵
 در اعصار داد و از بتوسل آن مخصوصان درگاه و وسایل جهان برگزیدگان بارگاه سر انجام میدید عجیب
 قدرت و طرفه حکمت باشد که بقول محاشره و ادراک متعارفه بدریافت اسرار و نیل اضمار چون مردم شناس
 در مقام حریت و محل تحریر است فی الجمله در معنی بادشاه با جبروت و جلال اوست که این دادان علو نسبت
 و شهنشاهان سمو نسبت محکوم حکم و مطیع اسرار گشته بر وفق مشیت او در تمثیل امور و اجرای کاری
 پردازند زبمی طالع عالم و خجی نیکی خجی افراد آدم که چون کار پردازان قضا و قدر را اقتضای آن گشت
 که در بنیوقت فرخنده و مایلون و آوان حجب و سخاوت معزونی ممالک هندوستان را از کثرت نصارت
 و خفارت بسان بهشت برین گردانند فرخنده طالعی بلند نبوت و فرخ اختری زینبده تخت در عمان
 حقیقت کویر کان معرفت تاج آرای سلطنت و کاکماری کویر افزای خلافت و نامداری واسطه العقودین و
 دولت مظهر انوار مبین الالامیت و سلیم اعظم کرم ربانی ذریع محکم فضل رحمانی مسطور و منظور درگاه انیزد
 متعال رحمت اعظم و ادار به جمال آفتاب عالم تاب ممالک هندوستان شیر انوار قباب شهرستان جهان ظل طفیل
 پروردگار نایب بنیل آفریدگار محمد بنیان عظمت موسس / اساس خلافت فلک نخت بهرام
 صولت زبیب افزای اخضر و دیمم فرمان فرمای سعیت اعظم کاشف اسرار نهانی واقف اجبار میانی در حق

یافتاح

رب سیر لبسم الله الرحمن الرحیم ۛ ۛ ۛ و تمم بالخیر

الاف ستایش و شکر گذاری و اصناف نیایش انگساری به حضرت بادشاه علی الاطلاق و خداوند
بنده پروری اغراق جلالت قدره و لایزال منزلت زیبا و سر است چون اقتضای ربانی و خواستش
سبحانی بران گشت که این کون و مکان و زمین و زمان از حقیقت استی بر اوج هستی بیاورد
در ظرفه العین بیک امر کن همه ارض و آسمان و انواع روح و روان را میپا و موجود گردانید و
بقدرت کامله و حکمت شامه خود در هر حالات و فراخور قسمت گشت آما و آمانی صغیر و کبیر
و واضح و شریف را بهر مدار رحمت فراوان و آبشار کرمت بی پایان / سرسبز و شاداب گشت در حق
و جهت انتظام و واسطه الیتیم این عالم تا جداران چندی را که بخت خلق و غلبی و محنت ذاتی و مغالی
میخوف باشند پدید ساخته این همه ربح مسکون را در قبضه اقتدار و جریله دار مدار آن گروه و الا سکه
و اگذاشت تا آن جمهور میمنت ظهور این نشاء تعلق را از گوشه الهیه و البته از راه نصفت
عدالت و کفایت و درایت کافه انام را از خواص و عوام و رسید امن و امان پرورده در محجوری
و آبادی حلقه خاک سخی بلخ بکار برند و عیش و نشاط خود را در ضمن عشرت و انبساط این و این
بدایع انگاشته و از شیخ جوهر آبدار بنای ظلم و فساد بکننده و ظل عالمت و سایه رحمت بر فرق

و شایسته کشته شدن او
در آن کما در پنج عطر و چرخ
غیر از آن
غیر از آن

فهرست سوانح حیات فتوحات عالمگیری

شتمین بر اخلاص نمودن محمد ادراک زبیب با محمد مراد بخش از ارسال اصل در سایل و غرضت نمودن لبریت متفر الخلافت
اکبر آباد و طلب کردن محمد مراد بخش را از گجرات و طلاق شدن هر دو برادران و الاقه در دیکه اوچین و مقابل کردن
در انجا با مبارجه حسن سنگه بیاد در غرضت یافتن مبارجه مذکور

۱۶
۱۷

صحت یافتن محمد مراد بخش از زخمهای درخت شدن محمد ادراک زبیب با محمد مراد بخش لبریت بنجران و لبریت شدن
اغوا ساختن بعضی دولت خزان محمد مراد بخش را دار عقیده دانه شدن او و طلاق شدن هر دو برادران و غرضت شیشگون
در سیدن در سیدان در دیره نمودن برکنار چین و قید ساختن محمد ادراک زبیب با محمد مراد بخش را در انجا و در دانه شدن لبریت
شیا بنجران آباد

۱۷
۱۸
۱۹

شتمین متوجه شدن بندهگان حضرت قدر فرزندت ملک کن بنابر تشبیه و تادیب سیوای شهادت گیر و انقای او
که رایت فتنه و فساد در انراشته خلل انداز در محاکم محمد رسیده شده بودند و موقوف فرمودن آن غرضت راه معایت
بیاعت انگیدن غنیمت سیه کلم حلقه اطاعت و بندگی یکوش عقیدت و پیرستندگی و طلب داشتندش بمعرفت سر را حافر
آمدن او و نظر بنده شدن و لبریت صید او قید گرفتن بوقت طعن خود

۲۰
۲۱
۲۲

سر لعیار در بر داشتن سیوای شهادت گیر ادراک کن و محامه ساختن او قلم در دراجوری و جنگ در میان آمد با سیدی
یا قوت قلم در قلمه مذکور و بر آمدن او با ستان و واسعه ادخواستن از مبارجه

۲۳
۲۴

بر پا شدن فتور در ملک کابل و تعمیر نمودن بندهگان حضرت مهابت خان را از انجا و منصوب نمودن محمد امین خان
را به صوبه داری مذکور و عمارت ساختن اخوانان خان مشا االیه *

سوانح - ۵ - ۲۵
۱۳

در سیدن لبریت مقدس و معنی حقیقت سرتابی را ناما جیسکه بر حلات عمید و میان آباد اجداد خود و تعمیر نمودن در دانه
ده باژی و قلمه حیات را از بنجوب متوجه شدن بندهگان حضرت خلافت فرزند و لبریت نسبت به رحمت فرمودن از انجا
متوجه شدن بندهگان حضرت جانب قلمه بیجا پیر لبریت تسخیر آن

۲۶ - ۱۰۰
۸

فتح قلمه بنگلور

۲۷ - ۱۳۵
۱۳

سر نقد و مقرر بر داشتن راجه جاث در لواح مستقر الخلافت اکبر آباد

۲۸ - ۱۴۹
۱۱

دلنهاد شدن بادشاه زاده محمد کامبخش در تحصیل علم از پنجیت به پاییه اعترافی آمدن *

۲۹ - ۱۸۲
۲

تربیت نمودن مصیف خان چاکل سوار (اسپ را - ۱۰)

۳۰ - ۱۸۵
۶

سر نقد و مقرر بر داشتن گویال سنگه بنیره پیاد سنگه کور در لواح گویا در محامه قلمه اندر لکی را

۳۱ - ۱۸۶
۳

۳۲ - ۱۸۶
۹

فتوحاتِ الہی

از
ایشور داس متنانگر

